

توحید عبادت

«یکتا پرستی»

تألیف:

مصلح کبیر و علامه شهیر
آیت الله شریعت سنگلجی ۱۳۲۷هـ

چاپ سوم ۱۴۲۸/۱۳۸۶هـ

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (۸۸)

(هود: ۸۸).

«من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم - نمی خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکل کردم؛ و به سوی او بازمی گردم».

﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (یوسف: ۳۹).

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!».

فهرست مطالب

ص	عنوان	هـ
۶	سخن محمد باقر سنگلچی فرزند آیت الله شریعت سنگلچی	۱
۷	مقدمه طبع دوم	۲
۱۲	دیباچه کتاب	۳
۱۸	تفسیر توحید و یکتا پرستی و اینکه قطب رحی قرآن توحید در عبادت است	۴
۲۰	تقسیم توحید به توحید ربوبیت و توحید الوهیت	۵
۲۳	توحید در علم و گفتار	۶
۲۳	توحید در عمل و اراده	۷
۲۶	در حقیقت عبادت	۸
۳۳	حق متعال عبودیت و بندگی را صفت اکمل خلق و نزدیکترین مردم بخودش قرار داد	۹
۳۶	عبودیت بر دو قسم است عبودیت عام و خاص	۱۰
۳۸	پرستش حق تعالی تا وقت مرگ واجب است و هیچ وقت ساقط نخواهد گردید	۱۱
۴۰	در بیان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن	۱۲
۴۳	طریقه محققین اسلام در افضل اعمال و عبادات و آن طریقه ابراهیمیه محمدیه ختمیه است	۱۳
۴۶	شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر	۱۴
۴۹	یکی از اقسام شرک اصغر پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع بلاء	۱۵

ص	عنوان	هـ
۵۷	از اقسام شرک تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنهاست	۱۶
۶۱	یکی از اقسام شرک ذبح و قربانی از برای غیر خداست	۱۷
۶۴	قربانی در اسلام	۱۸
۶۹	از اقسام شرک نذر از برای غیر خداست	۱۹
۷۲	از اقسام شرک دعا و استغاثه به غیر خداست	۲۰
۷۵	از اقسام شرک تنجیم است	۲۱
۷۵	بیان عقاید صابئین	۲۲
۷۸	صابئه بر چهار فرقه منقسم است	۲۳
۸۲	مناظره امام حنفاء ابراهیم با صابئین	۲۴
۹۷	از اقسام شرک اصغر تطیر و تشأم است	۲۵
۱۰۲	از چیزهایی که در جاهلیت شوم می‌گرفتند عسپه است	۲۶
۱۰۳	تفاؤل مستحسن و ممدوح است	۲۷
۱۰۶	سبب کفر بنی آدم غلو در انبیاء و صالحین است	۲۸
۱۱۰	حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق	۲۹
۱۲۹	از اقسام شرک اصغر ریاء است	۳۰
۱۳۲	در بیان اینکه شفاعت برای کسی نافع است که خداوند از او راضی باشد	۳۱
۱۴۲	در معنی و حقیقت سببیت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه مشرکین بمسبب الاسباب	۳۲
۱۴۶	آغاز بت پرستی در بشر	۳۳
۱۴۹	پرستش مردگان	۳۴

ص	عنوان	هـ
۱۵۰	اسلام برای حفظ توحید و سد راه قبر پرستی احکامی وضع فرمود	۳۵
۱۵۲	زیارت قبور مؤمنین	۳۶
۱۵۶	زیارت قبر رسول اکرم و ائمه هادین	۳۷
۱۵۸	سبب پیدایش بت و پرستش آن	۳۸
۱۵۹	سنگ پرستی	۳۹
۱۶۰	درخت پرستی	۴۰
۱۶۱	برای حمایت توحید نقاشی و مجسمه سازی حرام گردید	۴۱
۱۶۴	توحید مبدأ فضایل است	۴۲
۱۷۱	در بیان سبب پیدایش شرک و خرافات در اسلام	۴۳
۱۷۷	مصادر کتاب توحید عبادت	۴۴

برای ارتباط با ما می‌توانید به آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (۱۱۷۵۷) ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)

www.aqeedeh.com

es@al-islam.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، نبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه الغر الميامين... وبعد:

پنج سال از انتشار طبع دوم کتاب توحید عبادت (یکتاپرستی) تألیف مرحوم پدر بزرگوارم می‌گذرد و چهار سال است که نسخ آن رو به کمیابی نهاده تا بحدی که خواستاران حق و شیفتگان حقیقت که از هر سوی بجستجوی آن پرداخته‌اند به قیمتهای بسیار گزاف آنرا به دست آورده‌اند، و بسیاری هم از یافتن آن نومید و محروم شده‌اند. لذا دوستان از هر گوشه و کنار، چه از تهران، و چه از شهرستانها به من بنده تکلیف نمودند که از برای بار سوم آن کتاب طبع گردد، باشد که جویندگان حق و حقیقت به سرچشمه مقصود رسند. چون چنین دیدم با آقای حسین دانش صاحب و مؤسس کتابخانه و چاپخانه دانش درباره چاپ آن مذاکره نمودم، ایشان هم با روئی گشاده استقبال کردند، و همه گونه زحمت و نفقه کتاب را بر عهده گرفته و طبع کتاب را بپایان رساندند.

اینک خود را بمفاد من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق موظف باظهار تشکر و امتنان دانسته از جانب خود و برادران ایمانیم از ایشان سپاسگزاری نموده، سلامتی و موفقیت ایشان را از درگاه ایزد متعال خواستارم و امیدوارم که خداوند عاقبت او و خاندان محترمش را محمود گرداند، و جامعه ما را بصراط مستقیم توحید هدایت فرماید.

و ضمناً از مساعی آقای ابراهیم حاجی ابراهیمی تشکر می‌نماید.

محمد باقر سنگلجی

شهاب الدین

مقدمه طبع دوم

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۵۹). (النمل: ۵۹)، ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ۗ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ﴾ (۲۳). (النجم: ۲۳)، ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۵۶). (الأحزاب: ۵۶).

چون طبع اول این کتاب مورد توجه اولوالالباب واقع گردید و مردمان موحد دانشمند عنایت تامی به آن نمودند و نسخه آن کمیاب گشته حتی به بهای ده برابر فروش رفت دیدم این قیمت بر ارباب خرد اجحافی بزرگ است، و از طرف دیگر عده کثیری از بلاد دیگر برای تحصیل آن بنگارنده مراجعه می کردند، لذا بحول و قوه الهی تصمیم بر طبع جدید گرفته شد.

در این طبع مسائلی بر آن افزوده گردید، از قبیل استغاثه به غیر خدا، و پیدایش قربانی در بشر، و سبب بت پرستی، و اینکه توحید مبدأ فضایل است، و امثال آن، و دیگر آنکه چون مردم نوعاً به زبان عربی آشنا نیستند و آیات و احادیث در طبع اول معرب نبود و قرائتش مشکل بود، در این طبع تمامی آیات و احادیث معرب شد تا خواننده را در قرائت آن اشکالی دست ندهد.

اگر چه تألیف و نشر این کتاب و کتاب «کلید فهم قرآن» و «محاضرات در شب پنجشنبه» برای من گران تمام شد، به این معنی که بعضی از اراذل و جهله مردم و کسانی که استشمام رایحه توحید ننموده حمله های شدید بنگارنده کردند و از هیچگونه افترا کوتاهی ننمودند، و آنچه نفس اماره بسوء آنان امر کرد اطاعت کردند.

البته خلاف عقاید و آراء و موهومات توده سخن گفتن کاری بسیار مشکل و خطرناک است، و من قریب پانزده سالست که بدان مبتلی هستیم، این امر تازه‌ای نیست، در هر عصری هر کس مختصر امتیازی داشت، و بیشتر از دیگران فهمید، و برای مردم گفت، مبتلی به هو و جنجال و نفرت اهل بدعت و ضلال شد، نباید متوقع بود که هر حرف حسابی را تمامی مردم بفهمند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ۷۵) همیشه اکثریت با جهال بوده است اگر می‌فهمیدند، اینقدر بدبخت نمی‌شدند و سالها در منجلاب جهل و نادانی باقی نمی‌ماندند.

به عقیده من این افتضاحات که مردم جاهل و مدعیان باطل بجهت اصلاحاتی که نموده‌ام به سرم می‌آورند کم و ناچیز است، زیرا در این کتاب و سایر نوشتجات و محاضرات، اسلام سلف صحیح به آنان معرفی می‌شود، و در نتیجه تیشه به ریشه خرافات زده و بتخانه‌ها خراب می‌شود، مردمیکه به این مقالات آشنا گشتند و تدبر در قرآن نمودند، و توحید اسلام را دریافتند، دیگر به مدعیان باطل و طرفداران خرافات وقعی نگذارده پای‌بند باطل و موهومات نخواهند شد، مسلماً مرتزقین از موهومات آوازشان بلند می‌شود، و چون منافع خود را در خطر می‌بینند با هر حربه‌ای که ممکن باشد با ما می‌جنگند، ولی باید دانست جنگ اینان جنگ دینی نیست، بلکه جنگ مادی و اقتصادی می‌باشد، ای کاش به آنچه می‌گفتند معتقد بودند زیرا دفاع از عقیده کاری پسندیده است، اگر واقعاً متدینند و برای دین خدمت می‌کنند، چرا پیوسته بمن حمله می‌کنند، من که مردم را به خدای جهان، و ختمیت سید المرسلین، و روز بازپسین و علم و تقوی دعوت می‌کنم. در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است، و بسیاری از مردم بعناوین مختلف بر ضد قرآن و اسلام برخواسته و مشغول به هزار

خرابکاری هستند، چرا اینان را مورد تعقیب خود قرار نمی‌دهند؟ چرا مردم را از رفتن به رفاصخانه‌ها و شرابخانه‌ها و رباخواری و احتکار و امثال آن نهی نکرده؟ و از قرائت کتب ضاله و مقالات ضاره که موجب بر باد رفتن دین و عرض و ناموس مسلمین است جلوگیری نمی‌کنند؟ چرا مردم را از خواندن این کتاب و کلید فهم قرآن و شنیدن کلمات من منع می‌کنند؟ پر واضح است سبب آن.

اولاً: حساسیت که امثال و اقران نسبت بمن دارند، چون حسود نتواند خود را بمرتبه محسود برساند، همت گماشته تا محسود را نزد مردم کوچک قلمداد کند، و باید بداند که الحسود لا یسود حسود، هیچ گاه سید و آقا نخواهد شد، و اگر شخص برای رضای خداوند کاری کند حسد حساد مؤثر نخواهد گردید. آن یکی با شیخ خود گفتا که من نهی منکر می‌کنم اندر زمن لیک می‌ترسم که از اهل حسد گفت اگر اینکار بهر حق کنی از بلاهای دو عالم ایمنی

ثانیاً: چون مکتوبات و محاضرات ما بحول و قوه الهی تأثیر زیادی در مردم روشن‌فکر نموده، و مردم را به قرآن آشنا کرده، مسلم است شخصی که آشنا به قرآن شد دیگر اعتنائی به مدعیان باطل ندارد، اطاعت شیادان و شیاطین انس را نمی‌کند، لذا حسودان که منافع خود را در خطر می‌بینند باید برای حفظ آن بکوشند، و به هر وسیله‌ای متوسل شوند.

گاهی مرا به کشتن تهدید می‌کنند، و توده را بر من می‌شورانند ﴿أَنْقَتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ (غافر: ۲۸). یعنی (آیا می‌کشید مردی را که می‌گوید پروردگار من خدا است و حال آنکه براهین متقنی از طرف پروردگار بر مدعایش برای شما آورده است،

اگر دروغگو است زور و بال آن بر ضرر او خواهد بود، و اگر راستگو است پاره‌ای از آنچه وعده می‌دهد از عذاب الهی بشما می‌رسد و خداوند مسرف و دروغگو را هدایت نخواهد فرمود). و هنگامی به مفتریات و اکاذیب صورت باطل به مقالات من می‌دهند و نمی‌دانند «ما كان لله ينمو» هر کاریکه برای رضای خدا باشد حق متعال او را نمو می‌دهد، خداوند می‌فرماید ﴿الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾﴾ (ابراهیم: ۲۴). یعنی (آیا ندیدی چگونه خداوند مثل زد، کلمه پاکیزه را که توحید یا دعوت به اسلام است مانند درخت طیبی که بیخ آن در زمین استوار و شاخ آن در آسمانست).

باید بدانند به هو و جنجال نمی‌شود کلمه حق را پایمال کرد، همیشه غلبه و دولت با حق است، و باطل چند روزی جولت دارد، نباید از آشوب زمان و انقلاب دوران استفاده سوء کرد، همیشه در انقلاب و بر هم خوردن اوضاع اراذل استفاده سوء می‌کنند، خیال می‌کنند که همیشه دنیا بر یک منوال است، روزی می‌آید که این آتش عالم‌سوز و جنگهای خونین فروکش خواهد نمود، آنروز روز بدبختی و پشیمانی مفسدین است، تمام حوادث جهان بخصوص در این عصر که تاریخ چنین انقلابی یاد ندارد امتحان الهی است، باید ملتفت شد که بد امتحان ندهیم، بدبختانه می‌بینیم مردم زمان ما خیلی بد امتحان می‌دهند، گویا اهریمن جهل و رذایل اخلاق فرمان‌فرمای تام است، از هیچ رذیله‌ای کوتاهی نمی‌کنند، گویا فضیلت و تقوی از اصل نبوده است، چنانکه می‌بینید نفاق و قتل و غارت و هتک اعراض و نوامیس و احتکار و بی‌رحمی و ظلم و دشنام و افتراء و امثال آن به اندازه‌ای شایع است که باید فرار به خدا کرد، دشمنان خیال نکنند همیشه اینطور است، یا می‌توانند در مقابل حقایق قرآن قد علم کرده و به مفتریات و اکاذیب حرف خدای را پایمال کنند، باید بدانند خدا

با ما است، و بحول و قوه الهی حقایق را می‌گوئیم، و می‌نویسیم و از ملامت ملامت‌کننده، و حملهٔ اراذل و سفله ترسی نداشته و از خداوند تأثیر می‌خواهیم. ترس از مردم یا از روی طمع در اموال خلقت، یا خوف از آنان، و علاج این دو معروض را از سقاخانهٔ امیرالمؤمنین یافتیم که می‌فرماید «إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر لا یقرّبان من أجل ولا ینقصان من رزق». أمر بمعروف و نهی از منکر اجل مقدر را نزدیک نمی‌کند، و روزی مقرر را کم نمی‌گرداند.

هرگز غم نان و ترس جان ما را مانع از اظهار غیرت ایمان نخواهد شد. سعدی گوید: نصیحت پادشاهان کسی را مسلم است که بیم سر ندارند و امید زر. نهایت آنست که به کمی چربی طعام باید قناعت کرد، و قطع الفت از فجرهٔ لثام باید نمود، هر کس قطع آفت طمع و رفع علت احتیاج از مزاج کرد در شجاعت شیر، و در اقامه دین دلیر است.

تمامی این زحمات و مشتقات را برای یوم تبلی السرایر تهیه نموده، و در محضر ختمی مرتبت پای میزان عدل الهی با دشمنان خود محاکمه کرده، و آنان را به منتقم حقیقی واگذار می‌کنیم.

بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادت‌مند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطّاهرين.

شریعت سنگلجی

۱۳۶۲ قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«دیباچه»

سبحان من دانت له السموات والأرض بالعبودية، وأحمد لمن شهدت له جميع الخلائق على اختلاف أسنتهم بالربوبية، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله المجتبی، أشرف المخلوقات، وأفضل البریة، وأصلي عليه وآله، كما صلى عليه هو وملائكته أفضل صلواة وأكمل تحية.

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً فطوبى للغرباء الذين يصلحون ما أفسده الناس من السنة». اسلام هنگامی ظهور کرد که غریب^۱ و بی مانند بود، مردم آن زمان، آن سنخ کلمات را نشنیده بودند، مقاصد اسلام و دستورالعمل مقدس آن در میان اعراب، بلکه همه بشر سخنی تازه و مخالف عقاید و عادات بود، زیرا همگی منهدم در پرستش بت، و عبادت سنگ، قبر، و آتش بودند، و انبیاء و ملائکه را عبادت می کردند ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿٨٠﴾ آل عمران: ۸۰ چنانکه نصاری عبادت عیسی میکردند و صدوقیه از یهود عزیز را پسر خدا می دانستند. خلاصه همه چیز مورد پرستش بود، جز خدای رب العالمین، و مقصد مقدس ختمی مرتبت ﷺ خواندن مردم به پرستش خدای واحد بود، و چون این دعوت بخدای واحد و بر انداختن بتها بر خلاف عقاید و عادات بود، از اینرو سخنان پیغمبر عجیب بنظر می آمد، چنانکه قرآن از قول مشرکین می فرماید: ﴿أَجْعَلِ لِلْأَلِهَةِ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ ﴿٥﴾ ص: ۵ (آیا خدایان را، خدای واحد گردانید؟ این چیزی بس عجیب است). زمانی که پیغمبر ﷺ فرمود

۱- وقيل لكل متباعد غريب ولكل شيء فيما بين جنسه عديم النظير غريب وعليهذا قوله بدء الاسلام غريباً وقيل

العلماء غرباء لقلتهم فيما بين الجهاد «مفردات راغب ص 364».

بگوئید: لا إله إلا الله تا رستگار شوید مشرکین در شگفت شدند، و گفتند چگونه ما خدای واحد را پرستش کنیم؟ این شخص قصد آن دارد که ما را از پرستش خدایان باز داشته و عبادت را بخالق جهان منحصر کند.

وسیعود غریباً: بزودی اسلام غریب می‌شود، چنانکه در اول ظهورش غریب بود، توحید حقیقی و فضائل اخلاقی و سنت مسلم پیغمبر ﷺ از میان مسلمانان می‌رود، و به جای آنها شرک و رذائل و بدعت جایگزین می‌شود، بطوریکه اگر کسی دعوت بتوحید حقیقی کند سخنان او عجیب بنظر می‌آید.

سبحان الله! طوری اسلام و مقاصد مقدس پیغمبر آخرالزمان ﷺ از میان مسلمانان رفته و گم شده است، که با هیچ مشعل و چراغی نمی‌توان آنرا پیدا کرد. چنان تاریکی جهل و بت پرستی عالم اسلام را احاطه کرده و غبار بدعت روی قرآن را گرفته که با هیچ آبی شسته نمی‌شود، و با هیچ زبانی نمی‌توان مقاصد مقدسش را بیان کرد، و بواسطه بی‌خبر بودن مردم از قرآن و دین، و گم شدن مقاصد سیدالمرسلین ﷺ از هر طرفی مدعیان باطل و غولان ضال به جان یک عده مسلمان جاهل افتاده و خود را هادی و راهنما نام نهاده، و نفاق بین مسلمانان افکنده‌اند، و این مردم نادان بیچاره را به بیابان تاریک و وحشتناک گمراهی می‌کشاند، به ناچار سرانجام آن جز هلاک دنیا و آخرت چیزی نخواهد بود.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي

مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾ الزمر: ٤٦

باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ و آثار ائمه دین ﷺ به هیچ

وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت ﷺ فرسنگها دور و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین ﷺ اند، این بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند، و آن عامی نادان خیال می‌کند که اینان حملهٔ دین^۱ و مروج شریعت خیر المرسلین ﷺ می‌باشند (وای اگر از پس امروز بود فردائی).

البته جمعی که دستور آسمانی را فراموش کرده، و قرآن را پشت سر انداخته‌اند، و هزاران افتراء به آن زده و می‌گویند قرآن مُحَرَّف و غیرقابل فهم است، و هفتاد معنی دارد، چگونه می‌توانند هدایت شوند؟ خداوندا چرا دین تو را خراب می‌کنند؟ ... پروردگارا چرا با دستور تو اینگونه بازی می‌کنند؟

مسلمانان چشم باز کنید تا این قبیل کلمات شما را فریب ندهد، از قرآن دورتان نکند! از شر این غولان به لا یزال پناه ببرید. این مقالات زنادقه اسلام است که می‌گویند، قرآن محرف و غیر قابل فهم است. آنان می‌خواستند مصادر دینی را از شما بگیرند، و بجای آن بدعت و خرافات را جایگزین کنند.

چه شد آن تاج افتخار توحیدی که پیغمبر آخر الزمان ﷺ بر فرق امت خود بگذاشت؟ امروزه این تاج لگدمال اوهام و خرافات شده، و بت پرستی‌ها بنام دین اسلام رونق تمام پیدا کرده است. اسلام حقیقی امروزه غریب‌تر است تا روز ظهورش، و همچنین مسلمان واقعی میان مردم غریب و تنهاست، و چگونه غریب نباشد در حالیکه مردم در عقاید و عادات هفتاد و دو فرقه، بلکه بیشتر شده‌اند که هر گروهی تابع شخصی است، و او مذهبی احداث کرده و بدعتی بر بدعتها افزوده است. هر یک از مدعیان باطل بر پیکر مقدس اسلام لباسهای گوناگون پوشانیده، از هر کوی آوازی ساز، و از هر ناحیهٔ نغمه‌ای بلند است،

^۱ حملهٔ دین: حاملان دین.

یکی دعوی خدائی می‌کند، دیگری دعوی نبوت، بیچاره دیگری دعوی ولایت و امامت، و هر یک مریدان و اتباع دارند، و عمر عوام را بدست‌بوسی و پای‌بوسی و سجده غیر خدا بر باد می‌دهند. رونق بازار هر یک در مخالفت با خدا و رسول است، چه قرآن بر ضد مقاصد و هوسهای اینان است. قرآن غیر از اطاعات خدا و اصلاح نفس و تقوی و فضیلت مقصد دیگری ندارد، بنابراین برای ترویج مقاصد و رونق بازار خود باید قرآن را از حجیت بیندازند تا بتوانند دکان بدعت و ضلالت خود را رونق دهند، و اوهام و خرافات را بر دماغ مردم باز کنند. از اینان است که فردای قیامت رسول اکرم ﷺ در مقابل عدل الهی شکایت خواهد کرد: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ (الفرقان: ۳۰). (بار خدایا پیروان من این قرآن را کنار گذاشتند).

اگر شخصی را که خداوند متعال به مفاد *إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ* بینائی در دین و آگاهی بر سنت سید المرسلین ﷺ و فهم و تدبر در کتاب مبین روزیش فرموده و بر بدعتها و خرافتها آشنایش ساخته است، اراده آن کند که بحول و قوه الهی راه راست و صراط مستقیم قرآن را بییماید، بایستی خود را مهبیای قدح جهال و توهین اهل بدعت، و ضلال و نفرت مردم سازد، پس این شخص غریب در دین است، از آن جهت که همراه با دین باطل مردم نیست. غریب در تمسک بسنت است، چون بدعت جای آن شایع است، غریب در اعتقاد است، چون شرک و خرافات رواج دارد. غریب در معاشرتست، چون با هوای مردم موافق نیست. رونق بازار ندارد، چون متاعش که توحید و اخلاق است بی‌مشتریست.

چه شمشیر هندی نهی بر سرش

موحد چه زر ریزی اندر برش

بر اینست مبنای توحید و بس

امید و هراسش نباشد زکس

اگر چه ظاهراً در این راه تنهاست و از مردم زمان کسی با او مساعد نیست، ولی باید بداند که تنها نیست، زیرا روندگان این راه بزرگانند که سادات بشر بوده‌اند، در این راه نوح نجی الله علیه السلام است، در این راه شیخ الانبیاء ابراهیم خلیل علیه السلام مشعل دار است، در این راه موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام راه رواند. در این راه قافله سالار اشرف مخلوقات خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، این راهیست که مرتضی علیه السلام در آن شهید شده است، این راهی است که مجتبی علیه السلام در آن خون جگر خورده است. در این راه زین العابدین علیه السلام اسیر شده است، در این راه موسی بن جعفر علیه السلام بحبس رفته است، در این راه حکما و دانشمندان جان داده‌اند. علی علیه السلام می فرماید لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله. یعنی (در راه هدایت بواسطه کمی اهل آن متوحش نباشید).

در این راه انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در اینکار
بر او ختم آمده پایان این راه بدو منزل شده ادعوا الی الله
شده او پیش دلها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی
پس با بودن انبیاء و قافله سالاری ختمی مرتبی نباید ترسید، خدا را دارد و
همراه رسل کرام است، و هیچوقت گرفتار غولان نخواهد شد: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳). هر که توکل بر خدا کند او برایش کافیسست:
﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ (المجادلة: ۲۱). خداوند مقرر فرمود من
و پیغمبرانم غلبه خواهیم کرد.

«فظوبی للغریاء الذین یصلحون ما أفسده الناس من السنّة» پس خوشا بحال
غربا، کسانی که مقاصد دین را می فهمند و می توانند توحید و شرک را از هم

تمیز دهید و بدعت را از سنت تفکیک کنند، و آنچه را که از سنت پیغمبر ﷺ فاسد شده است اصلاح کنند.

این بنده ضعیف فانی که سالها در علوم اسلامی مطالعات عمیق کرده و در تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه و فقه و اصول و تاریخ باندازه طاقت بشری خود تحری و اجتهاد کرده‌ام، و در ملل و نحل و دیانت مطالعاتی کامل نموده و بمفاد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (العنکبوت: ۶۹). هدایت بقرآن شده‌ام، و تحقیق در دین حنیف اسلام کرده، و به اندازه استعداد خود تمیز بین حق و باطل داده‌ام، و بارها شرک و اوهام را ریخته، و سلاسل خرافات و اغلال و اباطیل را پاره کرده، و از سرچشمه قرآن سیراب شده، و بنورش هدایت یافته‌ام، چون دیدم مطالبی را که فهمیده‌ام و بحقائیتش دو شاهد عادل عقل و شرع گواهی داده است، اگر برای تشنگان حقیقت اظهار نکنم، بنا بر حدیث شریف: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي الدِّينِ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمُهُ وَإِلَّا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ». (وقتی بدعتها در دین ظاهر شد بر عالم است که دانسته خود را آشکار کند، والا لعنت خدا بر او باد)، مورد لعن رسول خواهم گردید، از این جهت دست بکار زدم، و نخست اقدام به امر اهم نمودم، و آن توحید اسلام است که رکن رکین دین و سرمایه سعادت دنیا و آخرتست، و بدبختانه در میان مردم معنی دیگر پیدا کرده، و هزار شرک بنام توحید ترویج شده است. از خداوند توفیق و تأیید می‌خواهم که بتوانم این امر اهم و مقصد اسنی را که دعوت رسل بر آن مبتنی بوده، در چند کلمه برای برادران فارسی زبان معرفی کنم. امید که ذخیره روز بازپسین باشد.

شریعت سنگلجی شوال الکریم ۱۳۶۱

تفسیر توحید و یکتاپرستی و اینکه قطب رحی قرآن توحید در عبادتست

قرآن گم‌گشتگان و تشنگان بیابان شرک و بت‌پرستی را بکوثر توحید و منزل تفرید دعوت می‌کند، افتادگان در چاه وثنیت و ثنویت را بوسیله ریسمان محکم توحید نجات می‌دهد.

از چاه شور این جهان بر حبل قرآن زن دو دست ای یوسف آخر بهر توست این دلو در چاه آمده فهم و دقت در توحید عبادت که قطب رحی قرآن است، مبتنی بر تمهید چند اصل است:

اصل اول: از ضروریات دین مبین اسلام است که آنچه در قرآن نازل شده حق است، باطل در آن تصور نمی‌شود، صدق محض است، دروغ در آن راه ندارد. حقیقت هدایت و جوهر علم و درایت، لب و لباب یقین و عروه‌الوثقیای متین است: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۲). اسلام شخص محقق نمی‌شود، مگر به تصدیق و اعتراف یقینی به این اصل.

اصل دوم: غرض از بعث انبیاء و رسل خواندن خلایق بخدای واحد است. انبیاء آمدند تا مردم را بپرستش خدای یکتا وادارند، و توحید در پرستش و تفرید در عبادت را گوشزدشان کنند، زیرا بشر با اینکه بالفطره برای عالم خالق قائل است، و او را عبادت و پرستش می‌کند، ولی بواسطه عللی از تقالید و تربیت آباء و غیر آن از فطرت خارج می‌شود، و غیر از خالق جهان خدایانی توهم می‌کند، و بت‌های میتراشد: «کل مولود یولد یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه أو یمجسانه أو ینصرانه».

یعنی (هر مولودی بفطرت توحید متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می‌گردانند). انبیاء و رسل آمدند تا مردم را بفطرت اولیه خود برگردانند، و به توحید در پرستش، و تفرید در عبادت دعوت کنند.

هر پیغمبری اول چیزی که بگوش مردم خواند این بود: ﴿يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (۶۵). (الأعراف: ۶۵). (ای مردم، خدا را بپرستید، شما را خداوندی جز او نیست). ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (۵۶). (الذاریات: ۵۶). (جن و انس را جز برای آن که عبادت من کنند نیافریدم). ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶). (در هر امتی پیغمبری را مبعوث کردیم که خدای واحد را بپرستید و از طاغوت^۱ بپرهیزد). ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (الإسراء: ۲۳). (خداوند تو مقرر کرد که جز او را بپرستید). ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النساء: ۳۶). (خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نگردانید). ﴿أَنْ لَا نَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ (هود: ۲۶). (نپرستید جز خدا را). ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾ (نوح: ۳). (خدا را بپرستید و از او بپرهیزید و مرا اطاعت کنید).

تمامی این آیات در حقیقت دعوت بمعنی و جوهر لا اله الا الله و متحقق شدن بحقیقت پرستش واحد قیوم است، نه صرف سخن و لقلقه زبان، و معنی لا اله الا الله افراد حق است به الوهیت، و عبادت و نفی پرستش غیر پروردگار و بیزاری جستن از غیر خداست.

۱- راغب در مفردات می‌گوید، طاغوت عبادت از هر متعدی و هر معبودی غیر از خداست از این جهت است که ساحر و کاهن و صارف از طریق خیر را طاغوت می‌نامند و سیوطی در اتفاق می‌گوید طاغوت بلغه حبشه بمعنی کاهنست.

جز الف قامتش در دل درویش نیست خانه تنگ است دل جای یکی بیش نیست
مسلمان واقف بکتاب و سنت و آثار ائمه طاهریین علیهم السلام نمی تواند در این
اصل کمترین تردیدی بخود راه دهد.

اصل سوم: توحید بر دو قسم است: توحید ربوبیت و توحید الوهیت و عبادت.

توحید ربوبیت: اقرار و اعتراف به این است که حقتعالی خالق همه موجودات و پروردگار جهان است. و به این توحید مشرکین کاملاً اقرار و اعتراف دارند، چنانکه خداوند در قرآن مجیدش از قول مشرکین می فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾. (الزمر: ۳۸). (اگر از ایشان بپرسی آسمانها و زمین را که خلق کرد؟ همه می گویند خدا). ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف: ۱۰۶). (بیشترشان ایمان بخدا نمی آورند، جز اینکه آنان مشرکند). ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ (الزخرف: ۹). (اگر از ایشان بپرسی آسمانها و زمین را کی خلق کرده؟ می گویند آنها را عزیر علیم آفریده است).

همچنین مشرکین مقرر و معترفند بر اینکه خداوند روزی ده و زنده کننده و میراننده و مدبر آسمانها و زمین و مالک چشم و گوش و قلب است، چنانکه خداوند می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (یونس: ۳۱). (بگو کیست که به شما از آسمان و زمین روزی می دهد؟ مالک چشمها و گوشها کیست؟ کی زنده را از مرده و مرده را از زنده درمی آورد؟ کیست مدبر کارها؟ خواهند گفت خدا! پس بگو آیا نمی پرهیزید؟). ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ

فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ (المؤمنون: ۸۴ - ۸۵). (بگو زمین و آنچه در آن است از آن کیست؟ اگر می دانید، خواهند گفت از آن خداست، بگو آیا متذکر نمی شوید). ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَنْقُرُونَ ﴿٨٧﴾ (المؤمنون: ۸۶ - ۸۷). (بگو خداوند هفت آسمان، و خداوند عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت خداست. بگو آیا نمی پرهیزید؟). ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُخِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ (المؤمنون: ۸۸ - ۸۹). (بگو ملکوت هر چیز در دست کیست؟ که او زینهار دهد و زینهار داده نشود بر او^۱ اگر میدانید؟ خواهند گفت خداست. بگو پس چرا مسحور شیطان می شوید؟).

پس هر مشرکی معترف است به اینکه خداوند آفریننده او و همه جهان است، و همچنین اقرار دارد که حقتعالی روزی دهنده و زنده کننده و میراننده، اوست، از این جهت بود که انبیاء و رسل از گفته مشرکین بر ضد ایشان دلیل می آوردند که: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ ﴿١٧﴾﴾ النحل: ۱۷ (آیا آنکه خلق می کند مانند آنست که خلق نمی کند؟) و نیز: ﴿إِنَّ الَّذِيكَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ ﴿٧٣﴾﴾ الحج: ۷۳ (آنانکه جز از خدا عبادتشان می کنید اگر هم اجتماع کنند نتوانند مگسی آفرینند!).

توحید الوهیت و عبادت: آنست که ذات مقدس ربوبی را پرستش کنند، به انواع پرستش ها - چنانکه به تفصیل ذکر خواهد شد. و در این توحید

۱- یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد.

عبادت و یکتاپرستی است که بشر از برای خدا شریکی قائل شده است، و خود لفظ شریک دلالت بر این دارد که مشرکین اعتراف بخالق موجودات دارند. انبیاء و رسل بر تقریر و اثبات توحید به معنی اول، یعنی توحید ربوبیت موظفند، چنانکه قرآن مجید ادله متقن بر این توحید می آورد. ولی مورد نظر پیغمبران عموماً، و توجه قرآن خصوصاً بر توحید به معنی دوم، یعنی توحید عبادتست، و قطب رحی قرآن و اساس دعوت همین یکتاپرستی است که قرآن بر آن دور می زند، و معنی و حقیقت لا اله الا الله است. خداوند در قرآن می فرماید ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶). بعث انبیاء از برای دعوت بپرستش خدای واحد است، و در هر امتی رسولی مبعوث شد، و امر بپرستش خدای واحد فرمود، چنانکه در کلمه فی کل امه دلالت صریح است بر اینکه بعث رسل در میان همه امم از برای توحید در عبادت است، نه از برای اثبات خالق در جهان، زیرا همه مشرکین به این معنی معترفند.

و نیز به علت اعتراف مشرکین بخالق جهان است که بعضی از آیات راجع به آفریدگار بصیغه استفهام تقریری وارد شده مانند: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقِ عِندِ اللَّهِ﴾ (فاطر: ۳). (آیا آفریننده ای جز خدا هست). ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ (النحل: ۱۷). (آیا آنکه می آفریند مانند آنست که نمی آفریند؟). ﴿رُسُلُهُمْ أِنِّي اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (ابراهیم: ۱۰). (آیا در خدا، آفریننده آسمانها و زمین شکی هست). ﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (الأنعام: ۱۴). (بگو آیا جز خدا آفریننده آسمانها و زمین را ولی بگیرم؟). ﴿أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ (فاطر: ۴۰). (نشانم بدهید، آنان را که عبادت

می‌کنید از زمین چه چیز را آفریدند). از این بیانات کاملاً روشن می‌شود که مشرکین بتها را شریک خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین نگردانیدند، و همچنین نصاری مسیح و مریم را، و ستاره پرستان، ستاره‌ها و ملائکه را آفریدگار و روزی ده و زنده کننده و میراننده نگرفته، بلکه شریک در عبادتشان کردند و شفیعشان قرار دادند ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾. (یونس: ۱۸). گفتند، و این توحید بر دو قسم است.

۱- توحید در علم و گفتار: آنست که ذات حق را بسیط الحقیقه و منزّه از ترکیب خارجی که ماده و صورتست، و ترکیب عقلی که ماهیت و وجود است، خلاصه منزّه از صفات ممکن بداند ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾. (الشوری: ۱۱). (مانند او چیزی نیست) سوره مبارکه توحید نهایت تنزیه و غایت تقدیس را از برای ذات ربوبی اثبات می‌کند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝۲ لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝۳ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝۴﴾. (الإخلاق: ۱ - ۴). (بگو ای پیامبر خدای یگانه است و منزّه، نژائیده است و زائیده نشده است و برای او همتا و مانندی نیست).

ای منزّه از زن و فرزن و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت

۲- توحید در اراده و عمل: آنست که شخص جز ذات پاک احدیت را اراده نکند، و جز حقیقت قیومی را مراد قرار ندهد ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ ۝۶﴾. (الانشقاق: ۶). (ای انسان تو تا ملاقات خداوندت در دنیا سعی و کوشش می‌کنی و در هر حال او را ملاقات می‌کنی) و سوره مبارکه جحد (کافرون) مثبت و محقق توحید اراده است ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ ۝۱ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝۲ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝۳ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ۝۴ وَلَا أَنْتُمْ﴾

عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِىَ دِينِ ﴿٦﴾ ﴿الكافرون: ١-٦﴾. (بگو پیغمبر ای کافران آنچه را که می پرستید نمی پرستم، و شما هم آنچه را که می پرستم نمی پرستید، من آنچه را که پرستیدید نپرستیدم، و شما هم آنچه را که می پرستم نپرستیدید. دین شما برای شما، و دین من برای من است.)^۱

دعوت قرآن مبتنی بر توحید اراده و وحدت مراد است؛ زیرا آنچه که سبب اختلاف بشر است، اختلاف مراد و پراکندگی اراده است که هر کس از برای خود مرادی ساخته، و از او حاجت می خواهد، و مردم را بمراد خویش می خواند، و مراد غیر خود را باطل می داند.

وقتی که مرادهای مختلف و اراده های گوناگون پیدا شد، البته در میان مریدان اختلاف و نزاع تولید می گردد، و تا زمانی که این مرادها در میانند، نزاع برطرف نخواهد شد، و مردم بصلاح و سداد موفق نخواهند گردید، زیرا سعادت بشر وقتی تأمین خواهد شد که مراد را یکی کنند، و دارای وحدت مرام و اراده گردند.

بدبختانه دیده می شود که مرادهای مختلف، و در نتیجه اراده های گوناگون در بشر حکمفرما است، که از بت پرستان گرفته که هر یک بتی را مراد خود قرار داده، و ربی از برای خود تراشیده اند، تا ملین که یکی مرادش را بودا می داند، و دیگری برهما، قوم دیگر موسی و جمعیتی عیسی: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿آل عمران: ۸۰﴾. یعنی (امر نمی کند شما را که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید، آیا شما را امر بکفر می کند، پس از آنکه مسلمان گردیدید).

۱- ابو مسلم بحر اصفهانی در تفسیر این آیه می نویسد که مقصود از دو جمله اولی معبود است، و ما به معنای الذی آمده است، مثل اینکه بگوید من بتها را عبادت نمی کنم و شما خدا را، و در دو جمله آخری ما با فعل در تأویل مصدر است، یعنی عبادت من چون عبادت شما مبتنی بر شرک و ترک نظر نیست، و عبادت شما هم مانند عبادت من مبتنی بر یقین نیست.

دعوت ختمی مرتبت ﷺ علاوه بر انداختن بتها و خدایان مبتنی بر وحدت و اتحاد مرام و مراد بود. امم مختلفه را بخدای واحد، و مراد واحد دعوت کرد، و فضیلت و علم و تقوی را از برای ایشان قبله آمال قرار داد، تا به سعادت کبری نائل شوند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۶۴). (ای اهل کتاب بیائید بسخن راست میان ما و شما، یعنی کلمه‌ای که مردم باید در آن یکسان باشند) و اینجا کلمه سه چیز است: یکی (آنکه نپرستیم مگر خدای را) و آن تعریض به یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی، و دوم آنکه (شرک نیاوریم بخدا چیزی را) از جمیع اقسام شرک، سوم (اینکه قرار ندهند بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی)، و اتخاذ ارباب در نصاری آن بود که احبار خود را سجده می‌کردند و می‌گفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است، و اتخاذ ارباب در یهود آن بود که احبارشان را در تحلیل و تحریم اطاعت می‌کردند.

و علت اینکه مراد واحد بشر، باید ذات ربوبیت باشد این است، که اگر مراد بشر، موجود ممکن و حادث باشد، مسلماً موجود حادث در معرض زوال و فنا است، و بقا ندارد، وقتی هم که مراد فانی شد و نیست گردید، اراده می‌میرد و دگرگون می‌شود. اراده‌ای که باید هر روز مرادی را مورد عزم خود قرار دهد، آن اراده هیچوقت قوی نخواهد شد. سعادت دنیا و آخرت نصیب مردمان صاحب اراده قوی است.

دعوت اسلام و تربیت قرآن به تحصیل علم و تقویت اراده است، و راه تقویت اراده منحصر بر این است که مراد انسان موجود حی لایموت باشد، که زوال و فنا بر او راه ندارد: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ﴿البقرة: ۲۵۵﴾. (خدائی که جز او خدائی نیست، بذاته حی، و بذاته قائم و موجود است، او را نعاسی و خوابی نمی‌گیرد، آنچه در آسمان و زمین است از آن او است).

خداوند متعال مردمانی را که مقصدشان حی لا یموت است مدح می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْرُدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾. (الأنعام: ۵۲).

(کسانی را که خواستار رضای خدا بوده صبح و عصر خدای خود را می‌خوانند

طرد نکن). و در جای دیگر در حق پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ

مِنْ نِعْمَةٍ مُجْزَىٰ ﴿۱۹﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۰﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿۲۱﴾﴾. (اللیل: ۱۹ - ۲۱). (او

در مالی که به کسی می‌دهد قصد مکفاتی ندارد^۱ فقط برای رضای خداوند بزرگ خود را می‌خواهد. و او بزودی راضی می‌شود).

خلاصه کلام این که اگر اراده به مراد حقیقی که خدای لایزالست تعلق

بگیرد و جز او مقصد و مقصودی نباشد؛ البته این اراده کوه را از جای بر

می‌کند و دارنده آن همواره در آغوش سعادت و خوشبختی می‌آرامد، و لازمه

این اراده اخلاص دین از برای رب العالمین است: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴿البینة: ۵﴾. (یعنی و مأمور نشدند مگر آنکه پرستند خدای را

از روی اخلاص).

اصل چهارم: در حقیقت عبادت و معنی پرستش است، زمخشری در

کشاف می‌گوید «عبادت منتهای خضوع و تذلل و اظهار عجز و خواری در

مقابل رب العالمین است». و محققین سلف می‌گویند: «عبادت منتهای حب و

دوستی با شدت خضوع و غایت تذلل و خواری در مقابل حق تعالی است». ولی

۱- یعنی کسی بر گردن او حقی ندارد تا مقصود او از دادن مال ادائی حق مردم باشد.

این معنی را عاشقان مجازی نسبت به معشوق نیز دارند، و نهایت دوستی و منتهای تذلل و خواری را از خود نشان می‌دهند.

پس آنچه می‌توان تحقیق کرد، چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند معنی عبادت و پرستش آنست که با غایت محب و دوستی و نهایت ذل و خواری در پیشگاه ربوبی اعتقاد و شعور داشته باشد، به اینکه برای معبود حقیقی سلطنتی است غیبی، و حکومتی است فوق اسباب، و علل که با این سلطنت و قدرت تامه‌اش بر نفع و ضرر و تغییر اسباب و خلق اسباب دیگر قادر است، مسبب‌الاسباب و آسان‌کننده مشکلات است، زنده‌کننده و میراننده و روزی‌دهنده اوست، شافی اوست، و کافی اوست، غیاث‌المستغیثین و رحمه للعالمین اوست.

بنابر این هر دعایی و ثنائی که این نحو اعتقاد را با شعور تام به این معنی در بر داشته باشد آنرا عبادت می‌دانیم.

خلاصه کلام: حقیقت عبادت حب و ذل است، با این معنی دقیق که سبب‌تراش

اوست، فوق سبب اوست، صاحب قدرت تامه اوست: ﴿أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا

دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا نَذَكَّرُونَ

﴿۱۲﴾ (النمل: ۶۲). (یعنی آیا آنچه را شریک خداوند قرار می‌دهید بهتر است

یا آن کسی که اجابت کند بیچاره را هر گاه بخواند او را و برمی‌دارد بدی را، و

می‌گرداند شما را خلیفه در زمین، آیا خدایانی غیر از خدای جهان هستند که

این امور از ایشان صادر شود، چه بسیار اندک متذکر می‌شوند و از این جهت

مشرک می‌گردند؟).

رأس عبادت و اساس توحید لا اله الا الله است زمانی که رسول اکرم ﷺ

فرمود: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا، (بگوئید خدائی بحق نیست جز او تا راستگار

شوید). مشرکین چون اهل زبان بودند هنگامی که این کلمه را شنیدند چون دیدند که اگر این سخن را بپذیرند باید از هر معبودی جز خدا بیزاری جویند و خضوع و تذلل در مقابل احدی جز خدا نکنند و حاجت از غیر خدا نخواهند، فریادشان بلند شد و گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَأَنْطَلِقُ الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْشُوا وَأَصْبِرُوا عَلَيَّ إِلَهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخِلِقُ ﴿٧﴾﴾. (ص: ۵ - ۷). (آیا خدایانرا خدای واحد گردانید؟ ... این چیز بس عجیبی است! ... جماعتی از آنان از مجلس درآمدند و گفتند: بروید صبر کنید بر پرستش خدایان خود، این مخالفت محمد حادثه ایست که خواسته شده است برای ما، چنین چیزی در ملت بازپسین یعنی دین عیسی نشنیدیم! این جز چیزی ساختگی نتواند بود!).

نتیجه: اکنون که این چهار اصل معلوم شد، باید دانست که سلسله انبیاء و رسل برای خواندن بندگان بسوی خدای واحد [و] دعوت بر افراد حق در عبادت مبعوث شدند، و نه از برای اینکه ثابت کنند خداوند خالق موجوداتست زیرا همه مشرکین معترف بودند که:

جهانرا صانعی باشد خدا نام کز او آشفته دریا گیرد آرام

و از این جهت بود که مشرکین می گفتند: ﴿أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ﴾ (الأعراف: ۷۰). (ای محمد آمده ای تا تنها خدا را عبادت کنیم؟). و به هیچ وجه منکر خدا و پرستش او نبودند بلکه او را سزاوار پرستش می دانستند، منتها در اینجا برای او قائل بشریک می شدند خداوند می فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۲). (امثالی برای خدا قرار ندهید در صورتیکه می دانید). و مشرکین در تلبیه حج می گفتند: لبیک لا شریک لک إلا

شریکاً هو لك تملكه وما ملك (لیك، شریکی برای تو نیست مگر شریکی که از آن تو است؛ مالک او و مایملک او هستی). رسول اکرم ﷺ وقتی این تلبیه را از مشرکین شنید فرمود اینها موحدند اگر کلمه «الا شریکاً هو لك» را ترک کنند. پس لازمه شرک اقرار و اعتراف بخداست. و نیز خداوند می فرماید ﴿أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ (۶۲). (القصص: ۶۲). (کجا هستند شرکایتان که گمان می کردید؟) ﴿قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ﴾ (۱۱۵). (الأعراف: ۱۹۵). (بگو بخوانید شرکایتان را، بعد برای من حيله کنید و مهلتم ندهید) خلاصه، مشرکین با خضوع و خشوعی که عبادت بتها را می کردند و نذر و نحر و قربانی که می نمودند، معتقد بودند که تنها ایشان را فقط بخدا نزدیک کرده و فردای قیامت شفاعت می کنند: ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾. (یونس: ۱۸). (می گفتند اینان شفیعان ما در نزد پروردگارند) از اینجا فهمیده می شود که توحیدی که انبیاء و رسل آورده اند توحید عبادتست.

مشرکین بر چند قسم بودند: یک دسته پرستش ملائکه می کردند، جمعی از ستارگان و آفتاب حاجت می خواستند، برخی پرستش بتها می کردند، گروهی سنگها را مقدس می دانستند، همگی در شدائد و سختیها دست بدامن اینها می زدند، در این هنگامه خداوند ختمی مرتبت ﷺ را برانگیخت که چنانکه در ربوبیت خدای را واحد می دانید، در الوهیت هم جز او را نپرستید، و از غیر او حاجت نخواهید، و معتقد بحقیقت لا اله الا الله شوید، و به مقتضای آن عمل کنید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ﴾. (الرعد: ۱۴). (مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را به عبادت او خوانند و آنانکه جز از خدا را می خوانند مستجاب نمی شوند). ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۲۳).

(المائدة: ۲۳). (بخدا توکل کنید اگر ایمان آورده‌اید). عزت و ذلت بی‌نیازی و فقر، سلطنت و ملک همه از خداست. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران: ۲۶).

(بگو ای خدای مالک ملک، ملک را به هر که خواهی می‌دهی، و از هر که می‌خواهی می‌ستانی، هر که را می‌خواهی عزیز می‌گردانی، و هر که را می‌خواهی ذلیل می‌کنی، خیر در دست تو است، و بر هر چیزی توانا هستی). و بندگان را فرمود تا بگویند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (الفاتحة: ۵). (یعنی تنها تو را عبادت می‌کنیم، و تنها از تو یاری می‌جوئیم). بنابراین اگر کسی از غیر خدا یاری بجوید مسلماً مشرکست.

افراد خدا در عبادت وقتی کامل می‌گردد که دعا و پرستش تنها برای خدا باشد، و در شدت و آسودگی جز خدا را نخوانند، و جز به او پناه نبرند، و نذر و نحر و قربانی جز از برای خدا نکنند، و باید جمیع اقسام عبادت: از رکوع و سجود و قیام تذللا و طواف و غیره فقط از برای ذات لایزال حق سبحانه باشد. و هر کسب این اعمال را برای مخلوقی اعم از زنده و مرده و بت و ملک و جن و سنگ و درخت و قبر و غیره بجای آورد مشرک است، و چنانکه اقرار مشرکین بخداوند جهان از شرک بیرونشان نکرد، همچنین اعتراف بخدا و ختمی مرتبت ﷺ و ائمه طاهرين عليهم السلام مادامیکه این اعمال شرک‌آمیز در میان باشد شخص را از شرک خارج نمی‌کند، رسول اکرم فرمود که خدایم گفت، «أنا أغنى الشركاء من الشرك لا يقبل الله عملا شورك فيه غيره، ولا يؤمن به من عبد معه غيره». (من غنی‌ترین شرکاء از شرک هستم، خداوند عملی را که

در آن دیگری را شریک کنند نمی‌پذیرد و هر که با او دیگری را عبادت کرد به او ایمان نیاورده است).

کسیکه پرستش غیر خدا می‌کند، اعتراف او بحق بی فائده است. زیرا مخلوق را با خالق در حب و عبادت و جهات دیگر مساوی گرفته است، چنانکه خداوند از قول مشرکین می‌فرماید: ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ (۹۶) تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾ إِذْ نُسَبِّحُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾ (الشعراء: ۹۶-۹۸).
 گفتند بخدا قسم در مساوی گرفتن شما با رب العالمین جز در گمراهی واضحی نبودیم). با اینکه مشرکین در جمیع جهات و حیثیات رب را با خالق مساوی نداشتند و بتها را خالق جهان نگرفتند، بلکه فقط پرستششان کردند و شفیعیانشان قرار دادند. برای آنها سجده و نذر و قربانی کردند، و از آنها شفاعت و برکت خواستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (۱۰۶) ﴿۱۰۶﴾ (یوسف: ۱۰۶). (بیشترشان ایمان بخدا نمی‌آورند، مگر اینکه ایشان مشرکانند). مراد ازین گروه مشرکین مکه‌اند که گفتن ربنا الله، اما ملائکه را «بنات الله»^۱ خواندند، و یهودانند که ایمان بخدا داشتند، اما می‌گفتند عزیز پسر خداست، و نصاری هستند که بخدای گرویدند و گفتند عیسی پسر خداست.

خداوند متعال ریاء در طاعات را نیز شرک قرار داد، ریاکننده را مشرک نامیده و حال آنکه ریاکار پرستش غیر خدا نمی‌کند، بلکه می‌خواهد به طاعت و عمل در قلوب مردم جاه و منزلت پیدا کند، که بگویند فلانی متدین است. پس در آمیختن عبادات با تحصیل جاه و عظمت در قلوب نیز شرک است. ﴿فَوَيْلٌ

لِّلْمُصَلِّينَ ﴿۴﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿۶﴾

^۱ دختران الله.

(الماعون: ۴ - ۶). (وای بر نمازگذارانی که از نماز خود غافل و بیخبر هستند، و یا آنکه تکاسل ورزند تا وقت آن فوت شود و ریا می‌کنند!).

با اینحال و با این اهمیتی که قرآن به یکتاپرستی و عبادت بی‌ریا داده است، جای بسی تعجب و افسوس است که نادانان ملت اسلام، و امت توحید تمامی اقسام شرک را به نام اسلام ترویج می‌کنند، اسماً موحد و مسلم، و رسماً از مشرک پست‌ترند:

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا سبحان‌الله! زحمات پیغمبر ﷺ و ائمه دین علیهم‌السلام چه شد؟ تعلیمات سیدالمرسلین کجا رفت؟ خونها ریخته شد تا توحید حقیقی برقرار گردید! چرا مسلمانان توجهی به حفظ آن توحید ندارند؟ چرا کتاب خدا و سیره رسول ﷺ را نمی‌خوانند؟ همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده در میان بسیاری از مسلمانان بطور بارزتری منتشر است: قبرپرستی، سنگ‌پرستی، درخت‌پرستی، مرشد‌پرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه‌ها و هزاران چیزها از این قبیل ... ای پیغمبر رحمه‌للعالمین، ای اهل لا اله الا الله، ای بدریون، ای احدیون، ای شهدای راه توحید، ای ائمه دین، و ای حمله قرآن، سر از خاک بردارید و نظری بحال مسلمانان کنید! ببینید چقدر عالم اسلام انحطاط یافته، و کار توحید به کجا کشیده است! جهل و نادانی، پستی اخلاق و پیدایش بدعتها و خرافاتها کاری کرده که گر تو بینی شناسیش باز. ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ

حَيْرُ الْفَٰئِزِينَ ﴿۸۹﴾. (الأعراف: ۸۹).

حق متعال عبودیت و بندگی را صفت اکمل خلق و بزرگترین مردم بخودش قرار داد

چنانکه در حق مسیح علیه السلام فرمود: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ (النساء: ۱۷۲). (مسیح علیه السلام و ملائکه مقرب از اینکه بنده خدا باشند استنکاف نمی کنند، هر که سرپیچی از عبادت او کند و تکبر نماید آنانرا برای رسانیدن به کیفر هر آینه بطرف خود جمع و حشر می کند). و همچنین در آیه دیگر تعظیماً تصریح ببندگی او فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ﴾ (الزخرف: ۵۹). (عیسی علیه السلام که ما به او نبوت انعام کردیم بنده ای بیش نیست).

نیز در حق ملائکه فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ، وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾ (الأعراف: ۲۰۶). (آنان که نزد خداوند تواند سرپیچی از عبادت او نمی کنند، او را تسبیح و تنزیه کرده به او سجده می نمایند).

و در حق مؤمنان فرمود: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (الفرقان: ۶۳) (بندگان خدا آنانند که روی زمین با سکون و وقار راه می روند). و نیز ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ (الإنسان: ۶). (بندگان خدا از سرچشمه ای می نوشند که به هر کجا که بخواهند جاری کنند).

و درباره انبیاء فرمود: واذکر عبدنا داود. واذکر عبدنا أيوب، واذکر عبدنا ابراهیم واسحق ... در این آیات انبیاء را به صفت بندگی خود ستوده است. و درباره سلیمان فرمود: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص: ۳۰). (چه بنده نیکی است! او متوجه خداست).

محترم‌ترین بندگان خاتم‌النبین ﷺ را در اشرف مقامات و ارفع منازل بنده خود خواند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ (البقرة: ۲۳). (اگر در آنچه که بر بنده خود فرستادیم شکی داشته باشید...) ﴿بَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ (الفرقان: ۱). (مبارک شد خدائی که قرآن را بر بنده خود فرو فرستاد). ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ (الكهف: ۱). (حمد خدائی را که کتاب بر بنده خود فرستاد).

و در مقام دعوت شدن مردم بدین مبین اسلام، از طرف رسول اکرم ﷺ نام عبد بر او نهاده ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ (الجن: ۱۹). (وقتی که بنده خدا، محمد ﷺ بر خاسته عبادت خدا می‌کرد، در اطراف او ازدحام می‌کردند).

همچنین در مقام وصف شب اسراء مشرف بشرف بندگیش فرمود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ (الاسراء: ۱). (منزه است خداوند که بنده خود را شب از مسجدالحرام سیر داد).

و در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم ﷺ مأثور است که فرمود: «لا تطروني كما أطرت النصارى المسيح فإنما أنا عبد الله فقولوا عبد الله ورسوله». (یعنی مرا مدح زیاد نکنید، و از حقیقت قدم فراتر نگذارید، و به دروغ صفاتی برای من نسازید، چنانکه نصاری عیسی را به دروغ مدح کردند و غلو در حق او نمودند، من بنده خدا هستم، مرا بنده خدا و رسول او بخوانید). و در حدیث دیگر مأثور است که فرمود: «إنما أنا عبد آكل كما يأكل العبيد وأجلس كما يجلس العبيد». (من بنده‌ای هستم که مانند بندگان می‌خورم و مثل آنها می‌نشینم).

همچنین حق تعالی امن مطلق را مخصوص بندگان حقیقیش کرده است:

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ (الزخرف: ۶۸). (ای بندگان

من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی شوید). و سلطنت شیطان را از

قلوب عباد برداشته است: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

الْغَاوِينَ﴾ (الحجر: ۴۲). (بندگان من، تو را بر ایشان تسلطی نیست، جز

از گمراهان، کسیکه پیروی تو کند).

عبودیت بر دو قسم است: عبودیت عام و عبودیت خاص

عبودیت عام: عبودیت همه اهل آسمان و زمین است، اعم از نیکوکار و بدکار؛ مؤمن و کافر، و این عبودیت را عبودیت قهر می‌نامند.

خداوند می‌فرماید: ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۸﴾ ﴿۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشُقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿۹۳﴾. (مریم: ۸۸ - ۹۳). (گفتند خداوند متعال فرزند اتخاذ کرد. چه چیزی بدی آوردید! به علت این اسناد نزدیک به آن شد که آسمانها پاره، زمین شکافته و کوهها ویران گردند! سزاوار نیست که خداوند فرزند اتخاذ کند. همه آنچه که در آسمانها و زمین‌اند جز بندگان خدا نیستند).

پس در این عبودیت مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار همگی داخلند:

﴿ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلُّمْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ ﴾ (الفرقان: ۱۷). (روزی که آنان و معبودهایشان را خدا حشر و جمع می‌کند پس می‌گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟) در این آیه مبارک حق متعال گمراهان را نیز بنده خود خوانده است، مانند اینکه در جای دیگر گناهکاران را به این نام خطاب می‌کند ﴿ قُلْ يَتَّبِعُونَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ﴾. (الزمر: ۵۳). (بگو: ای بندگان اسراف‌کننده بر نفسهای خود، از رحمت خدا ناامید نشوید).

عبودیت خاص: عبارت از طاعت و محبت ارادی و پیروی اوامر حقتعالی

است. و درباره صاحبان آن آنست که خداوند می‌فرماید: ﴿ يَتَّبِعُونَ لَكَ خَوْفًا عَلَىٰ كُرْهُ ﴾

الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ (الزخرف: ٦٨). (ای بندگان من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی شوید). و نیز از زبان ابلیس درباره آنان می فرماید: ﴿قَالَ فِعْرَنِكَ لَا تُغْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾﴾. (ص: ٨٢ - ٨٣). (همه مردم را جز آنان که بندگان مخلص تواند گمراه خواهم کرد) و در آیه دیگر بشارت و مژده مطلق را مخصوص بندگان حقیقی و عاقل خود گردانیده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾. (الزمر: ١٧ - ١٨). (بشارت بده بندگان مرا که سخن را می شنوند و نیکوترش را پیروی می کنند).

خلاصه، همه مخلوقات بندگان قهر و عبید ربوبیت حقد، اما، اهل خدا و اهل اطاعت بندگان الوهیتش هستند.

جهت انقسام عبودیت به خاص و عام و قهر و ارادی این است که اصل لفظ عبادت به معنی ذل و خضوع است، عرب می گوید «طریق معبد» هنگامیکه راه زیر گامهای مردم خوار و مستوی شده باشد. و می گوید: «فلان عبده الحب» وقتی که بالنسبه به دوست خوار و ذلیل باشد، و این معنی اعم از ارادی و غیر ارادیت، ولی دوستان خدا در مقابل او با اختیار و اراده خود خاضع و خوارند و مطیع کامل اوامر او هستند، در صورتیکه دشمنان خدا خضوع و خواریشان بر خلاف میل و اراده ایشانست.

پرستش حق تعالی تا وقت مرگ واجب است. و هیچوقت ساقط نخواهد گردید

عبادت تا وقت مرگ واجب است، و به هیچوجه تکلیف از بندگان برداشته نخواهد شد چنانکه نص صریح قرآن شاهد بر این امر است: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (الحجر: ۹۹). (یعنی پروردگارت را تا اینکه مرگ بیاد عبادت کن)، و یقین در این مورد به معنی مرگ است به اجماع مسلمین، و بدلیل این آیه که خداوند از قول اهل آتش می فرماید: ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ (حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ) ﴿۴۷﴾ (المدثر: ۴۶ - ۴۷). یعنی (روز جزا را تا هنگامیکه مرگ آمد تکذیب می کردیم)، دلیل دیگر حدیث شریفی است منقول از رسول اکرم ﷺ که در وقت مرگ عثمان بن مظعون فرمود: «اما عثمان فقد جاءه اليقين من ربه». (اما عثمان، مرگ برای او از طرف پروردگارش آمد).

حتی پس از مرگ هم در برزخ عبودیت دیگر نیست: هنگامیکه دو فرشته از عقاید سؤال می کنند شخص در آن مورد مکلف بجواب است. عبودیت دیگری هم در روز قیامت است که خداوند خلایق را امر بسجود می فرماید، مؤمنین سجده می کنند و کفار قادر بر سجده نمی شوند: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ ﴿۴۲﴾ خَشَعَةَ أَبْصَارِهِمْ تَرَهُمْ ذَلَّةً وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿۴۳﴾ (الْقلم: ۴۲ - ۴۳).

(روزیکه ظاهر گردانیده شود در آن ساق پای -^۱ و این کنایه از کشف حقائق است - و خوانده شوند مردان بسجده کردن مر خدای تعالی را پس نتوانند سجده کنند در حالیکه شرمنده باشند فرو گیرد ایشان را خواری و بودند

^۱ عقیده اهل سنت در این مورد این است که اینجا ساق حقیقی است که به جلال و کمال خداوند لایق است.

در دنیا که خوانده می‌شدند بسجده کردن مر خدایتعالی را و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن یا چون فرصت فوت کردند و سجده لائق نکردند، در این روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند).

اما هنگامیکه بندگان داخل در دار ثواب، و کفار دال در دار عقاب شدند تکلیف منقطع می‌شود. و عبودیت اهل ثواب تسبیح و تقدیس است، که مقرون با نفسهایشانست و رنج و تعبى نخواهند دید.

با اینحال اگر کسی گمان کند که به مقامی رسیده که از او تعبد و بندگی ساقط شده است مسلماً کافر می‌باشد! ... بلی می‌توان گفت که به منزل کفر به خدا و انسلاخ از انسانیت رسیده است، که تکلیف از او ساقط شده. **نعوذ بالله من غضب الله.**

در بیان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن

جمعی می‌گویند افضل اعمال و عبادات و انفع پرستشها عبادت و عملی است که مشقت و زحمتش بیشتر باشد، بدلیل اینکه چون در اعمال شاقه هوای نفس کمتر خواهد بود، و مزد هم به قدر مشقت می‌دهند، از این جهت هر چه عمل سخت‌تر باشد، فضیلتش بیشتر خواهد بود. و همچنین استدلال کرده‌اند بحدیثی که اصل صحیحی ندارد و آن: **أفضل الاعمال أحمرها** است، یعنی افضل اعمال سخت‌ترین آنست. این جماعت اهل مجاهده و جور بر نفسند و گفتند چون طبعاً نفوس مایل بخمود و تنبلی است، و انسانی کامل نمی‌گردد مگر به تحمل شدائد و مشقتات، از این جهت هر عملی که مشقتش بیشتر است افضل است.

جمعی دیگر می‌گویند افضل اعمال و عبادات تجرد و زهد در دنیا است، و باید توجه بدنی نکرد. و بزخارف آن مغرور و فریفته نشد. این جماعت دو قسمند: عامی‌ها و جهال، این دسته چون گمان کردند که غایت عبادت و خلقت انسانی همین زهد و اعراض است، کمر همت بسته و عمل بر این رویه کردند، و مردم را به این راه دعوت نمودند، و گفتند زهد و تجرد از تحصیل علم و عبادت بهتر و بالاتر است، و زهد در دنیا را غایت هر عبادت و علم قرار دادند. اما دانشمندان این گروه گفتند زهد در دنیا مقصود بالذات نیست، بلکه مقصود توجه قلب به خدا، و انابت و توکل به اوست، پس افضل عبادت را در جمعیت با حق تصور کردند، و متوجه بذکر مداوم بقلب و زبان شدند، و از هر چه سالک را از جمعیت با حق باز دارد، دوری جستند. این دسته هم دو قسمند: یک دسته عارف و تابع رسولند، و هر جا که امر خداست پیشی می‌جویند، و از نواهی و منکرات اجتناب و دوری می‌ورزند. دسته دیگر منحرفینند که می‌گویند اکنون که مقصود از زهد جمعیت قلب است با خدا پس

آنچه سبب پراکندگی خاطر و بر هم خوردن همت است نباید به آن چیز اعتناء کرد، اگر چه از واجبات شرع باشد، و این شعر متعلق به این دسته است:

يطلب بالأوراد من مكان غافلاً فكيف بقلب كل أوقاته ورد
یعنی (اوراد از کسی طلب می شود که غافل باشد، پس قلبی که همیشه اوقاتش ورد است چه احتیاج به اوراد دارد).

جمعی دیگر هم می گویند افضل عبادات و انفع اعمال عمل و عباداتی است که در آن نفعی بغیر رسد، و نفع متعدی را افضل از نفع قاصر می دانند. می گویند اشتغال به مصالح ناس و قضای حوائج مردم و مساعدت و همراهی بعباد بمال و جاه افضل عبادات و اشرف قرباتست، و دلیل می آورند قول رسول اکرم ﷺ که فرمود «الخلق كلهم عيال الله وأحبهم إليه أنفعهم لعياله». (مردم همگی عیال خدایند، و محبوبترین آنان نزد او، نافع ترین بعیالش است). و نیز استدلال می کنند که عمل عابد منحصر به خودش، و مفید از برای روح اوست، اما از عمل صاحب نفع و عالم، دیگران نیز استفاده می کنند، پس نیکی بغیر بهتر از نیکی به خود است، و فضل عالم بر عابد مثل برتری ماه بر دیگر ستارگانست، چنانکه نبی اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لئن يهدي الله بك رجلاً خيراً لك من حمر النعم»^۱. (اگر خداوند مردمی را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران قرمز بهتر است). و نیز فرمود: «من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من اتبعه من غير أن ينقص من أجورهم شيئاً». (هر کسی به راه راستی دعوت کند، درست مانند کسیکه تبعیت آن راه را کرد اجر می برد). و:

۱- راغب اصفهانی می گوید نعم مختص به شتر است و جمعی انعام است و تسمیه شتر بنعم برای آنست که بزرگترین نعمتهائیکه عرب دارد شتر است، لکن نعم گفته می شود به شتر و گاو و گوسفند و بر آنها انعام اطلاق نمی شود، مگر وقتی شتر داخل آنها باشد.

- «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَىٰ مَعْلَمِ النَّاسِ الْخَيْرِ». (خداوند و فرشتگان او به نیکی آموزان مردم صلوات می فرستند)، و نیز پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّ الْعَالَمَ لِيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّىٰ الْحَيْتَانِ فِي الْبَحْرِ وَالنَّمْلَةَ فِي جَحْرِهَا». (برای عالم، هر چه در آسمانها و زمین است حتی ماهیها در دریا، و مورها در لانه، طلب آمرزش می کنند). - دلیل دیگری که بر این مدعی ذکر می کنند اینست که صاحب عبادت وقتی مرد عملش منقطع می گردد. اما عمل صاحب نفع مادامیکه مردم از آن منتفع می شوند، منقطع نخواهد شد. دلیل دیگری هم می آورند که غایت بعث رسل احسان بخلق و راهنمایی مردم به طریق خیر و ارشاد در معاش و معاد است، نه دعوت آنان بگوشه نشینی و عزلت و خلوت و انقطاع از خلق و رهبانیت، و از این جهت است که رسول اکرم ﷺ قومی را که عزلت اختیار کرده بودند، و صرفاً مشغول عبادت بدنیه از نماز و روزه بودند، سرزنش فرمود.

تا اینجا طرق مختلفه بود، اینک طریق حق را گوشزد می کنیم:

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

طریقه محققین اسلام در افضل اعمال و عبادات. و آن طریقه ابراهیمه محمدیه ختمیه است

اما افضل اعمال و عبادات در نزد محققین از موحدین اسلام آنست که در آن سه شرط موجود باشد:

۱- در آن عمل رضای خداوند ملاحظه شود.

۲- مقتضایات و مناسبات وقت در نظر گرفته شود.

۳- شخص وظیفه خود را نسبت بعمل تشخیص دهد.

با این شرائط عمل و عبادتیکه از شخص عامل سر می زند افضل اعمال و عبادات خواهد بود؛ مثلاً:

افضل اعمال و عبادات در وقت هجوم دشمن دفاع است. اگر چه منتهی به ترک بعضی واجبات گردد.

در وقت حضور میهمان قیام به حق میهمان افضل است از اعمال مستحبه، ادای حق زن و فرزند مانند حقوق زوجیت و تربیت او انفال افضل از بعضی عبادات دیگر است.

در وقت سحر افضل اعمال استغفار و قرائت قرآنست.

هنگامیکه جاهلی مراجعه به عالم کند و مورد احتیاجش بیان معارف و مسائل حلال و حرام باشد، در آن زمان بر شخص عالم و تعلیم جاهل افضل است از بعضی اعمال دیگر.

در وقت عبادت پنجگانه افضل اعمال و اکمل قربات ادای آنهاست.

هنگامیکه که محتاجی بتو روی آورد، و حاجتهای مادی یا معنوی دارد افضل اعمال در آن مورد رفع حاجت اوست.

افضل در وقت قرائت قرآن جمعیت قلب و تفکر و تدبر در آیاتست.

افضل در وقت وقوف در عرفه اجتهاد و کوشش در تضرع و زاری، و

مناجات با رب العالمین است، و آن روز را نباید روزه گرفت.

در دهه اول ذیحجه افضل کثرت تهلیل و تکبیر و تمجید است.
 در دهه سوم بیماری برادر مؤمن افضل عبادات مساعدت اوست.
 هنگام مرگ برادر مؤمن افضل تشییع جنازه و تسلیت بازماندگانش است.
 در وقت غوغای مردم بر علیه تو و بدگوئی و توهین ایشان، صبر کردن و ترک مخالطه با مردم نکردن افضل است از ترک معاشرت و فرار از مردم.
 از این بیانات واضح شد که افضل اعمال در هر وقت آنست که رضای خدا را در آن عمل ملاحظه کند، و وظیفه خود و مقتضی وقت را تشخیص دهد.
 این جماعت یعنی محققین اسلام اهل تعبد مطلق و توحید محضند و همیشه خدا را در نظر دارند و همه وقت با فضل اعمال موفقند.
 اما اقسام و اصناف سابق الذکر اهل تعبد مقیدند: دسته از آنان در وقت زهد عابدند، و همین که از زهد خارج شدند از افضل اعمال بیروند. دسته دیگر که افضل اعمال را احمز آن پنداشتند وقتی که عمل مشقتی نداشت، خود را ناقص العمل می بینند. و جمعیتی که افضل اعمال را خدمت بخلق می دانند و قتیکه نفع خلق در عملی نباشد آن عمل را ناقص می دانند. و پس تمامی این گروه خدای را بریک وجه عبادت می کنند.
 اما صاحب عبادت مطلقه و تابع طریقه ابراهیمی محمدی ختمی همیشه خدای را عبادت می کند، و از منزل تعبدی منزل تعبد دیگری روانست. صاحب تعبد مطلق را در مجلس علماء می بینی، در وقت جهاد در صف مجاهدین می یابی؛ در وقت خدا با ذاکرین می بینی، در وقت عیادت مریض و تشییع جنازه با مشیعین و عیادت کنندگان می یابی. خلاصه در هر مشهد از مشاهد عبادت و هر منزل از منازل طاعت حاضر و مشغول عمل و وظیفه خویش است.

بندهٔ مطلق خدا صاحب این عبادت است. تابع شیخ الانبیاء علیهم السلام اوست، امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اوست. صاحب فضیلت اوست. موحد حقیقی که مقیدی بقیدی نیست و ساکن در تعینی نخواهد شد اوست. متحقق به حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (الفاتحة: ۵). این شخص است و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین.

شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر

شرک اکبر آنست که مخلوقی مخلوق دیگر را عبادت و پرستش کند. و شرک اصغر عبارت از اثبات افعال مختص بذات خداوندیست بغیر او؛ مثل اینکه غیر خدا را شافی بداند، یا رازق تصور کند، یا غیر خدا را دافع بلا و رافع بدبختیها و شقاء بداند.

شرک اکبر چنانکه مکرر اشاره شد آنستکه برای خدا در عبادت شریکی قائل شود، و معبود غیر حق را مثل حق یا بیشتر دوست بدارد، و این عبارتست از تسویه خلق با رب العالمین؛ چنانکه فردای قیامت مشرکین در آتش جهنم به خدایان خود خطاب می‌کنند: ﴿تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۹۷﴾ اِذْ نُسُوْكُمْ رَبِّ اَلْعٰلَمِيْنَ ﴿۹۸﴾﴾ (الشعراء: ۹۷ - ۹۸). یعنی (قسم بخدا ما در گمراهی بودیم که شما خدایان را با رب العالمین مساوی گرفتیم!) با اینکه مشرکین مقرند که خالق جهان و جهانیان خداست، و خداوندان خیالی آنها روزی نمی‌دهند، زنده نمی‌کنند و نمی‌میرانند، پس مراد از تسویه چیست؟ مقصود از تسویه خداوندان با خدای جهان، تسویه در دوستی و محبت و تعظیم و عبادتست، چنانکه مشرکین خدایانشان را بیش از پروردگار جهانیان دوست دارند: ﴿يُجٰوِزُهُمْ كَحُبِّ اَللّٰهِ ﴿۱۶۵﴾﴾ (البقرة: ۱۶۵). در این آیه خداوند تصریح می‌فرماید که مشرکین به خداوندان باطل مانند خدای جهان محبت دارند، و به هنگام ذکر معبودهایشان بیش از ذکر خدا خوشحال و فرحناک می‌شوند، بلکه در موقع ذکر خدای واحد مشمئز و بدحال هم می‌گردند: ﴿وَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحَدَّ اَسْمَا زَتْ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ وَ اِذَا ذُكِرَ الَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ ﴿۴۰﴾﴾

(الزمر: ۴۵). (و چون نام خدای واحد برده شود بر مد دلهای آنان که می‌گروند بروز از بازپسین، و چون یاد کرده شوند آنان که از غیر اویند آنگاه ایشان فرحناک شوند).

چنانکه اگر توهین کوچکی بخدایان باطله، و تخفف کمی نسبت به مشایخ و اولیاء من دون الله بشود، مثل سگ حمله می‌کنند، و می‌خواهند آن شخص موحد را بدرند. اما وقتی توهین به حرمت الهیه شود یا نوامیس احکام تغییر کند، هیچ تکان نمی‌خورند، خصوصاً اگر آن شخص موهن بدین و تغییر دهنده سنت خیر المرسلین ﷺ مطمع باشد، و امید مال و جاهی نزد او توهم شود.

یا للعجب! اگر بگوئی اولیاء من دون الله قاضی الحاجات نیستند، باب الحوائج و شافی نیستند، برآورنده حاجات خداست، قبول کننده توبه‌ها و بخشنده گناهان اوست، نافع اوست، ضار اوست، قادر اوست، نباید از بشری حاجت خواست؛ در این هنگام پیرهن می‌درند، و داد وادینا میزنند، شیادان دین فروش هم محمل و توجیهاتی برای عقاید شرکیه جهال سنخ^۱ توجیهات و محملهاییکه کاهنان و رؤسای مشرکین می‌کردند، پیدا می‌کنند. مسلم است با این توجیهات شیادان و جهل مردم به قرآن روزنه فلاحی باز نخواهد شد، و روز به روز بر عدد مشرکین افزوده خواهد گردید. ﴿ذَرَّهُمْ يَا كُلُوا وَتَمَتَّعُوا وَيَلْهَبُ إِلَيْهِمْ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۳﴾﴾ (الحجر: ۳).

اگر بگوئی امامزاده کور را شفا نمی‌دهد، بی‌بی شهربانو چشم زائرین قبرش را کور نمی‌کند، دیک سمنو برآورنده حاجات نیست، جواب می‌دهند بلی چنین است ولی ما اینها را شفیع و واسطه قرار می‌دهیم. عیناً همان جوابی که مشرکین

^۱ سنخ: به مانند.

به ختمی مرتبت ﷺ می دادند: ﴿وَيَقُولُونَ هَتُولَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾. (یونس: ۱۸). و خداوند این جواب را رد می کند: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (الزمر: ۳). (آنانکه جز خدا را دوست اتخاذ کردند می گویند ما بدانها عبادت نمی کنیم جز برای آنکه ما را بخدا نزدیک گردانند، خداوند میان آنان در آنچه که اختلاف دارند حکم می کند). و جای دیگر می فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (العنكبوت: ۴۱). (مثل کسانی که جز او دوستانی اتخاذ کردند اگر بدانند مانند عنکبوت است که خانه ای اتخاذ کرد که سست بنیان ترین خانه هاست).

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾ (۱۰۲). (آیا می پندارند مردمان کافر اینکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را جز از من دوستان یعنی معبودان که نفع رساند ایشانرا، ما جهنم را برای ایشان منزل و مأوی قرار دادیم).
 ما از برای راهنمایی برادران مسلمان، موارد شرک و مصادیق آنرا بیان می کنیم، تا شاید گمراهی شود و آشنا به موازین دین گردد.

یکی از اقسام شرک اصغر پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع آن

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرُّوهُ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾

(الزمر: ۳۸). یعنی (بگو ای پیغمبر ﷺ، آیا می بینید آن را که جز خدا می خوانید (یعنی بتها را که می پرستید) اگر خدای من از برای من سختی و مصیبتی بخواهد آیا آن بتها و معبودهای غیر خدا می توانند دفاع کنند؟ که بمن سختی نرسد: یا اگر خدای من از برای من راحتی بخواهد آیا می توانند ممانعت کنند؟ بگو ای پیغمبر ﷺ خدا مرا کافی است، توکل کنندگان بر او توکل می کنند).

از این آیه مبارکه معلوم می شود که هیچ موجودی ضرر یا نفعی نمی تواند برساند مگر به اذن خدایتعالی، و اگر کسی ضار و نفعی غیر از پروردگار جهانیان تصور کند، شرک محض است.

عمران بن حصین می گوید: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ حَلْقَةً مِنْ صَفَرٍ - و در روایتی - خاتم من صفر فقال: ما هذه؟ قال: من الواهنة فقال إنزعها فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا».

واهنه: دردی است که در دوش و بازو پیدا می شود و از برای علاجش مهره‌هایی به رشته درمی آورند و در موضع درد آویزان می کردند و به این مهره‌ها خرز واهنه می گفتند.

حلقه: رسم مشرکین این بود که حلقه‌ای از روی یا فلزی دیگر بر بازو می بستند و گمان می کردند که از چشم‌زخم و جن حفظشان می کند.

معنی حدیث: رسول اکرم ﷺ ملاقات فرمود مردی را که در دستش حلقه از روی، یا انگشتری از روی بود، سؤال فرمود این حلقه را از برای چه در دست

کردی؟! گفت از واهنه است (یعنی برای رفع بیماری واهنه است). فرمود. بینداز و از خودت دور کن، این عمل در تو جز وهن و سستی چیزی زیاد نمی‌کند. اگر مردی و این حلقه در دستت بود هیچ رستگار نخواهی بود!

در حدیث صریح و صحیح دیگر از نبی اکرم ﷺ روایت شده: «من تعلق تمیمة فلا أتمّ الله له، ومن تعلق ودعة فلا ودع الله له».

تمیمة: مهره‌هائی بود که به رشته در می‌آوردند و بر گردن بچه‌ها آویزان می‌کردند و می‌گفتند از چشم‌زخم محفوظ می‌دارد، و در اصطلاح عامه نظر قربانی می‌گویند.

ودعه: چیز سفیدیست که از دریا بر آورند و دارای شکافی مانند شکاف هسته خرماست و به فارسی مورچه خوانند و جهت دفع چشم‌زخم برگردن کودکان اندازند.

معنی حدیث، کسی که تمیمة آویزان کند خدا از برای او تمام نمی‌کند (زیرا معتقد بودند که تمیمة همه داروها و شفاها را در بر دارد) و کسی که ودعه بردارد خداوند او را در ودعه و سکون قرار نمی‌دهد (یا به معنی آنچه را که از او می‌ترسید زائل نمی‌کند).

ابن ابی حاتم از حدیفة روایت می‌کند: «إنه رأى رجلاً في يده خيط من الحمى فقطعه وتلا قوله تعالى: وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون». یعنی: حدیفة ﷺ مردی را دید که در دستش نخ‌ی از برای تب بود (به اصطلاح عامه تب‌بند)؛ آنرا پاره کرد و این آیه را تلاوت کرد: بیشتر مردم بخدا ایمان نمی‌آورند، آنان مشرکانی بیش نیستند.

در حدیث صحیح از ابی بشیر انصاری ﷺ روایت است: «إنه كان مع رسول الله ﷺ في بعض أسفاره فأرسل رسولاً أن لا يبقين في رقبة بعير قلادة من وتر أو قلادة إلا قطعت».

وتر: در جاهلیت چنین رسم بود وقتی که زه کمان کهنه می شد عوض می کردند و به گردن شتر و اسب و گاو و گوسفند می بستند و عقیده بر این داشتند که آنها را از مکاره و چشم زخم حفظ می کند.

معنی حدیث، ابی بشیر انصاری می گوید: در بعضی از سفرها با رسول خدا بودیم، پیغمبر اکرم ﷺ شخصی را فرستاد (زید بن حارثه) و فرمود قلاده و وتر شترها را پاره کن.

از ابی مسعود مرویست که گفت «سمعت رسول الله يقول إنّ الرقى والتّمائم والتولة شرك».

رقی: جمع رقیه است بضم، به معنی افسون و تعویذ است.

توله: (بکسر تا و فتح واو) جادو و تعویذ و افسون دوستی و مهره افسون که زنان شوهران خود را بدان شیفته کنند.

معنی حدیث: شنیدم از رسول خدا که فرمود: رقی و تمیمه ها و توله شرک است.

از عبدالله بن عکیم مرفوعاً مرویست: «من تعلق شیئاً وکلّ إلیه» یعنی کسیکه چیزی به خود آویزان کند خداوند او را واگذار به آن چیز می کند.

از روایع مرویست که گفت: «قال رسول الله یا رويفع لعلّ الحیاة تطول بك فأخبر الناس أنّ من عقد لحیته أو تقلّد وترّاً، أو استتجى برجیع دابة أو عظم فإنّ محمداً ﷺ بریء منه».

عقد لحیه: دو معنی در آن ذکر شده یکی آنکه کاری کند که مویش مجعد گردد، دوم آنکه در جنگ ریش را گره بزند و آن یک نوع تکبر بوده و پیغمبر اکرم ﷺ امر به ارسال ریش فرمود.

معنی حدیث: رسول خدا بمن فرمود: ای روایع شاید زندگانی تو طولانی شود یعنی مدتی پس از من بمانی. مردم را آگاه کن کسی که ریش خود را گره

بزند یا وتر بگردن بیندازد، یا با سرگین حیوانی استنجا کند محمد ﷺ از او بیزار است.

از سعید بن جبیر رسیده است که گفت: «من قطع تمیمة من إنسان كان كعدل رقبة».

یعنی: کسیکه تمیمة از انسانی پاره کند مثل اینست که یک بنده آزاد کرده باشد.

از این اخبار صحاح و نصب آیه مبارکه روشن شد که استمداد غیبی و استعانة معنی جستن از انگشتر و نظر قربانی و حلقه و نخ تببند و امثال اینها از قبیل نعل اسب در دکانها و اتومیلهها و خانهها، شرک محض و خرافات صرف است، و نباید بدانها تبرک جست، و از آنها رفع فقر و فاقه و دفع آفات و بلا یا خواست.

اگر بگویند اخباری وارد شده که پیغمبر و ائمه دین انگشتر در دست می کردند و اخبار دیگری در خاصیت نگین انگشتر وارد شده که فلان نگین از برای دفع فقر مفید است، یا فلان نگین نماز در آن چندین برابر ثواب دارد، و یا فلان نگین آدمی را از بلا محفوظ می کند، و غیر اینها: در جواب می گوئیم:

اولاً بنا به روایت صحیح که در وسائل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «ما تختّم رسول الله إلاّ یسیراً حتّی ترکه». یعنی رسول خدا جز زمان کمی انگشتر در دست نکرد و بعد ترک فرمود.

ثانیاً خاتمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سالهای آخر در دست کرد از برای تبرک و غلبه بر دشمن و رفع فقر و فاقه نبود، بلکه هنگامیکه رسول اکرم خواست برای پادشاهان جهان دعوت نامه بفرستد و آنانرا عوت به اسلام کند عرض شد که نامه بدون مهر تأثیری ندارد، و کسی آنرا نخواهد خواند؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

تا انگشتری از نقره تهیه کردند و نقش آنرا در سه سطر قرار دادند. سطر اول الله سطر دوم، رسول سطر سوم، محمد، که از زیر به بالا قرائت می‌شد. این انگشتر تا زمانی که آن حضرت ﷺ زنده بودند در انگشت مبارکشان بود. پس از رحلت رسول اکرم ﷺ ابابکر آن را در انگشتر خود قرار داد و بعد از ابابکر عمر و پس از او عثمان و در سالی که عثمان کشته شد انگشتر در چاه اریس افتاد و سه روز تجسس کردند و نیافتند.

از این بیان معلوم شد که انگشتر پیغمبر مهر اسم بود، نه اینکه رسول اکرم ﷺ به نگین انگشتر تبرک جسته باشد.

ائمه طاهرین علیهم السلام هم تبرک به احجار نمی‌جستند، بلکه به اسماء الله الحسنی تیمن می‌کردند، و نقش انگشترشان مبتنی بر توسل به حق، و اسماء الله بود، چنانکه نقش نگین امیرالمؤمنین علیه السلام الملك لله الواحد القهار، نقش خاتم حضرت زهرا علیها السلام الله ولي عصمتي، نقش خاتم مجتبی علیه السلام العزة لله، نقش خاتم حسین شهید علیه السلام ان الله بالغ امره، نقش نگین سید سجاد علیه السلام لكل غم حسبي الله، نقش خاتم باقرالعلوم علیه السلام املی بالله، نقش نگین حضرت صادق علیه السلام الله ولي عصمتي من خلقه، نقش خاتم موسی بن جعفر علیه السلام حسبي الله، نقش نگین حضرت رضا علیه السلام ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله، نقش خاتم امام محمد تقی علیه السلام حسبي الله حافظي، نقش خاتم امام علی النقی علیه السلام الملك لله الواحد القهار، و نقش خاتم امام حسن عسکری علیه السلام الغنی لله بود.

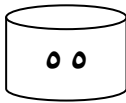
از این مقدمات معلوم شد که عمل پیامبر ﷺ و سیره ائمه طاهرین علیهم السلام بر تبرک به احجار نبود، و نه توسط انگشتر دفع بلا، یا رفع بیماری و گرفتاری نمی‌کردند. و نیز از نص قرآن کریم و همچنین اخبار صحیح که بیان شد برمی‌آید که تبرک به احجار شرک بخداست.

ولی شگفتی اینجاست که چرا کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ زیر پای گذارده شده؟ چرا مسلمانان از آن خبری ندارند؟ چرا فکر نمی‌کنند، آخر تبرک به سنگ چه معنی دارد؟ پروردگارا چرا دین تو بازیچهٔ جهال گردیده، خداوندا، چرا سنت پیغمبرت فراموش شده است؟

سبحان الله! متدینین انگشترها در دست می‌کنند و می‌گویند فلان نگین خاصیتش این است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، و فلان سنگ در آن نماز چند برابر ثواب دارد! آخر این سنگ پرستی نیست؟ چه فرق می‌کند که انسان سنگ بزرگ را عبادت کند، و به آن تبرک بجوید، یا سنگ کوچک را؟ من خود انگشتری داشتم از حدید صینی، در کتب برای آن خواصی دیده بودم، از آن جمله این که اگر این انگشتر در دست باشد در بیابانها و دریاها شخص را از آفات حفظ می‌کند. از این جهت زمانیکه عزم مسافرت حج بیت‌الحرام کردم آن انگشتر را همراه خود برداشتم از مدینهٔ منوره به مکه می‌رفتم، و کتاب حدیثی داشتم که در اتومبیل مطالعه می‌کردم. یک دفعه به این اخبار که نقل کردم برخوردم، وقتی دقت کامل نمودم گفتم ای داد، و وای بر من، چقدر جاهل و بی‌اطلاع از توحید اسلامم، من محرم و حاجی، سفر بسوی خانه خدا می‌کنم ولی بت در دست دارم! چرا خدای جهان را حافظ خود ندانم؟ چرا سنگی را نگهبان خود دانم، در حالیکه من نگهبان اویم؟ انقلابی چنان به من دست داد که شرحش محالست. مشغول استغفار شدم و انگشتر را از انگشت خود درآورده و در بیابان انداختم به عالم خودش یعنی به ریگ بیابان ملحق کردم و این مصرع را خواندم:

«رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن». و کعبهٔ دل را از بت انگشتر

پاک کردم. الحمد لله رب العالمین.



در اینجا مطلبی هست و آن اینکه ما منکر خواص احجار نیستیم، البته هر سنگی خاصیتی دارد، مثل عقیق و فیروزه و غیره: اما تحقیق در خاصیت احجار در رشته علوم طبیعی است. اسلام خاصیت روحی و غیبی آنها را منکر است، نه خاصیت طبیعی آنها را. اگر بگویند کسیکه مثلاً انگشتر فیروزه در دست باشد در دریا غرق نخواهد شد، باید تجربه کرد، و کسی را که شنا نداند و انگشتر فیروزه در دست داشته باشد در استخری انداخت اگر غرق نشد صحیح است.

در تحقیق عبادت گفتیم که اگر از چیزی اثر غیبی و حکومت معنوی بخواهی این کار عبادت کردن آن چیز است. این قاعده را نباید فراموش کرد: اگر از هر موجودی غیر حق اثر معنوی از قبیل حفظ حیات و رزق، دفع بلا، رفع بدبختی، هدایت، آمرزش و نجات بخواهی مشرکی، زیرا اینها از شئون حق است.

اگر گفته شود در خیر از امام وارد شده است که فرمود «علامات الایمان خمس: التَّخْتَمُ بِالْیَمِینِ». یعنی علامات ایمان پنج ایت از آن جمله انگشتر بدست راست کردنست.

جواب می‌گوئیم مراد از مؤمن شیعه است، و یکی از شعایر و مشخصات شیعه از سایرین تختّم بيمين است، چون در آن زمان رسم بود که غیر شیعه انگشتر را بدست چپ می‌کرد، و شیعیان بالنسبه به سایرین جمعیتشان کم و در تقیه بوده و همدیگر را نمی‌شناختند، از این جهت این شعار در میانشان مقرر شد تا یکدیگر را بشناسند و محتاج به تقیه نباشند، و این حدیث دلالت نمی‌کند که باید به انگشتر تبرک جست، بلکه می‌گوید انگشتر که زینت است باید شیعه آنرا از دست چپ درآورد، و بدست راست کند، و از شواهد بر این

معنی انداختن تحت الحنک است، که آن نیز برای امتیاز موحدین از مشرکین بوده زیرا مشرک و موحد در اسلام لباسشان یک شکل بود، و هر دو یک جور عمامه بر سر می گذاشتند، برای امتیاز قرار شد که مسلمان تحت الحنک بیاندازد تا شناخته شود، چنانکه محقق ثانی در کتاب جامع المقاصد در باب لباس مصلی می گوید قال النبی ﷺ «الفرق بین المسلمین والمشرکین التلحی». یعنی رسول اکرم ﷺ فرمود: امتیاز مشرک و موحد تحت الحنک انداختن است.

خدایا به رحمت رحمانیت قسم می دهم بندگان موحدت را از شر مشرکین حفظ فرما، پروردگارا تربیت مسلمانان از میزان قرآن و سنت و بیرون شده هدایتشان فرما و شرک را از ایشان دور گردان.

برحمتك يا أرحم الراحمين ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

یکی از اقسام شرکت تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنهاست

خداوند می فرماید در آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ ﴿٢٠﴾﴾ (النجم: ۱۹ - ۲۰). یعنی (آیا دیدید لات و عزى و منات که بت سیم است) (و لفظ آخری صفت دوم است یعنی متأخیر و پست).
 لات به گفته ابن کثیر سنگی بود سفید و بر آن بتی نقش کرده بودند و در شهر طایف بود و رسول اکرم ﷺ مغیره بن شعبه را مأمور فرمود آن بت را شکست و بتخانه را آتش زد.
 عزى درختی بود که پرده هائی بر آن پوشانیده و بتکده ای برایش ساخته بودند و این بت در محلی موسوم بنخله میان مکه و طایف بود رسول اکرم ﷺ خالد ولید را مأمور فرمود تا آن درخت را از ریشه بر کند و آتش زد، و بعضی گویند سه درخت خرما بود.

منات بتی بود میان مکه و مدینه که در سال فتح رسول اکرم ﷺ علی العلیه را فرستاد تا آنرا شکست و بتکده را خراب نمود.

ابی واقد لیشی می گوید: «خرجنا مع رسول الله ﷺ إلى حنین ونحن حدثاء عهد بكفر وللمشركين سدرة يعكفون عندها وينوطون بها أسلحتهم يقال ذات أنواط فممرنا بسدرة فقلنا يا رسول الله اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال رسول الله ﷺ الله أكبر إنا السّنن قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهة، قال إنكم قوم تجهلون، لتركن سنن من كان قبلكم».

یعنی با رسول اکرم ﷺ به حنین می رفتیم و همگی مردمی تازه مسلمان بودیم. مشرکین درخت سدري داشتند که پیرامون آن اعتکاف و عبادت می کردند و اسلحه خود را به قصد تبرک و تعظیم به آن می آویختند، و آن

درخت را ذات انواط می گفتند. سپس از جلو درخت سدري گذشتیم و به پیغمبر ﷺ عرض کردیم از برای ما هم ذات انواطی معین فرما. حضرت رسول ﷺ فرمود: الله اکبر! (مراد تعظیم خداوند و تنزیه اوست از شرک، عادت نبی اکرم ﷺ این بود که هر گاه که کلمات نامناسب با مقام ربوبیت و الوهیت بسمع مبارکش می رسید در حال تعجب می فرمود سبحان الله، یا الله اکبر) این راه و طریقه گذشتگان مشرک است، قسم به کسی که روح من در قبضه اوست سخنی گفتید که عین آنرا بنی اسرائیل به موسی گفتند که از برای ما خدائی قرار بده چنانکه آنان خدایانی دارند. موسی گفت شما قومی جاهل هستید و بعد رسول اکرم ﷺ فرمود شما طریقه اقوام گذشته را متابعت خواهید کرد!

در این خبر رسول اکرم ﷺ امت خود را آگاه فرموده است که شما هم از طریقه گذشتگان خود متابعت خواهید کرد، اگر درست دقت کنید تبعیت مسلمانان سنن گذشتگان را برملاء می بینی چنانکه در هر شهر و ده و محله سنگی یا درختی یا سقاخانه ایست که مردم از آن حاجت می خواهند، و صدها مانند این. آیا مردمیکه معتقد به این موهومات هستند و از این قبیل چیزها حاجت می خواهند می توان اسم مسلمان و موحد بر آنان گذاشت؟ آیا اینان مشرک نیستند؟

عجب اینست که می گویند درخت یا سنگ یا سقاخانه یا قدمگاه یا دیگ سمنو و غیره که ما از آنها حاجت می خواهیم بواسطه اینست که نظر کرده امامزاده هستند، با این سخن جاهلانه می خواهند با شرکی روی شرک دیگر را بپوشانند! مگر امامزاده قاضی الحاجاتست تا توجه او به درخت، درخت را هم قاضی الحاجات کند؟

من خود درخت ملا چغندر را که در پشت مدرسه سید ناصرالدین بود دیدم که جمعی از زنان دور درخت جمع بودند و شخصی روضه می خواند و

این زنان از درخت حاجت می خواستند و به اندازه‌ای کهنه و نخ به آن بسته بودن که بشمار در نمی‌آید، چشمهائی از نقره بر درخت کوبیده بودند و بواسطه شمع زیادی که روی این درخت گذاشته شده بود به یک چوب خشک سوخته متعفن می‌گردیده بود. عجبت اینک این بت در پشت مدرسه‌ای بود که قریب صد نفر طلبه در آن تحصیل علوم دینی می‌کردند، و یکی از آنها جرئت نهی از منکر نمی‌کرد. حوادث روزگار خیابانی احداث کرد و بحمدالله این بت از میان رفت. اما صد افسوس که مدرسه زیبائی هم از دست رفت. همچنین چناری بود در قصر سلطنتی که آن را چنار عباسعلی می‌گفتند و مورد توجه ساکنان آن مکان بود و به آن تبرک می‌جستند، و بحمدالله از بیخ کنده شد.

خاتم انبیاء آنچه لازمه تبلیغ رسالت بود به جای آورد، و چنان مسلمانان را از شرک بیزار کرد که عمر [رضی الله عنه] با آن همه تعصب در بت پرستی که زمان جاهلیت داشت، در ایام خلافتش وقتی به زیارت کعبه رفت و به حجرالاسود رسید به آن خطاب کرده گفت: «ای سنگ تو جمادی بیش نیستی، اگر ندیده بودم که پیغمبر به تو استلام می‌نمود و احترام می‌فرمود ابداً بتو اعتنائی نمی‌کردم (بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا)».

این نکته را باید متوجه بود که حجرالاسود را نباید عبادت کرد و استلام (دست سودن) آنهم فقط مستحب است، وضع این سنگ از برای تعیین نقطه شروع بطواف است، و به اصطلاح سنگ مره است، بعبارت واضحتر حاجی باید شروع به طواف از محاذات این سنگ کند. زیرا طواف کنندگان باید از یک جهت حرکت کنند، و اگر طواف از جهات مختلف شروع شود طائفین به محاذات یکدیگر واقع می‌شوند، و طواف مشکل می‌گردد، لذا تشریح شد که در محاذات سنگ نیت کنند و از آنجا شروع به طواف نمایند.

این بود تربیت پیغمبر ﷺ، ولی هزار افسوس که پس از مدت کمی بسیار از امت گرفتار شرک شدند چنان در آن فرو رفتند که بعضی از این عادات ساختگی شرک‌آمیز از ضروریات دین و مسلمات شریعت سیدالمرسلین ﷺ گردید.

راستی ببینید چگونه جاهلیت را از نوع شروع کردند! چه قدمگاهها بر پا کردند و در سقاخانه‌ها، حتی در روز روشن چه شمعها روشن کردند!
بس که بستند بر او برگ و ساز گر تو بیائی شناسیش باز!

یکی از اقسام شرک: ذبح و قربانی از برای خداست

قربانی یعنی آنچه بوسیله آن تقرب بخدا پیدا می‌کند. اعم از خونی و غیر آن، و در عرف اسم است از برای ذبیحه، چنانکه در تاریخ بنی اسرائیل مذکور است که قربانی قابیل از نوباوه و ثمره زمین و قربانی هابیل از حیوانات بود. در زمان نوح مذبحی ساخته شده بود که حیوانات را در آنجا می‌کشتند و می‌سوزاندند، و در زمان ابراهیم قربانی مردم نان و شراب و آدمی بود که برای بتان خود قربانی می‌کردند. حضرت ابراهیم ذبح و قربانی بشر را منع نمود (قضیه ذبح اسمعیل و آمدن فدیة اشاره بهمین معنی است).

در زمان موسی قربانی دو قسم بود: دموی و غیر دموی، قربانی دموی را می‌کشتند و غیر دموی را در بیابان رها می‌کردند.

این عادت را عرب جاهلی از قوم موسی آموخت که بجهت تقرب به اصنام حیوانات را رها می‌کردند که قرآن آن را به اسم بحیره و سائبه می‌نامد، چنانکه می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَاكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ

عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۳﴾ المائدة: ۱۰۳

بحیره: عرب را رسم چنان بود که چون شتری از آن ایشان پنج بطن میزاد و آخرین آن نر بود گوش آنرا می‌شکافتند و رها می‌کردند، و کشتن و سوار شدن آن ممنوع می‌شد ولی از آب و گیاه آنرا ممانعت نمی‌نمودند.

سائبه: عرب در جاهلیت نذر می‌کرد که اگر مسافرش مراجعت کند، یا مریض بهبودی حاصل کند شتری را آزاد کند به مثابه اینکه شخصی بنده‌ای را آزاد کند.

وصیله: آن گوسفندیست که هفت بطن بزاید و اگر هفتمین آن نر بود بکشند و قربانی بتان کنند، و اگر به یک شکم نر و ماده بزاید گویند وصلت آخاها (پیوست به برادرش) و نر را برای خاطر خواهرش نمی‌کشتند.

حام: فحلی است که هفت بچه از نتایج آن قابل سواری شود و بعضی دیگر گفته‌اند که چون فرزند فرزند او قابل سواری شود گویند حمی ظهره (یعنی پشت خود را از سواری حمایت و منع کرد) و او را آزاد کنند، و از آب و گیاه منع کنند. معنی آیه: (امر نفرموده و مقرر نساخته خدای تعالی هیچ چیز از بحیره و سائبه و وصیله و حام را و لکن کفار (عمرو بن لحي و اتباع آن) در تحریم اینها به خداوند افترا می‌زنند و بیشترشان تعقل نکرده و از دیگران تقلید می‌نمایند). و این رویه مشرکین در میان بعضی از مسلمین حکفرما است که بز یا گوسفند یا شتر را برای سقاخانه یا قبر صالحی آزاد می‌کنند، و از امثال سایره است که می‌گویند گوساله امام رضا را تا چاشت نمی‌رسانند، و این گوساله در زمان شاه سلطان حسین صفوی بود و با طلا و آئینه زینت داده بودند و در کوچه و بازار آزاد بود، و مردم به آن تقرّب و تبرک می‌جستند و خود دیدم که بز را برای سقاخانه سائبه نموده بودند، و شاخش را طلا کرده و به آن تبرک می‌جستند.

بنی اسرائیل ذبایح دموی را سه قسمت می‌کردند: ذبیحه محرّقه، ذبیحه کفاره گناهان، ذبیحه سلامه، ذبیحه اول جز پوستش تمامی آنرا می‌سوزاندند، و دومی را دو قسمت می‌کردند یکی از آنرا به کاهن می‌دادند و قسمت دیگرش را می‌سوزاندند، و ذبیحه سومی گوشتش را می‌خوردند.

قربانی در نزد مسیحین منحصر به نان و شراب بود که به نام گوشت مسیح و خون مسیح می‌خواندند.

بعضی از امم مثل مصریها و رومیها فنیقیها و کنعانیها در امر قربانی مبالغه می‌نمودند، حتی بشر را قربانی می‌کردند و این عادت مشئوم تا قرن هفتم میلاد مسیح در اروپا جاری بود.

در علت پیدایش قربانی حیوانات بعضی گفته‌اند که اصل آن میهمانی بود که بعضی از امم برای خدایان می‌کردند، در بتکده جمع می‌شدند و حیوانات را ذبح می‌نمودند، و همچنین اسیرانی که در جنگ گرفته بودند برای بتان قربانی می‌کردند و گوشتش را می‌خوردند.

بعضی گفته‌اند قربانی دو سبب داشت ۱- هدیه و تشریف برای خدایان بود. ۲- کفاره گناهان که خدایان را راضی کنند و غضبشان را تسکین دهند. قربانی نزد وحشی‌ها سه سبب داشت ۱- قربانی را برای روح میت می‌کردند، چون می‌گفتند میت در قبر گرسنه می‌ماند محتاج به غذا است، حتی اسب و غلامان میت را قربانی می‌کردند تا در قبر برای مردگان معاون و مدد باشند. ۲- قربانی برای خدایان می‌کردند تا از آنان راضی شوند. ۳- کفار برای کفاره گناهان خود و قبیله قربانی می‌کردند، و اصل در این قربانی این بود که معتقد بودند به قربانی حیوان مرض از شخص مریض منتقل به حیوان ذبح شده می‌شود، و از اعتقاد به نقل مرض از مریض به حیوان مذبح اعتقاد دیگری پیدا شد که گناه امت منتقل می‌شود به حیوان مذبح چنانکه بعضی از قبایل آفریقائی سالی یک مرد و زن را قربانی می‌کنند و می‌گویند گناه قبیله منتقل به این دو نفر می‌شود، و قبیله از گناه پاک می‌گردد، و آتنی‌ها وقت وبای عام یا بلایای عمومی از قحط و غلا، یکنفر از بشر را قربانی می‌کردند و می‌گفتند از قربانی این شخص بلایا مرتفع می‌شود و امت نجات می‌یابند. این عقیده مبنی و منشأ عقیده نصاری است که می‌گویند عیسی فداء گردید تا مردم از گناه پاک شوند، و چنانکه در اراذل و جهله از شیعه مشهور است که حسین بن علی علیه السلام شهید گردید و شیعیان را از گناه پاک فرمود.

قربانی در اسلام

اسلام تمامی این موهومات و خرافات را از بشر برداشت و قربانی حیوانات را امضا فرمود، و قربانی بشر را نهی اکید نمود، چنانکه مصریها سالی یک مرتبه یک دختر زیبا را در رود نیل غرق می‌کردند و اسمش را عروس نیل نام نهاده بودند، و در زمان حکومت عمرو بن عاص [رضی الله عنه] و غلبه اسلام بر مصر این امر فطیح به برکت اسلام موقوف گردید.

اسلام قربانی حیوانات را تقریر نمود، اما حکمتش را بیان فرمود که برای خشنودی بتان یا تغذیه مردگان یا تقدیه زندگان نیست، بلکه بخششی است از اغنیاء به فقراء و مقصود از قربانی اطعام گرسنگان و بینویان است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعْتِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ إِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَنَاعَ وَالْمُعْتَرَكِ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾ لَنْ يَبَالَ اللَّهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ يَبَالُهُ النَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾﴾ (الحج: ۳۶ - ۳۷).

یعنی (شتران گاووان را برای شما قرار دادیم از نشانه‌ی دین خدا، در آنها برای شما خیر است از منافع دینی و دنیوی در وقت قربانی آنها بنام خدا ذبح کنید و بتان و غیر خدا را بیاد نیاوردید - باید در وقت قربانی بگویند اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَإِلَيْكَ -^۱ قربانی شتران در حالتی باید کرد که آنها ایستاده باشند نحر کنید هنگامی که به پهلوی بر زمین افتادند، پس بخورید از گوشتهای ایشان بخورانید بقانع و آن فقیر با قناعت است - و معتر فقیری است که در معرض سؤال واقع شده، اما سؤال نمی‌کند، و بعضی گفته‌اند قانع فقیر مکه است، و معتر درویش آفاقی است - و ما این شتران و گاووان را مسخر

۱- مراد از منك والیک، یعنی این قربانی عصائست از تو و به این قربانی به تو تقرب می‌جوئیم.

شما کردیم تا همانا شاکر باشید و گوشتها و خونهای قربانی به خدا نمی‌رسد - چون چنانچه گفتیم می‌گفتند قربانی به خدایان می‌رسد یا به مردگانیکه خدائی در حقشان قایل بودند- ولکن میرسد به محل قبول وی آنچه مصاحب است با او پرهیزگاری شما که آن تعظیم امر خداوند است، همچنین مسخر کردیم این بهایم را برای شما تا خدای را تحمید و تکبیر کنید بر آنچه هدایت فرمود شما را، و بشارت بده ای پیغمبر نیکوکاران را به بهشت).

در این آیه مبارکه تصریح است که قربانی لذاته مطلوب نبوده و برای ذات حق تعالی مفید نیست چون ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۹۷). و رکنی از ارکان دین نخواهد بود ولکن به اعتبار صدقه و توسعه بر فقراء و تنگدستان است.

و باید ذبح و قربانی برای خداوند متعال باشد و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذکر نشود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام: ۱۶۲).

مجاهد و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک می‌گویند که نسک قربانی در حج و عمره است.

معنی آیه شریفه: (بگو ای محمد ﷺ: نماز من، قربانی من، و آنچه اتیان می‌کنم و به جای می‌آورم در زندگی خود و آنچه می‌میرم بر او از ایمان و عمل صالح فقط از برای خداوند جهانست).

در این آیه مبارکه تصریح است به اینکه قربانی فقط از برای ذات حق باشد و غیر او را نباید در این کار شریک گرفت.

نیز می‌فرماید ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ (الکوثر: ۲). یعنی (نماز و عبادت را برای خدایت بجای آور و شتر را از برای او نحر کن)، (نحر قربانی

شتر است). و نیز می فرماید: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾. (البقرة: ۱۷۳). یعنی (خداوند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که در وقت قربانی بر آن برای غیر خدا آواز بردارند حرام کرد). و مراد از ما اهلّ به لغیر الله آن بود که بنام بتها و معبودهای غیر خدا قربانی می کردند، در وقت قربانی می گفتند: ای بت این گوسفند را از بهر تو قربانی می کنیم و بواسطه تو تقرّب بخدا می جوئیم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود «حدّثنی رسول الله صلی الله علیه و آله بأربع کلمات: لعن الله من ذبح لغیر الله، لعن الله من لعن والديه، لعن الله من آوی محدثاً، لعن الله من غیر منار الأرض».

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا چهار کلمه فرمود: خدا لعنت کند کسی را که از برای غیر خدا قربانی کند، خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن کند، خدا لعنت کند کسی را که محدثی را پناه دهد (محدث به دو وجه قرائت شده است به کسر دال یعنی بدعت گذار، و به فتح دال به معنی بدعت)، خدا لعنت کند کسی را علامات و حدود زمین را تغییر دهد (تا زمین همسایه را غضب کند).

ابوعبیده در کتاب اموال و بیهقی از زهری و او از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «أنّه نهی عن ذبایح الجنّ، قال وذبائح الجنّ أن یشتري الرجل الدّار أو یستخرج العین وما أشبه ذلك، فیذبح لها ذبیحة للطیرة وکانوا فی الجاهلیّة یقولون إذا فعل ذلك لن یضرّ أهلها الجنّ فأبطل صلی الله علیه و آله ذلك ونهی». یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از قربانی های جن نهی فرمود و مراد از قربانی جن این است که کسی خانه ای می خرد یا چشمه ای احداث می کند و برای رفع تشائم گوسفندی بکشد. و در جاهلیت می گفتند اگر گوسفندی در وقت خریدن خانه

یا احداث چشمه‌ای قربانی شود! اهل آن خانه و چشمه از آزار جن در امان خواهند ماند. حضرت رسول ﷺ اینکار را باطل کرده و نهی فرمود.

از این آیات مبارکه و احادیث نبوی که ذکر شد واضح گردید که قربانی از برای غیر خدا شرک است، و گوشت آن حرام خواهد بود.

فقهاء رضوان الله علیهم، می‌گویند: هر قربانی که بر او اسم غیر خدا ذکر شود اگر چه نام خدا را هم منضم کنند گوشت آن قربانی حرام و آن عمل شرک است. از این قبیل است آنچه امروز به اسم امامزادگان، یا حضرت ابوالفضل علیه السلام، یا ائمه هدی علیهم السلام قربانی می‌کنند. چنانکه شخص عامی می‌گوید ای امامزاده این گوسفند را در راه تو کشتم، یا می‌گوید یا ابوالفضل علیه السلام این گوسفند را به نام تو قربانی می‌کنم که مثلاً بیمارم را شفا بدهی.

پروردگارا شرک به نام توحید حکومت دارد، اکثر مردم اعمال شرکیه را به نام اسلام مرتکب می‌شوند: برعکس نهند نام زنگی کافور!

واقعاً مشکل غریبی است! مسلماً گناهش بگردن شیادان است که هزار گونه توجیه برای اعمال شرکیه عوام می‌کنند. زیرا می‌خواهند نان بخورند! ... اینان مقلد عوامند، نه عوام مقلد اینان. هر جا که عوام می‌روند اینان نیز گوساله‌وار می‌روند، این شیادان دین فروش چون موافق هوا و امیال توده نادان عوام سخن می‌رانند، مردم جاهل که قوه تشخیص ندارند خیال می‌کنند آنان مطاع در دینند از این جهت اطاعت کامل از آنان می‌کنند تا تابع و متبوع هر دو وارد جهنم شوند ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ (۶۶) ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ (۶۷) ﴿رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضَعَفَيْنَا مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاءِ﴾ (۶۸) ﴿لَعَنَّا كَبِيرًا﴾ (۶۸) ﴿الْأَحْزَاب: ۶۶ - ۶۸﴾. یعنی (روزیکه رویهای ایشان در آتش از

جهتی به جهت دیگر گردانیده شود، - به این وجه که گاهی ایشانرا بر پشت

خوابانند و گاهی بر روی در افکنند مانند گوشت که از برای بریان کردن اینروی و آنروی کنند - گویند ای کاش فرمان خدا و پیغمبر را اطاعت می کردیم. و عوام و تابعان شیادان می گویند ای خدای ما، ما پیشوایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم، آنها ما را گمراه نمودند، پروردگارا اینانرا دو برابر ما عذاب ده و از رحمت خود دورشان کن).

راستی اگر ایمان به خدا و رسول داشتند و از قیامت می ترسیدند همین یک

آیه برای ایشان کافی بود! ... اما بدبختانه ﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾ (الشعراء: ۲۱۲). یعنی (ایشان از شنوائی برکنارند).

دیگر از اقسام شرک: نذر از برای غیر خداست

خداوند متعال در ستایش بندگان حقیقی خود می‌فرماید ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِئِرِ﴾ (الإنسان: ۷). این آیه مبارکه دلالت بر وجوب وفای بنذر دارد و فاعلش را مدح می‌کند. پس نذر از جمله عباداتست و در عبادت باید کسی را جز از حق در نظر نگرفت همچنانکه نماز و روزه فقط از برای خداست و از برای غیر خدا باطل است، نذر هم چون عبادتست اگر از برای غیر خدا باشد باطل است و از این جهت است که فقهاء رضوان‌الله‌علیهم می‌گویند نذر کافر منعقد نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ (البقرة: ۲۷۰). در این آیه مبارکه خداوند خبر داده است که من عمل عاملین دنیا را عالم و دانا هستم انفاق باشد یا نذر. و خداوند عهده‌دار شده است که نیکوکاران را جزای خیر مرحمت کند.

در کافی از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده: «قال إذا قال الرجل عليّ المشي إلى بيت الله وهو محرم بحجّة، أو عليّ هدي كذا ليس بشيء حتى يقول لله عليّ المشي إلى بيته، أو يقول لله عليّ أن أحرم بحجّة، أو يقول لله عليّ كذا وكذا أن لم أفعل كذا وكذا».

خلاصه‌اش اینست: که اگر کسی بگوید بر گردن من فلان عمل است واقع نمی‌شود مگر بگوید اینکه از برای خدا بر گردن من فلان امر است.

در کافی از کنانی روایت شده: «قال سئلت أبا عبد الله عن رجل قال عليّ نذر، قال ليس النذر بشيء حتى يسمي الله شيئاً صياماً أو صدقة أو هدياً أو حجاً».

کنانی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام در خصوص مردی که بگوید بر من فلان نذر است سؤال کردم حضرت فرمودند [اگر] نام خدا را نبرد نذر صحیح نخواهد بود.

در کافی از ابی عبدالله روایت شده «عن الرجل یحلف بالنذر ونیتہ فی یمینہ الّتی حلف علیہا درهم أو أقلّ، قال إذا لم یجعل لله فلیس بشيء». در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند: مردی که قسم به نذر می‌خورد و قصدش در قسم یک درهم یا کمتر است، اگر آنرا از برای خداوند قرار ندهد چیزی نیست (یعنی باطل است).

بنابراین مقدمات، از آیات و اخبار و اجماع علما معلوم می‌شود که نذر از برای غیر خدا جائز نیست و باطل است. مانند نذرهایی که از برای قبور صالحین می‌کنند. مثل اینکه می‌گویند ای امامزاده این فرش یا چراغ یا شمعدان یا گوسفند را نذر تو کردیم، همه این نذرها باطلست، و اگر قضای حاجت از صاحب قبر بخواهد مسلماً شرک است.

خداوند متعال می‌فرماید ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِعْمِهِمْ وَهَذَا لِلشُّرَكَائِ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (الأنعام: ۱۳۶).

قبیله بنی‌خولان را بتی بود که عمیانس می‌نامیدند و این قبیله را چنین رسم بود که از زرع و کشت و چارپایانی که داشتند یک نیمه برای خداوند و نیمه‌ای برای بت‌های خود جدا می‌کردند، آنچه نصیب خدا بود بدرویشان و میهمانان می‌دادند و آنچه را که بهره‌بتان بود میان خدمتگزاران بتکده قسمت می‌کردند و اگر حصه خدا بهتر بود آنرا بحصه بت‌ها تبدیل می‌کردند ولی اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان می‌افتاد بر نمی‌داشتند و می‌گفتند خدا توانگر است. حقتعالی در آیه شریفه اشاره به این قسمت می‌کند:

معنی آیه شریفه (از کشت و چارپایان خود قسمتهائی جدا کرده بگمان خود گفتند این بهره خدا و این بهره بتهای ماست، اگر از سهم بتها کم می‌آمد از سهم خدا برمی‌گرفتند، ولی اگر از سهم خدا کم می‌آمد چیزی از سهم بتها بر آن نمی‌افزودند، چه حکم بدی می‌کردند!).

از این بیانات واضح شد که نذر از برای غیر خدا باطلست و خود حرام می‌باشد، چه برای قبر باشد، چه شخص زنده، زیرا اولاً: نذر از برای مخلوق مثل نماز خواندن از برای غیر خدا است هر دو عبادتست و باید عبادت فقط برای خدا باشد.

ثانیاً نذر برای مرده تصویر نمی‌شود زیرا میت به اجماع امت خیرالمرسلین ﷺ و ضرورت عقل مالک نمی‌تواند باشد.

ثالثاً: شخص نذرکننده فرض می‌کند که صاحب قبر در تصرف امور در مقابل حقتعالی مستقل است، و این صراحت در شرک و کفر دارد.

بعد از فهمیدن این مطالب اگر کسی متوجه به شرک خود شد و فهمید که عمری از روی غفلت در شرک بسر برده باید توبه کند. و پس از آن اگر نذر کرد به این طریق بکند: خداوندا این قربانی را برای تو نذر کردم و ثواب این قربانی را هدیه روح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام یا ائمه یا اولیاء دیگر کردم و مورد و مصرفش را فقرا و دوستان ائمه هدی قرار دادم. یا اینکه این فرش یا چراغ یا ظرف را نذر تو کردم و مصرفش را حرم یا مسجد قرار دادم. اگر با این طرز که ذکر شد نذر کرد صحیح است و مأجور خواهد بود.

بسیاری از گمراهی‌های مردم از این جهت است که حکم شرع را نمی‌دانند، اگر آگاهشان نمودی البته عامل خواهند شد.

از اقسام شرک: دعا و استغاثه به غیر خداست

استغاثه طلب غوث و فریاد خواستن برای برطرف نمودن شدت است. استعانه طلب عون و یاری جستن است. و بعضی گفته‌اند استغاثه برای مکروب و غمزده و اندوهناک استعمال شده است، و دعا اعم از آن و غیر آن می‌باشد و میان دعا و استغاثه عموم و خصوص مطلق است پس هر استغاثه‌ای دعاء است و هر دعائی استغاثه نیست.

و دعا بر دو قسم است دعای عبادت و پرستش، و دعای مسئلت و خواهش، دعای مسئلت آنست که داعی آنچه نفع خویش از جلب نفع یا کشف ضرر است طلب کند، و حق متعال در قرآن کریمش کسیکه احدی غیر خدا را در جلب نفع یا کشف ضرر بخواند تخطئه می‌کند چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ

أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

﴿۷۶﴾ (المائدة: ۷۶). یعنی (بگو آیا می‌پرستید بغیر از خدا چیزی را که مالک

نمی‌باشد برای شما ضرری را و سودی را و خداوند شنونده و داناست). ﴿قُلْ

أَنْدَعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَرُدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ إِذْ هَدَيْنَاهُمُ اللَّهُ﴾ (الأنعام:

۷۱). یعنی (بگو ای محمد ﷺ آیا می‌پرستیم و می‌خوانیم غیر خدا را آنچه ما را

سود ندهد و ضرر نرساند، یعنی قادر بر نفع و ضرر نیست؟ و آیا برگردیم به

گذشتگان خود یعنی مشرک شویم پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود و از

کفر و شرک رهانید؟).

﴿وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِن الظَّالِمِينَ﴾ ﴿۱۰۶﴾

(یونس: ۱۰۶). یعنی (و مخوان تو از غیر خدا آنچه سود ندهد تو را و ضرر

نرساند تو را، پس اگر غیر خدا را بخوانی تو آنگاه از ستمکارانی).

و هر دعای عبادتی مستلزم دعای مسئلت است، و هر دعای مسئلتی مستلزم دعای عبادت، چنانکه خداوند می فرماید ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (الأعراف: ۵۵). یعنی (بخوانید و پرستش کنید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی همانا او دوست ندارد از حد گذرندگان را).

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۴۰ - ۴۱). یعنی (بگو به ایشان که چه می بینید اگر عذاب خدا بر شما فرود آید یا قیامت شود آیا غیر خدای را می خوانید که آن عذاب از شما بردارد، اگر راستگویانید بلکه او را می خوانید پس اگر خواهد ببرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه او را به کشف آن می خوانید و فراموش می کنید آنچه را شریک حق تعالی قرار داده بودید).

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (۱۸). (الجن: ۱۸).

یعنی، و اینکه مساجد مر خدا راست پس بخوانید با خدا دیگری را. و امثال این آیات در قرآن بسیار است که دعای مسئلت مستلزم دعای عبادت است به جهت اینکه سائل باید سؤالش را خالص از برای خدای تعالی قرار بدهد.

و استغاثه در اسباب ظاهری از امور حسی جایز است مثل اینکه در مقاتله بگوئی ای فلان به فریاد من برس یا درنده ای متوجه شود بگوئی ای بهمان بدادم برس، یا مصیبت دیگری متوجه شود مثل اینکه خانه ات آتش بگیرد یا دشمن سرت بریزد فریاد بزنی و استغاثه کنی که ای مسلمانان بدادم برسید، تمامی اینها به اجماع امت سیدالمرسلین شرک نخواهد بود.

اما استغاثه بقوت و تأثیر در امور معنوی و اموری که غیر از حقتعالی کسی قادر بر آن نیست مثل اینکه شفاء مرض و یا وفای دین از غیر جهت معین یا طلب رزق یا هدایت و غفران گناه و دخول بهشت و موفق شدن بعلم و امثال آن این نحو از استغاثه مختص بذات ربوبی است و بغیر او شرک است. و جایز نیست استغاثه به نبی یا ولی کنی و بگوئی مرا شفا ده، گناهم را ببخش، یا بگوئی: أستغیث بك یا فلان، یا أغثنی یا فلان. بلکه باید بگوئی: أغثنی یا غیاث المتغیثین، طبرانی روایت می کند «أنه كان في زمن النبي ﷺ منافق يوذی المؤمنین فقال بعضهم قوموا بنا نستغیث برسول الله ﷺ من هذا المنافق، فقال النبي ﷺ إنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله».

طبرانی روایت می کند در زمان رسول اکرم منافقی بود (مسمى بعبدالله بن أبي) که مؤمنین را اذیت می کرد بعضی از مؤمنین با یکدیگر گفتند برخیزید برویم استغاثه به رسول خدا کنیم و رفتند به رسول اکرم استغاثه نمودند پیغمبر فرمود به من نباید استغاثه شود باید به خداوند استغاثه نمود.

نهی رسول اکرم از استغاثه به او در امور حسیه اگر چه جایز بود اما جهت نهی حمایت توحید و تحذیر از شرک و قرق از توسل بغیر حقتعالی بود که مردم عادت نکنند و استغاثه بغیر خدا کنند. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم وصلى الله على سيدنا محمد وآله لطاهرین.

دیگر از اقسام شرک تنجیم است

چون اعتقاد به تنجیم و تأثیر و همی ستارگان و خورشید و ماه در این عالم از عقاید دیرینه فرقه صابئین است و از آنها سرایت کرده و وارد عقاید مسلمانان شده از این جهت ناچاریم شمه از احوال این امت را پیش از ورود به مطلب بیان کنیم:

صابئین: بنا بر عقیده بعضی از دانشمندان این قوم پیروان صاب بن شیت بودند و از این جهت اینان را صابئین خواندند و مؤید این قول کلام خود آنان است که می گویند معلم ما در این مذهب عازیمون یعنی شیت و هرمس یعنی ادریس می باشد. صاحب صحاح می گوید اشتقاق صابی از صبا به معنی بیرون رفتن از دینی به دین دیگر است. عرب جاهلی رسول اکرم ﷺ را صابی می نامیدند زیرا از دین قریش که بت پرستی بود خارج گشته بود و هر که را مسلمان می شد می گفتن صباالرجل و مسلمانان را صبات می نامیدند. در مقابل صابئه ملت حنفاء است و حنیف در لغت اعراض از گمراهی و میل به هدایت است. امام حنفاء چنانکه به تفصیل بیاید شیخ الانبیاء ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ است، و خاتم حنفاء سید الانبیاء حضرت ختمی مرتبت ﷺ است.

چون ابراهیم ﷺ مکه را بنا کرد، آنجا را مرکز دین حنیف قرار داد پدران و سلف اهل مکه تابع حضرت ابراهیم بودند و حنفاء نامیده می شدند و جداً بر ضد صابئین بودند ولی خلف و پسران آنان هم که معاصر ختمی مرتبت ﷺ بودن با آن همه بت پرستیهها باز هم خیال می کردند که بر طریقه حنفاءاند و مخالفت با بتان را خروج از دین حنیف ابراهیم می پنداشتند و رسول اکرم ﷺ و مسلمانان را صابی می نامیدند.

چنانکه سلف و پدران ما نیز مسلمانان بودند و عقاید حقه و توحید کامل داشتند، بعد بواسطه دوری عهد و ملل دیگر عقاید غیر اسلامی و شرکهای زیادی به نام اسلام و توحید جایگزین عقاید سابق شد و حتی بسیاری از اعمال و عقاید خلاف اسلام شایع گردید ولی مسلمانان بی خبر از حقیقت اسلام خیال می کنند که این عقاید و اعمالی که دارند اسلام است و هر کس دعوت به اسلام حقیقی و سلف کند او را کافر می دانند.

بنیان مذهب صابئه بر پرستش روحانیون و ملائکه است، ولی بنیاد مذهب حنفاء بر پرستش خدای واحد است، و تفصیل مطلب بعدا بیان خواهد شد. صابئه می گویند مذهب ما اکتسابی است، ولی حنفاء می گویند طریقه ما مبتنی بر فطرت است، مراد از اکتساب اینست که دین را باید به دلیل فهمید، مثلاً درباره مبدأ و معاد و فضیلت اگر دلیلی قائم شد صحیح است و گرنه فاسد، حنفاء می گویند دین فطرت است و عقاید دینی را باید فطرت تصدیق کند و هر چه از فطرت خارج شد دین بشمار نمی آید، خداوند می فرماید ﴿ فَأَقِمْ

وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ

الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ (الروم: ۳۰). یعنی (پس راست و بر پای دار ذات خود را و خالص گردان کردار خویش را برای پرستش پروردگار، و حضرت آفریدگار در حالتیکه از تمام دینها مایل باشی بدین اسلام - فطره و زناً و معنا بمعنی خلقت است و مقصود از فطرت قابلیت برای توحید و درک حقایق است بدون امتناع و انکار - فطرتیکه این صفت دارد مردم بر آن مفظورانند - لا تبدیل کلمه لا، نهی است بصورت نفی - یعنی خلق خدای را که آن دینی است که خدای تعالی خلق را بدان آفریده تغییر ندهید، و این دین فطرت کیش راست و مستقیم است، ولکن بیشتر مردم

نمی‌دانند). این آیه صریح است که انسان به فطرت توحید و درک حقایق آفریده شده است و ساختمان انسان در منتهی مرتبه تبدیل و استقامه خلق شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (التین: ۴). (به تحقیق خلق کردیم انسان را در بهترین تعدیلی) و خروج از فطرت به واسطه علل زیاد است از تربیت معلمین و تقلید آباء و تأثیر محیط و امثال آن که این عوامل مردم را از فطرت و شریعت انسانیت خارج نموده است و بعث رسل برای اینست که مردم را به فطرت اولیه برگردانند و موانعی که برای فطرت بشر پیدا شده مرتفع سازند.

بعضی از بزرگان می‌گویند: هر آدمی که باشد او را البته سه مذهب باشد یکی مذهب پدر و مادر و عوام شهر بود، دوم مذهب پادشاه ولایت که اگر پادشاه عادل باشد بیشتر اهل ولایت عادل شوند و اگر ظالم باشد ظالم شوند و اگر زاهد باشد زاهد شوند و اگر حکیم باشد حکیم شوند و اگر سنی باشد سنی شوند و اگر شیعی باشد شیعی شوند از جهت آنکه همه کس را قرب پادشاه مطلوب باشد و همه کس طالب ارادت و محبت پادشاه باشند اینست معنی النَّاسِ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ [مردم بر دین پادشاهان خود هستند]، سوم: مذهب یار بود با هر که صحبت دوستی می‌ورزد هر آینه مذهب او گیرد، و اینست معنی: «شرط صحبت مشابَهت بیرون و موافقت اندرون» و اینست معنی «المرء علی دین خلیله. عن المرء لا تسأل واسل عن قرینه فکلّ قرین بالمقارن یقتدی».

[فرد بر دین دوستش است. درباره خود شخص سوال مکن بلکه درباره دوستش پرس که هر دوست به دوست خود اقتدا می‌کند]

نفس از همنفس بگیرد خوی بر حذر باش از لقای خبیث
باد چون بر فضای بد گذرد بوی بد گیرد از هوای خبیث

صائبه بر چهار فرقه منقسم است.

فرقه اول: اصحاب روحانیون‌اند. این فرقه می‌گویند مبدأ عالم ذات ربوبی و حقیقت قیومی است که مقدس از حدوث و زوال است.

این ذات اعلی و اجل است که او را عبادت و پرستش کنیم. به عبارت دیگر خداوند از بندگانش دور است و بندگان بواسطه فرو رفتن در عالم طبیعت و شهوات نمی‌توانند تحصیل تقرب و زلفی به او کنند، پس ناچار بایستی وسائلی میان رب و خلق باشد. این وسائط موجوداتی هستند در وضع ربوبی و عالم بالا که روحانی صرفند و مقدس از مواد جسمانی و قوای جسمانی و حرکات و تغییرات زمانی می‌باشند و در جوار رب‌العالمین مجبول بر تقدیس و تمجید و تعظیم دائم و تسبیح سرمدند. (این واسطه چنانکه بیان خواهد شد غیر از واسطه‌ایست که حنفاء قائلند و انبیاء را واسطه در هدایت می‌دانند). نیز می‌گفتند که روحانیون خدایان و ارباب ما هستند و میان ما و خدای جهان وسیله‌اند به توسط اینان باید تقرب بخدا جست و رزق و حیات و صحت و سایر چیزهای دیگر را از اینان باید خواست. روحانیون مدبر کواکبند، محرم افلاک و انجمند، حرکات کواکب بر ترتیب مخصوص علت پیدایش نباتات و جمادات و حیواناتست، کواکب هیكل روحانیونند، و نسبت روحانیون به کواکب، مثل نسبت نفس به بدن انسان است. از برای هر روحانی هیكلی مخصوص است، و از برای هر هیكلی فلکی است، می‌گویند عازیمون و هرمس بنای علم هیئت را گذاشتند و اسماء کواکب سیاره و تقسیم بروج از این دو شخص است.

فرقه دوم: اصحاب هیاکلند، این فرقه می‌گفتند انسان محتاج به واسطه است ملائکه و روحانیون به چشم دیده نمی‌شوند، و ما محتاج بواسطه‌هائی هستیم

که دیده شوند تا بتوانیم متوجه به آنها شویم و اسباب تقرب به مبدأ را تحصیل کنیم پس باید ستارگان را که به چشم دیده می‌شوند وسیله قرار دهیم و آنها را بپرستیم.

برای پرستش ستارگان باید اولاً خانه و منزل هر یک را، ثانیاً مطالع و مغاربشان را، ثالثاً اتصالات و موافقت و مخالفت به ترتیب طبایعشان را، رابعاً تقسیم ایام و لیلی و ساعات بر آنها را، و خامساً تقدیر صور و اشخاص و اقالیم و امصار بر آنها را دانست و شناخت، بعد از معرفت آنچه مذکور شد بنقش خواتیم و خواندن عزائم و دعوات باید متوجه شد. مثلاً از برای زحل روز شنبه را اختصاص داده بودند، و در ساعت اول آن روز انگشتر مصور بصورت زحل در دست می‌کردند، و لباس مخصوص به آنرا می‌پوشیدند، و بخور مناسب آن می‌سوزاندند، و به طلب حاجتی که برآوردن آن از افعال و آثار مختصه زحل بود می‌پرداختند. همچنین سایر کواکب، نیز روز معین و ساعت مشخص و بخور و لباس و خاتم مخصوص و کار معلوم داشتند. اگر شخص مسلمان چشم باز کند می‌فهمد که تبرک به انگشتر از یادگارهای ستاره‌پرستان بوده و بدبختانه از شعار اهل تقوی شده است.

این فرقه چون بوسیله وسائط به مطلوب می‌رسیدند، بر آنها اطلاق اسم اله و رب می‌نمودند و خداوند متعال را رب الارباب و اله الاله می‌گفتند، و بعضی هم اله الاله را نام آفتاب می‌دانستند. می‌گفتند تقرب به این هیاکل موجب نزدیکی به روحانیون است، و تقرب بدانها مؤدی قرب باری تعالی است، زیرا که هیاکل ابدان روحانیون است و نسبت آنها مثل نسبت اجساد است به ارواح. پس هیاکل چون زنده به حیات روحانیون صاحب حیات و مدرک کلیات و جزئیات می‌باشند و روحانیون متصرف در هیاکلند چنانکه ما متصرف در ابدان

خود هستیم، و شکی نیست که نزدیکی به شخص تقرب به روح اوست و بر این عقاید در خارج آثاری مترتب می‌گردند. طلسمات و تنجیم و تعزیم و کهانت که هنوز نمونه‌ای از آنها باقی است و جزو عقائد دیگران به خصوص بعضی از مسلمانان شده است از علوم ایشان می‌باشند، از این مطلب می‌فهمیم که عقول عشره که فلاسفه بر آن رفته‌اند همین روحانیونند که صابئه می‌گویند، و متفلسفه اسلام به آن معتقد شده این عقیده شرکی از صابئین وارد فلسفه شده بدبختانه متفلسفین اسلام این عقیده شرکیه را قبول کردند و خیال نمودند خداپرستی و توحید اینست و آیاتی که در قرآن نفی شفاعت ملائکه می‌کند اشاره به این عقیده ستاره‌پرستی است چنانکه خداوند می‌فرماید ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ (النجم: ۲۶). یعنی (بسا فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعتشان به هیچ وجه اثری ندارد).

فرقه سوم: اصحاب اشخاصند، این فرقه می‌گفتند که هیاکل روحانیون در همه اوقات دیده نمی‌شوند زیرا گاهی طالع و گاهی آفل، زمانی ظاهر و زمانی مخفی هستند پس بازا هر هیکلی از هیاکل سیارات و در حضرت ایشان در مقام حاجت معتکف شد. تا از برکت اشخاص توجه بهیاکل و تقرب به روحانیات و در نتیجه تقرب باری تعالی حاصل شود و در این آیه اشاره به این معنی شده است ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (الزمر: ۳). (نمی‌پرستیم ایشانرا مگر اینکه نزدیک گردانند ما را به سوی خدا نزدیک گردانیدنی). ﴿هَتُوْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸). (اینان شفیعان ما در آستان پروردگارند).

در پیروی این عقاید بتخانه‌ای بنا کردند و هر بتی را در مقابل هیکلی نهادند. در استدعای حاجات ملاحظه جمیع اضافات نجومی مانند وقت و

ساعت و درجه و دقیقه و روز و ساعت مخصوص به هر یک از هیاکل و بخور و انگشتر و لباس و عزائم مناسب آنها می‌کردند.

هیاکلی که بنا نهادند به اسامی جواهر عقلیه روحانیه و اشکال کواکب سماویه بود. مانند هیکل علت اولی، هیکل عقل ضرورت، هیکل نفس که تمامی اینها به شکل دایره بود، هیکل زحل شش ضلعی بود، هیکل مشتری مثلث، هیکل مریخ مستطیل، هیکل آفتاب چهارضلعی، هیکل عطارد مستطیل در میان سه ضلعی، هیکل زهره سه ضلعی در میان چهار ضلعی و هیکل ماه هشت ضلعی.

فرقه چهارم: حلولیه‌اند ابن بطوطه و سایر مورخین اینانرا حرانیه نام نهاده‌اند، این فرقه می‌گفتند که خدای معبود یکی است و او اجرام و افلاک و ستارگانرا آفریده، ستارگان هم مدبر عالم سفلی هستند، ستارگان هفتگانه را زنده و ناطق و پدران موالید ثلثه: جماد و نبات و حیوان می‌دانستند، و عناصر چهارگانه: آب و خاک و آتش و باد را مادران موالید ثلثه فرض می‌کردند، و می‌گفتند: خدای تعالی در کواکب سبعة ظهور و جلوه نمود، و متشخص به اشخاص کواکب گردیده است، بدون اینکه تعدید در ذات او حاصل شود - چنانکه گاهی خداوند ظهور در اشخاص می‌کند و این شخص خدای بشر می‌شود - شرور و قبایح و موجودات پست را خداوند خلق نفرموده بلکه اینها از اتصالات ستارگان نحس و سعد و اجتماع عناصر پاک و کثیف پیدا می‌شود.

این بود خلاصه عقاید صابئین که ستارگان و بتها را عبادت می‌کردند، ستارگان را مؤثر تام می‌دانستند، برای ایام سعد و نحسی قائل بودند و نگینها و سنگها را دارای تأثیرات روحی و معنوی می‌پنداشتند و آنها را مؤثر در معنویات می‌دانستند، خداوند تبارک و تعالی شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل را برای

هدایت قوم خود که صابئین بودند برانگیخت و او با فرقه هیکل پرستان و بت پرستان مناظره و مباحثه‌ها فرموده و ما مناظره ابراهیم علیه السلام را با صابئین بطور مختصر به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

مناظره امام حنفاء ابراهیم با صابئین

خداوند می‌فرماید ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ (۸۳: الأنعام). (این حجت ماست که با ابراهیم علیه السلام دادیم تا بر ضد قوم ایراد کند، هر که را بخوئیم به درجات بلند می‌کنیم. خداوند تو حکیم و داناست).

ابراهیم علیه السلام نخست با اصحاب اشخاص اقامه حجت نمود. آزر که پدر و به قولی عم آن جناب بود، اعلم این فرقه به شمار می‌رفت و تمام آداب و مراسم عبادت اصنام و کارهای بتخانه در دست او بود. بدین جهت ابراهیم علیه السلام بیشتر اوقات با او مناظره می‌کرد خداوند می‌فرماید ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرِنكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۷۴: الأنعام). (وقتی که گفت ابراهیم علیه السلام آزر پدر خود را: آیا بتانرا خدا می‌گیری؟! ... بدرستیکه من تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم) و در سوره مریم می‌فرماید ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ (۴۲: مریم). (وقتی که ابراهیم علیه السلام گفت پدر خود را: ای پدر من چرا می‌پرستی آنچه را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و دفع نمی‌کند از تو چیزی را!).

ابراهیم خطاب به پدر فرمود که ای پدر اگر به خلقت خود به دیده بصیرت بنگری می‌بینی که فطرت و خلقت تو اشرف تمام مخلوقات است و آثار سماویه و انوار علویه و اسرار ملکوتیه در تو اظهر است، در صورتیکه سمیع و

بصیر و نافع و ضاری، جسمی که مصنوع خود تو است، نه گوش شنوا دارد و نه دیده بینا، چگونه می تواند در تو تصرف کند نفعی یا ضرری به تو برساند و یا تو را از چیزی بی نیاز کند: ﴿قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحُوتُونَ ﴿۹۵﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾﴾ (الصافات: ۹۵ - ۹۶). (آیا می پرستید آنچه را که خودتان می تراشید و خداوند آفرید شما را و آنچه می کنید). و فاقد چیزی چگونه تواند معطی همان چیز شود؟ ...

ذات نیافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش
کهنه ابری که شد از آب تهی ناید از وی صفت آب دهی!

و چون با دلائل روشن و حجج لامع بر او مدلل داشت که این بتها که آفریده و مخلوق خود تو است واسطه و شفیع تو در نزد رب الارباب نتوانند بود فرمود: ﴿يَتَابَتْ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿۴۳﴾ يَتَابَتْ لَا تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ﴿۴۴﴾﴾ (مریم: ۴۳ - ۴۴). (ای پدر من حقتعالی افاضه علمی به من کرده است که بتو نداده، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، ای پدر من شیطان را مپرست بدرستی که او از اوامر خدای بخشنده سر پیچیده است).

آزر این کلمات حقیقت آیات پسر را به هیچوجه مورد قبول قرار ندارد و گفت: ﴿قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنْ اِلٰهِي يٰ اِبْرٰهِيْمُ لِيْن لَمْ تَنْتَه لَارْجَمْنَا وَ اَهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿۴۶﴾﴾ (مریم: ۴۶). (آیا از خداوندان من روبر می گردانی؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار می کنم، دور شو از من زمانی دراز) چون حجت علمی در آزر و اتباع او اثری نبخشید حضرت ابراهیم اقامه برهان عملی فرمود و به شکستن بتها قیام نمود. خداوند می فرماید: ﴿قَالُوا اِنَّكَ فَعَلْتَ هٰذَا يٰ اِلٰهِنَا يٰ اِبْرٰهِيْمُ ﴿۴۶﴾ قَالَ بَلْ

فَعَلَهُ، كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾. (الأنبياء: ٦٢ - ٦٣).
 (گفتند ای ابراهیم آیا اینکار را تو به خدایان ما کردی؟ گفت بت بزرگ این کار را کرده است! از خودشان پرسید اگر توانند حرف زد! ...).

بدین ترتیب ابراهیم اطرافیان آزر را ملزم کرد همانطور که در پاسخ به زبان فروماندند، در جواب دلیل هم ذلیل شدند. ناچار دست تعدی دراز و یاوه‌سراشی آغاز نمودند که از سنت جاهلانست که چون بحجت از خصم فرومانند سلسله خصومت بجنبانند همچو آزر بت تراش که چون جواب حجت پسر نداشت به جنگش برخاست که: ﴿لَيْنَ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجَمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا﴾ (مریم: ٤٦).
 (اگر باز نایستی هر آینه سنگسار کنم تو را).

حضرت ابراهیم عليه السلام که باریتعالی او را بر ملکوت کونین و اسرار عالمین مطلع ساخته بود، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام: ٧٥). (اینطور نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمینها را تا اینکه از یقین دارندگان باشد). مناظره‌ای هم با اصحاب هیاکل کرد و بطریق الزام و مماشات با خصم و مجادله به نحو احسن و اتم، نخست ستاره‌ای را معبود خود گرفت: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ أَيْلٌ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ (الأنعام: ٧٦). یعنی (چون شب فرا رسید کوكبی را دید و گفت این خدای منست، و چون غائب شد گفت من غایب شدگان را دوست ندارم) و آنچه که تغییر و انتقال بر آن عارض گردد اطلاق صفت خداوندی بر او شایسته نیست زیرا چون تغییر می‌کنند محتاج به تغییر دهنده‌ایست. همچنین اطلاق صفت شفیع نیز بر آن جائز نیست زیرا که افول و زوال او را از حد کمال بیرون برده است.

و نظر به اینکه جمعی از صابئه منتقل شده بودند که در حال افول توجه ستارگان ممتنع است پس بنابراین اشخاصی را قائم هیاکل قرار داده بودند چنانکه مشروحاً گذشت. حضرت ابراهیم علیه السلام استدلال بر آنها نمود به آنچه فی الجمله بعضی بدان معترف بودند و این ابلغ در احتجاجست که مسلمات خصم را مدرک قرار داده و با همانها او را محکوم نمایند.

بالجمله چون حضرت ابراهیم از ستاره رویگردان شد ماه را دید در منتهای درخشندگی گفت: این خدای منست. ﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ (الأنعام: ۷۷). (پس چون دید ماه را که برآمد گفت این پروردگار من است). ﴿فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ (الأنعام: ۷۷). (پس چون غایب شد گفت اگر خدای من مرا رهنمائی نکند از گمراهان خواهم بود). ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْفَوِّرُ إِنِّي بِرَبِّيٍّ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (الأنعام: ۷۸). (پس خورشید را دید گفت این خدای منست، که بزرگتر از دیگران نیز هست. پس چون غائب شد فرمود: ای قوم من بیزارم از آنچه برای خدا انباز قائل شوید).

آخر الامر چون آن حضرت همه درهای عذر را به روی ایشان بست فرمود: ﴿إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (الأنعام: ۷۹). (بدرستی که من متوجه می‌کنم روی خودم را بطرف آنچه‌ان کسیکه آفرید آسمانها و زمین را در حالیکه حنیفم و مشرک نیستم).

پیش بیحد هر چه محدود است لاست	کل وجه غیر وجه الله فناست
می‌پرستید آفتاب چرخ را؟	خوار کرده جان عالی برخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست	ابلهی باشد که گوئیم او خداست

آفتابت گر بگیرد چون کنی؟
نی به درگاه خدا آری صداع
گر کشندت نیمه شب خورشید کو
حادثات اغلب به شب واقع شود
سوی حق گرو آستانه خم شوی
وارهی از اختران محرم شوی

بدین ترتیب ابراهیم خلیل علیه السلام توحید حقیقی را مسلم داشت و بیان فرمود که فطرت دین حنیف است، معادات سماویه و ارضیه فاعل حقیقی نیستند. بخشنده وجود حق است و جز او مؤثری در آفرینش نیست.

ولی چون حب الشیء یعمی و یصم، قوم ابراهیم با آنکه در جواب عاجز ماندند و اقرار بعدم نطق بتهای خود کردند نتوانستند از عادات مذمومه چندین

ساله خود دست بردارند. ﴿ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾

﴿۶۵﴾ (الأنبياء: ۶۵). (پس نگویند بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند تو دانسته‌ای که این بتها سخن نگویند)، پس چرا ما را امر به پرستش می‌کنی، و پس از شنیدن سرزنشها و

توبیخات حضرت که فرمود: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ

شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ ﴿۶۶﴾ اَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾

(الأنبياء: ۶۶ - ۶۷). (ابراهیم گفت آیا پرستش می‌کنند جز خدای تعالی آنچه سود ندهد شما را چیزی، و زیان نرساند شما را از زشتی و ناخوشی، باد شما را و مرا آن چیزی را که می‌پرستید بجز خدایتعالی آیا تعقل نمی‌کنید قباحت کردار خود را) چون مجال سخن برایشان نماند بنابر شیوه جاهلان، روحانیون قوم حکم تکفیر ابراهیم را نوشتند، و جزای او را سوزانیدن قرار دادند که مبادا

میریدان سر از این سر بیرون آرند: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ (الأنبياء: ۶۸). گفتند بسوزانید او را و یاری کنید خدایان خود را اگر هستید نصرت کنندگان).

نمرود موافق حکم قضات فرمان داد تا آتش افروختند و پیغمبر خدا را در آتش انداختند ولی ایزد منان فرستاده خود را در آن دریای آتش فرونگذاشت و بر خلیل گلستان کرد: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (۶۹) ﴿وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾ (۷۰) ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾ (۷۱). (گفتیم ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم و اراده کردند نمرودیان به ابراهیم مگری در سوختن او، پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر و نجات دادیم ابراهیم و لوط را از عراق که منزله نمرود و قوم او بود به زمینی که برکت دادیم در آن مرجهانیان را که شام است).

آتش ابراهیم را دندان نزد	چون گزیده حق بود چو نوش گزد
آتش ابراهیم رانی قلعه بود	تا بر آورد از دل نمرود دود؟
آتش ابراهیم را نبود زیان	هر که نمرودیست گومیترس از آن
جان ابراهیم باید تا بنور	بیند اندر نار فردوس و قصور
پایه پایه بر رود بر ماه و خور	تا نماند همچو حلقه بند در
چون خلیل از آسمان هفتمین	بگذرد که لا احب الالفین
ای خلیل اینجا شرار و دود نیست	جز که سحر و خدعه نمرود نیست
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای	آتش آب تست و تو پروانه‌ای

در قضیه مناظره ابراهیم علیه السلام چند سخنی است که می‌یابد گفت: یکی از

آنکه آنجا که فرمود: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُم كَيْدُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِن كَانُوا

يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾. (الأنبياء: ٦٣). (یعنی بلکه کرده است این را بت بزرگ ایشان از روی خشم پس اگر بتان سخنگو هستند از ایشان سؤال کنید)، ظاهراً این کلام دروغ است: و این عمل بت بزرگ نبوده است و زینبده جناب ابراهیم نیست که: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِتَّهَمَهُ كَانُ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾ ﴿٤١﴾. (مریم: ٤١). (و یاد کن در قرآن ابراهیم را بدرستی که پیغمبر راستگوی بود). جواب آنست که جناب ابراهیم خود فرموده بود: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مَدْيَنَ﴾ ﴿٥٧﴾. (الأنبياء: ٥٧). (یعنی قسم بخدا که هر آینه تدبیری کنم در باب بتان شما بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید به خارج شهر وعیدگاه): پس از این تهدید جای انکار نبود چنانکه قوم گفتند: ﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا قِيْدَهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَاتُوبُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾. (الأنبياء: ٥٩ - ٦١). (گفتند که کرده است این کار را با خدایان ما و اینها را درهم شکسته، به درستیکه او از ستمکارانست، گفتند شنیدیم جوانی که به بدی بتان را یاد می کرد و او را ابراهیم می نامند، گفتن پس بیاورید او را و چنان کنید که مردم او را ببینند شاید گواهی دهند که اینست بتان را نکوهش می کند): و محض اینکه ابراهیم را به اقرار آوردند بطور استفهام تقریری سؤال کردند: ﴿قَالُوا أَأنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِإِلهِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ ﴿٦٢﴾. (الأنبياء: ٦٢). (گفتند ابراهیم آیا تو این کار را از شکستن و خورد نمودن به خدایان ما کردی): آنجناب برای اتمام حجت و تنبیه ایشان فرمود: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ ﴿٦٣﴾. (الأنبياء: ٦٣). و شکستن بتهای کوچک را به شرط نطق آنا بگردن بت بزرگ انداخت، و این سخن اندکی در

نفس قوم اثر کرد چنانکه می فرماید: ﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (الأنبياء: ۶۴). (پس بازگشتند و مراجعه کردند بعقول خود و گفتند شما ستمکارانید به پرستش چیزیکه نشنود و نگوید).

سخن دیگر اینکه جناب ابراهیم در مواضع سه گانه فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ (الأنعام: ۷۶). این را اگر بطور حقیقت و اعتقاد گفت لازم می آید فی الجمله مذهب صابئه را داشته و هنوز در تحقیق و اجتهاد بوده و واصل به مقام توحید و یقین نگردیده باشد، در این صورت چگونه ممکن است مرتبه رسالت را داشته هدایت قوم نماید، واگر نه از روی اعتقاد گفت موهوم کذب است.

جواب گوئیم سخن ابراهیم بر طریق استفهام انکاریست که رب حقیقی بودن ستارگان را انکار کرد: و تحقیق آنست که گفته شود برای مماسات با قوم اظهار دخول در دین آنها نمود و بعد استدلال به افول کرد تا نزدیک به انصاف باشد چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾ (الأنعام: ۸۳). (این حجت ما است که دادیم ابراهیم بر قومش اقامه فرماید):

این دلیل راه رهرو را بود	کو بهر دم در بیابان گم شود
و اصلان را نیست جز چشم و چراغ	از دلیل و راهشان باشد فراغ
گر دلیلی گفت آن مرد وصال	گفت بهر فهم اصحاب جدال
بهر طفلی نو پدر تی تی کند	گر چه فهمش هندسه گیتی کند
پس همه خلقان چو طفلان و بند	لازمست این پیر را در وقت پند

از این مقدمات معلوم شد که قول به تأثیر ستارگان و سعد و نحس ایام از ملت صابئین است و ختمی مرتبت ﷺ چون خاتم حنفاء است از این عقیده منع اکید فرموده و ایمان به تنجیم را حرام و شرک به خدایتعالی قرار داده است.

در معتبر از نبی اکرم ﷺ مرویست: «من صدق منجماً أو كاهناً فقد كفر بما أنزل على محمد». کسیکه منجمی یا کاهنی را تصدیق کند بر آنچه که محمد ﷺ آورده است کافر شده است!

نضر بن قابوس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: «إنَّ المنجِّمَ ملعونٌ والكاهنَ ملعونٌ والسَّاحِرَ ملعونٌ!». منجم و کاهن و ساحر همگی ملعونند! در نهج البلاغه «إِنَّهُ عليه السلام لَمَّا أَرَادَ لِمَيْسِرٍ إِلَى بَعْضِ أَسْفَارِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ سِرَّتَ فِي هَذَا الْوَقْتِ خَشِيَتْ أَنْ لَا تَظْفِرَ بِمِرَادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ. فَقَالَ عليه السلام أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارٍ فِيهَا صَرْفٌ عَنْهُ السُّوءُ وَتَخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارٍ فِيهَا حَاقٌ بِهِ الضَّرُّ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَاسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ تَعَالَى فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ .. إِلَى أَنْ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمُوا النُّجُومَ إِلَّا مَا يَهْتَدِي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ فَإِنَّهَا تَدْعُوا إِلَى الْكُهَانَةِ، وَالْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرِ كَالْكَافِرِ، وَالْكَافِرِ فِي النَّارِ».

معنی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامیکه خواست به سفری رود گفتند یا امیرالمؤمنین اگر در این هنگام حرکتی کنی از روی علم نجوم ترس آنست که به مراد خود نرسی. گفت گمان می کنی که شخص را هدایت بساعتی می نمائی که اگر در آن سفر کند از خطر محفوظ می ماند، و نیز از ساعتی که اگر شخص در آن حرکت کند گرفتار مصیبت می گردد می ترسانی؟ کسیکه بواسطه این سخن تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده، و خود را در نیل به مراد و دفع مکروه از استعانت خداوند مستغنی دانسته است. .. تا اینکه گفت ای مردم از یاد گرفتن نجوم جز آنچه که در خشکی و دریا راه نشان دهد حذر کنید زیرا که این علم بکفالت می کشاند، و کاهن مانند ساحر، و ساحر مانند کافر هم در آتش است و قریب من هذا الحدیث ما وقع بعینه بینہ علیه السلام و بین منجّم آخر نهی

عن المسیر فقال أتدری ما فی بطن هذه الدابة ذکر أم أنتی قال إن حسبتُ علمت، قال علیه السلام فمن صدّقك بهذا القول فقد كذب بالقرآن، إنّ الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما فی الأرحام وما تدري نفس ماذا تكسب غداً وما تدري نفس بأي أرض تموت إنّ الله علیم خبیر. ما كان محمد صلى الله عليه وسلم يدعی ما ادعیته أنتعم أنّك تهدي الى الساعة التي من سار فيها صرف عنه السوء والساعة التي من سار فيها حاق به النّصر، من صدّقك بهذا استغنى عن الاستعانه بالله في هذا الوجه وأحوج إلى الرّغبة إليك في دفع المكروه عنه.

و نزدیک این حدیث شریف است حدیث دیگری که میان او و منجم دیگری رخ داد، منجم او را از سفر ممانعت کرد، پس علی علیه السلام فرمود: آیا میدانی آنچه که در شکم این حیوانست نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می دانم، فرمود: هر کس تو را به این سخن تصدیق کند باید خود را از خداوند بی نیاز بداند و برای رفع شرور به چون تویی نیازمند باشد.

عبدالملک بن اعین روایت کرده: «قلت لأبي عبد الله علیه السلام إني قد ابتليت بهذا العلم فأريد الحاجة فإذا نظرت إلى الطالع ورأيت الطالع الشرّ جلست ولم أذهب فيها، و إذا رأيت الطالع الخیر ذهبت في الحاجة، فقال لي: تقضي؟ قلت نعم، قال: أحرق كتبك».

معنی: به حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفتم که من مبتلای به این علم شده‌ام، هر وقت حاجتی می خواهم بطالع نگام می کنم، اگر طالع شر دیدم می نشینم و در آنوقت حرکت نمی کنم، و اگر طالع را خیر یافتم از پس حاجت می روم، فرمود آیا حکم هم می کنی گفتم بلی. فرمود: کتابهایت را بسوزان.

از این احادیث صحیحه معلوم می شود که اعتقاد به تنجیم شرک و کفر است، و چون مطلب بسیار دقیق است و مردم کاملاً مبتلای این شرکند و این عقیده سبب بدبختیها و ناامیدیها و ترس از غیر خدا و امید بغير حق است باید تفصیلی در این امر شرکی دهیم تا مطلب روشن تر گردد.

نجوم شامل چند قسمت است: طبیعیات، حسابیات و وهمیات.

طبیعیات نجوم عبارتست از تأثیر طبیعی آفتاب و ستارگان در روی زمین و موالید این عالم. این چیز است که به هیچ وجه انکار نمی‌شود، چنانکه مشهود است که آفتاب تأثیر در روئیدن نبات و در تربیت حیوان دارد و در شهرها و طبیعت اهالی آن نیز مؤثر است. چنانکه اگر عرض ناحیه‌ای کم باشد مزاج اهل آن ضعیف و رنگهایشان سیاه و زرد است، مانند نوبه و حبشه، و اگر عرض ناحیه‌ای زیاد باشد رنگهای مردم آن نواحی سفید و موهایشان اشقر است، مانند ترکستان. پس تأثیر طبیعی آفتاب و ماه و ستارگان امریست محقق و قول به تأثیر طیبعب به هیچ وجه مورد بحث ما نیست و اعتقاد به آن شرک نخواهد بود.

حسابیات نجوم اینست که مثلاً منجم حساب می‌کند و از کسوف و خسوف خبر می‌دهد و غالب اوقات اشتباه هم نمی‌کند اعتقاد و ایمان به این محاسبات نیز موجب شرک نمی‌باشد.

وهمیات نجوم آنست که تأثیر وهمی برای ستارگان قائل شوند، مثل اینکه بگویند به حکم ستارگان فلانی عمرش فلان قدر است، یا اینکه ثروتش زیاد می‌شود، یا فقیر می‌شود، یا وزیر می‌شود، یا بچه‌ای که در شکم این زن است خوشبخت یا بدبخت است، عالم خواهد شد یا جاهل، یا اینکه فلان روز برای ملاقات پادشاهان خوبست، یا فلان ساعت برای ازدواج مبارکست، یا فلان روز برای دوا خوردن خوبست، فلان روز برای قصد کردن خوبست، فلان روز برای خضاب کردن یا حمام رفتن یا کرسی گذاشتن و تغییر منزل مبارکست، و امثال این موهومات مانند روز سفر کردن و یا بنا کردن و غیره.

آنچه که در شرع ختمی مرتبت نهی و حرام شده و شرک به خدا محسوب گردیده همین وهمیات نجوم است. چنانکه در اخبار صحیحه که ذکر شد این معنی مراد است.

عقل هم این معنی را کاملاً تصدیق می‌کند، زیرا ممتنع است که بشر بتواند به احوال جمیع ستارگان و تأثیراتشان راه پیدا کند، زیرا که ستارگان غیر محدوداند و علم بغیر محدود ممتنع است. امروزه با وجود تلسکوپهای قوی علمای رصد می‌گویند که فوق کهکشان محسوس کهکشانهائی هست که با این ادوات بصری فعلی نمی‌توان آنها را به خوبی دید. عجیب است چگونه می‌شود که بشر با اینکه به احوال همه ستارگان راه ندارد، با دیدن و رصد چند ستاره حکم به آیندهٔ عالم و افراد موجود در آن کند؟ «ما هذا إلا ضلال مبین».

از طرف دیگر علم تنجیم مشتمل بر اصولی است که عقل بر آن می‌خندد. مانند اینکه بداهت عقلانی حکم می‌کند که در آسمان حمل و ثور و حیه و عقرب و دب و کلب و تینی نیست، و متقدمین چون فلک را بدوازده قسمت تقسیم کردند و خواستند از برای هر یک علامات معین کنند آنها را به صورت حیوانی تشبیه کردند، با اینکه این شباهت خیلی بعید بود. ولی علمای نجوم از این اسماء و علامات موهوم تفریعاتی متفرع کردند و گفتند صورت‌های سفلی مطیع صورت‌های علوی هستند؛ پس عقرب‌ها را تابع صورت عقرب فلکی گرفتند، و افعی‌ها را مطیع صورت تین فلکی، و شیر را تابع شیر موهوم فلک دانستند، لیکن کسیکه چگونگی وضع این اسماء را بداند بر این احکام می‌خندد و درغگوئی علمای نجوم بر او روشن می‌گردد.

بعلاوه این علم روش خاصی نداشته، مبتنی بر تقلید محض است، و این تقلید هم منظم نیست: هر طایفه مقاله‌ای دارد مخالف مقالهٔ طایفهٔ دیگر، چنانکه بابلی‌ها مذهب خاصی داشتند و فرس هم مذهب دیگری هندیها هم احکام نجوم را به قسم ثالثی بیان می‌کردند و غیر از اینها مذاهب بسیار دیگری نیز بود.

اگر بتاریخ مراجعه کنیم می‌بینیم که منجمان در زمانی پیش‌گوئیهای کرده‌اند ولی به زودی دروغگوئی‌شان واضح شده است:

در سنه ۳۷ هجری امیرالمؤمنین علیه السلام برای محاربه با اهل شام حرکت فرمود. همه منجمین گفتند علی علیه السلام در این جنگ کشته می شود و شکست سختی بر او وارد آید. دروغشان روشن شد و لشکر علی علیه السلام بر اهالی شام غلبه کرد و جز بحیله عمرو عاص خلاصی نتوانستند جست که قرآنها بر سر نیزه کردند. همچنین در جنگ خوارج منجمان گفتند: ای امیرالمؤمنین چون قمر در برج عقرب است اگر حرکت کنی شکست خواهی خورد. آن حضرت علیه السلام فرمود متوکلا علی الله حرکت می کنم، حرکت فرمود و فتح و فیروزی کامل نصیب حضرتش گردید.

در سال ۶۷ هجری منجمان به عبیدالله زیاد گفتند که اگر با مختار جنگ کنی فتح و فیروزی نصیب تو گردد، عبیدالله زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد و ابراهیم پسر مالک هم با هزار مرد جنگی از طرف مختار پیش آمد، دو لشگر در زمین نصیب بهم رسیدند، هفتاد و سه هزار نفر از اصحاب عبیدالله کشته شد ولی از لشگریان پسر مالک کشته ها از صد تجاوز نکرد و پسر مالک عبیدالله را در معرکه کشت.

در سال ۱۴۶ هجری که بنای بغداد پایان رسید منجمان اتفاق کردند که طالع این بنا حکم می کند که خلیفه ای در این شهر نخواهد مرد این عقیده به اندازه ای شیوع یافت که شعرا منصور بانی بغداد را تهنیت و تبریک گفتند. اتفاقاً چون منصور در راه مکه مهدی در ماسبدان، هادی در عساباد، و رشید در طوس درگذشتند، این عقیده رفته رفته کاملاً مؤثر و مؤکد گردید ولی هنگامی که امین در بغداد بدست طاهر ذوالمنین به قتل رسید، این اصل باطل شد و دروغگوئی نجوم ظاهر گردید، پس از آن جمعی از خلفا مانند واثق و متوکل و معتضد و مکتفی و ناصر هم در بغداد مردند. و از این قبیل دلائل و شواهد بر کذب منجمان بسیار است.

اگر گفته شود که استدلال کرده‌اند اهل تنجیم بر صحت آن به آیه مبارکه:
﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ (القمر: ۱۹). و آیه شریفه:
﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحْسَاتٍ﴾ (فصلت: ۱۶). که در این دو آیه به
روز نحس اشاره شده است، پس معلوم می‌شود ایام سعد و نحس واقعیت
دارد، جواب می‌گوئیم:

اولاً: روز نحس به معنی روزیست که سرمایش سخت باشد چنانکه راغب
اصفهانی در مفردات تصریح می‌کند: که ایام نحسات یعنی شدیدات البرد.
ثانیاً: زمان معلول حرکت و موجودی است که در ذات او تصرم و انقضاء
مأخوذ است، به بیان واضح موجودیست سیال و غیر باقی و این موجود غیر
باقی را در آن قطعاتی فرض کرده‌اند از آن و دقیقه و ساعت و روز و شب و
هفته و ماه و سال و قرن و دهر و هر قطعه از زمان پس از رفتن و منقضی شدن
آن دیگر موجود نخواهد شد و بر نمی‌گردد.

ما فات ماضی وما سیئاتیک فآین قم فاختتم الفرصة بین العدمین
تا قطعه اول زمان معدوم نشود قطعه ثانی موجود نخواهد شد، مثلاً تا روز
شنبه معدوم نشود روز یکشنبه موجود نخواهد شد، و در ذات زمان که حقیقت
سیال است نحس و سعد تصویر نمی‌شود که بگوئیم این قطعه نحس است و
این قطعه سعد، یا مبارک و نامبارک.

اما اجزاء زمان بواسطه حادثه‌ای که در آن واقع می‌شود سعد و نحس
می‌گردد، مثل اینکه ماه رمضان مبارک و سعد شد بواسطه نزول قرآن. خلاصه
موجودات و حوادث چون گاهی سعد و زمانی نحس‌اند و البته موجودات
زمانی در افق زمان واقعند، از این جهت سعد و نحس آنها را نسبت به زمان
می‌دهند، و ذات زمان علت برای خوبی یا بدی نیست و نمی‌توان گفت که روز
خاصی نحس یا سعد است و ایام تأثیر در حوادث دارد. ما هذا إلا ضلال مبین.

و معنی آیه مبارکه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ (القمر: ۱۹). این است که (فرستادیم عذاب را بر آنها در روزیکه نحس بود، و این نحوست همیشه ملازم مکذب رسل است)، و مستمر صغه نحس است، نه صفت روز. و هر که گمان کند نحوست صفت روز است و آن روز چهارشنبه آخر صفر است و این روز همیشه نحس است در فهم قرآن خطا رفته است.

پس سعود ایام و نحوس آن به سعادت اعمال و نحوست آنست. و اعمال سعد در موافقت رسل و اعمال نحس در مخالفت آنانست. و آنروز که عمل شایسته از انسان صادر شود سعد است، و اگر اعمال رذیله سرزند نحس خواهد بود: چنانکه روز بدر بر مؤمنین سعد بود، و بر مشرکین نحس. روزیکه عمل صالح از انسان صادر شود سعد است، اگر چه روز سیزدهم یا روز چهارشنبه آخر صفر باشد.

روزیکه عمل بد از انسان صادر شود آن روز نحس است، گر چه عید نوروز باشد. أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.

دیگر از اقسام شرک اصغر تطیر^۱ و تشائم است

ابن اثیر در نهاییه می گوید: طیره بکسره طاء و فتح یاء تشائم به چیزی است (یعنی شوم گرفتن و زدن فال بد)، و طیره مصدر تطیر است مثل تخییر و خیره. اصل تطیر این بود که در جاهلیت وقتی کسی اراده سفر یا تجارت یا کار دیگر داشت مرغ یا حیوانی وحشی را از منزلش میراند، اگر آن حیوان به سوی راست می رفت آنرا سانح، و اگر به سوی چپ می رفت بارح می گفتند. اگر روی به آنان می کرد ناطح، و اگر از پشت آنان می آمد قعید می نامیدند، بعضی از اعراب بارح را شوم می گرفتند، و تبرک بسانح می جستند، و بعضی دیگر برخلاف این بود، چنانکه در میان ما نیز مردمانی هستند که تبر به قهقهه جغد می جویند، و وای وای او را به فال بد می گیرند. تطیر در استعمال اولیه اش در تشائم به پرنده وضع شده بود، و بعدها در همه حوادثی که شوم می گیرند استعمال شد.

رسول اکرم ﷺ چنانکه امراض اجتماعی و خلقی بشر را معالجه فرمود. همچنین این مرض مهم تطیر را که بیشتر بشر مبتلای به آن هستند و روز به روز زیادتر می گردد، علاج کرد. چنانکه در جواب سؤال از تطیر فرمود: «این چیز است که بعضی از شما بدان گرفتارید ولی نباید شما را از کارتان باز دارد». در حدیث دیگر است که فرمود: «هنگامیکه فال بد زدید آن کار را ترک نکنید، بروید و تطیر شما را از کار باز ندارد، باید دانست که تطیر فقط به کسی ضرر می زند که از آن بترسد، ولی کسیکه اعتناء نکند و برود ضرر نمی بیند، به خصوص اگر این دعا را بخواند: اللهم لا طیر الا طیرک، ولا خیر الا خیرک، ولا إله غیرک. اللهم لا یأتی بالحسنات الا أنت، ولا ینهب بالسیئات الا أنت، ولا حول ولا قوه الا بک.

۱- تطیر را به فارسی سره مرغوا می گویند.

طیره و تشأم از اقسام شرک و القاء شیطان و وسوسه اوست، و هر چه انسان به آن بیشتر اهمیت بدهد مؤثرتر و بزرگتر می شود، و اگر بی اعتنائی کند بی اثر و مضمحل می گردد، و مادامی که قلب را مشغول آن نکرده و فکرش را متوجه نموده باشد، به هیچ وجه مؤثر نخواهد بود.

اگر کسی متشائم و بدبین در زندگانی باشد بدبختیها مثل سیل به او هجوم می کند، و درهای وسوسه بر او باز می شود، و هر چه می بیند، یا می شنود به آن تشأم می زند، مثلاً صبح که از خانه بیرون بیاد اگر کوری یا شلی یا صاحب آفتی ببیند، تشائم میزند، یا هر کلمه که بشنود و غیر مناسب ببیند به فال بد می گیرد، و خود را بدبخت می پندارد. حال این شخص مانند حال یک نفر وسواسی است که التفات بر علم و ناصح ندارد، و هیچ وقت متوکل بر حق نیست، بلکه برهنه از اعتماد و اتکاء به خالق جهانست، و همیشه متمسک به اسباب موهوم و ضعیف می باشد، هر کس به اینجا برسد بلاهای گوناگون روزگار و مصائب چرخ بوقلمون کاملاً متوجه او می شود، مانند کسی که دمل دارد و مرهم نمی گذارد، و به جای آن نمک بر آن می پاشد، شخص بدبین و متطیر همیشه محزون و متحیر است، و زندگانش تنگ می باشد. از هر امری دوری می کند، در هر کاری وسواس دارد. هر موهومی را مؤثر می پندارد، و چه بسیار از حظوظ و منافی که از آنها محروم می ماند.

تطیر و بدبینی کار دشمنان انبیاء و رسل است، و خداوند در قرآن از قول

منکرین رسل بیان می فرماید: ﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ

وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَيَّرْنَاكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

﴿١٩﴾ (یس: ۱۸ - ۱۹). (ما شما را شوم گرفتیم، اگر به این سخنان خود

خاتمه ندهید شما را سنگسار می کنیم، و از ما به شما عذاب سختی می رسد،

گفتند: اگر فکر کنید شومی شما با خودتان است، بلکه شما قومی هستید که از حد تجاوز نموده‌اید. همچنین از قول قوم فرعون می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَ تَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾﴾ (الأعراف: ۱۳۱).

(اگر به قوم موسی ارزانی و وسعت رزق و فراوانی و عافیت می‌رسد می‌گفتند: حق با ماست و سزاوار این نعمتها هستیم، و اگر قحط و بلا و مرضی می‌رسید می‌گفتند: از شومی موسی و اصحاب او و بدقدمی ایشانست. پس خدا خبر داد که شومیشان از جانب خداست، نه سبب موسی ولی ایشان نمی‌دانند).

همچنین درباره دشمنان رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (النساء: ۷۸). پس در این سه جای قرآن خداوند تطیر را به دشمنان رسل منسوب می‌فرماید، در جواب تطیرشان به موسی عليه السلام و قوم او می‌فرماید: أَلَا إِنَّمَا طَّائَرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، در جواب تطیرشان به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، و در جواب تطیرشان به رسل می‌فرماید: طَّائِرْكُمْ مَعَكُمْ! أَلَا إِنَّمَا طَّائَرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، ابن عباس می‌گویند: تعیین قضا و قدرشان نزد خداست، و در روایت دیگر یعنی شومیشان از نزد خداست، و به واسطه کفر و تکذیب آیات و رسل خدا، نتیجه عمل که شومی و بدبختی است از نزد خدا خواهد بود، و این شومی شومئی است که در دنیا به واسطه اعمال بد حاصل شده است.

این معنی نظیر قول خداست که می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عَقِبِهِ﴾ (الإسراء: ۱۳). (یعنی آنچه از خیر تطیر می‌زنند بر گردن خوشان

است)۱. عرب می گوید: جرى له الطائر بكذا من الخير والشر، ابو عبیده می گوید طائر نزد عرب به معنی حظ است که به فارسی بخت می گویند. عرب می گوید: هذا يطير لفلان.

بعضی هم گفته اند که إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ یعنی سبب شومیشان نزد خداست، و آن اعمالیست که در نامه عمل ایشان نوشته شده و خدا آنها جزا می دهد.

این معنی متناقض با سخن رسل که گفتند طائرکم معکم نیست، یعنی حفظ شما و آنچه به شما از خیر و شر می رسد با شماست، و به سبب اعمال و کفر و مخالفتتان با ناصحین گرفتار آنها می گردید. پس اینها از طرف ما انبیاء و رسل نیست و ما مسببشان نیستیم، بلکه بواسطه سرکشی و دشمنی شماها با انبیاء است. و طائر ظالم با خودش است و آن هم نزد خدا مکتوبست، چنانکه می فرماید: ﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيْئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَالِ الْقَوْمِ لَا

يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾. (النساء: ۷۸). یعنی (اگر بدی به کفار برسد می گویند ای محمد از طرف تو است، بگو همه از نزد خداست. چرا این قوم حرف خود را نمی فهمید؟) اگر تفقه می کردند و می فهمیدند آنچه را که تو از طرف حق آورده ای به فال بد نمی گرفتند. چون هر چه رسول خدا آورده خیر محض است، شر در آن تصور نمی شود، صلاح حال امت است، و فساد در آن راه ندارد، حقیقت حکمت و عقل است، عبث و بیهوده در آن نیست، رحمت صرف است. جور در آن تصور نمی شود، پس اگر این قوم اهل فهم و درایت

۱- بعضی گفته اند در «وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه». طائر به معنی عمل است و گردن بعمل اختصاص داده شده به جهت اینکه گردن محل طوقی است که به گردن می اندازد و قدرت برداشتن آنرا ندارند. چنانکه می گویند گناه فلان بر گردن فلان است، یا مثلاً فلان کار را بکن گناهش به گردن من.

بودند، به خیر محض و وجودی سراپا رحمت تطیر نمی زدند. زیرا که شومی فقط از خود بشر است به سبب کفر و ظلم و شرک و اعمال شرک و افعال زشت که در آنان راسخ شده، و اینها نزد خدا محفوظ است. مانند سایر حظوظ دیگری که به اعمال خود تهیه کرده اند.

از جابر روایت شده است که رسول اکرم ﷺ فرمود «لا غول ولا طیرة ولا شئوم». یعنی غولی نیست و طیره حقیقتی ندارد و هیچ چیز شوم نیست. از عبیدالله بن مسعود که گفت: قال رسول الله: «الطیرة شرک ولكن الله یذهب بالتوکل».

یعنی: رسول اکرم ﷺ فرمود: طیره شرک است ولكن با توکل به خدا اثرش محو می شود.

در روایت دیگر است که «من ردّته الطیرة فقد قارن الشّرك». یعنی کسی که او را تشأم از عمل باز دارد به شرک نزدیک شده است. و در روایت دیگر «من أرجعته الطیرة من حاجة فقد أشرك، قالوا: وما كفارة ذلك؟ قال: أن یقول لا طیر إلا طیرک». ... یعنی کسیکه او را تشأم از حاجتی که دارد باز دارد مشرک است. عرض کردند کفاره آن چیست؟ فرمود این دعا را بخواند «لا طیر إلا طیرک...». که سابقاً ذکر کردیم.

پس بنا بر نص آیات و اخبار معلوم شد که تطیر و تشأم کار مشرکین است و به هیچ وجه علت از برای امری نخواهد بود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین.

از چیزهایی که در جاهلیت شوم می‌گرفتند عطسه است

اهل جاهلیت اگر عطسه‌ای می‌شنیدند دست از کار باز می‌داشتند، روزی که قصد شکار می‌کردند پیش از بیدار شدن مردم حرکت می‌کردند که مبدا از کسی عطسه‌ای صادر شود و مانع از رفتن به شکار گردد.

اگر عطسه از کسی که او را دوست می‌داشتند صادر می‌شد می‌گفتند «عمراً وشباباً». و اگر شخصی که مورد بغض ایشان بود عطسه می‌کرد می‌گفتند «ورياً وقحاباً». (وری درد کبد و قحاب بضم قاف به معنی سرفه است). وقتی کسی عطسه‌ای از شخصی می‌شنید و شوم می‌گرفت می‌گفت: خدا کند شومی عطسه‌ات بر خودت باشد. به عطسه شدید بیشتر تشأم می‌زدند.

هنگامی که آفتاب نبوت از افق عربستان طالع شد، خداوند متعال بواسطه پیغمبرش این موهومات جاهلیت را باطل و مردم را از تشأم و تطیر بعطسه نهی صریح فرموده و تشریح کرد که به جای نفرینی که به عطسه‌کننده می‌کردند برای او طلب رحمت کنند و تبریک بگویند، و چون نفرین بر عطسه‌کننده نوعی از ظلم بود دعاء به لفظ رحمت تشریح شد، و امر شد که شنونده عطسه، از برای عطسه‌کننده تشمیت و طلب مغفرت کند و مراد از تشمیت گفتن *یرحمک الله* (بعضی تشمیت را با سین مهمله خوانده‌اند بعضی تکریم و احترام).

خلاصه شوم گرفتن عطسه که شایع است، از کارهای دوره جاهلیت بوده که اسلام آنرا باطل کرده است.

نبی اکرم ﷺ فرمود که خداوند عطسه‌کننده را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَطَّاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤِبَ، فَإِذَا تَثَّأَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَرْهَ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّهُ إِنْ فَتَحَ فَاةً فَقَالَ آهَ آهَ ضَحَكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». یعنی خداوند عطسه را دوست و خمیازه و دهن‌دره را مکروه می‌دارد، پس وقتی یکی از شما دهن‌دره می‌کند باید هر قدر ممکن است مخفی بدارد، زیرا وقتی که دهانش را باز کرده و آه آه گفت شیطان می‌خندد. چون عطسه باعث نشاط، و خمیازه علامت کسالت و سستی است.

تفائل^۱ مستحسن و ممدوح است

انسان باید در زندگانی متفائل بوده و نسبت به آینده اعتماد به خداوند داشته باشد.

رسول اکرم ﷺ می فرماید: لا طيرة وأحبّ الفأل الصّالح. یعنی تطیری نیست و فال نیکو را دوست می دارم. شکی و شبهه نیست که پیغمبر ﷺ فال نیکو را دوست می داشت و مدح آنرا با ابطال تطیر، و فال بد مقارن فرمود، چنانکه در حدیث صحیح دیگر است که رسول خدا ﷺ می فرماید «لا طيرة وخیرها الفأل، قالوا: ما الفأل، قال الكلمة الصّالة یسمعها أحدکم». یعنی تطیر حقیقت ندارد و بهترین اقسام آن فال است. عرض کردند که آن چیست؟ فرمود کلمه و سخن خوبی است که یکی از شما می شنود. پس نخست تشأم و طیره را باطل فرمود تا تصور طیره به رسول اکرم ﷺ نشود، و پس از آن فال نیکو را تأیید کرد. در اعجاب به فال نیکو و تفائل زدن به هیچ وجه تصور شرک نمی شود بلکه از طبیعت انسانی و فطرت آدمیزاد است که به آنچه ملایم طبیعت و موافق فطرت اوست تمایل دارد چنانکه در بعضی آثار است که رسول اکرم ﷺ از شکوفه حناء و حلوا و عسل و آب شیرین سرد خوشش می آمد. قرآن را با صورت نیکو دوست می داشت و گوش می داد و معالی اخلاق و مکارم شیم و خلاصه هر کمال و خیر آنچه که انسان را به خیر و کمال برساند دوست می داشت.

حقتعالی در غرائز بشر به ودیعه گذارده است که به شنیدن اسم نیکو خوشحال و مسرور می گردد، مانند اسم نیکوکاری و رستگاری و ظفر و کامیابی و شادمانی و کمک و توانگری و امثال آنها، وقتی که این اسماء به گوش انسانی

۱- تفأل را به فارسی سره «مروا» می نامند.

برخورد، قلبش روشن می‌شود، روحش خوش می‌گردد، اراده‌اش قوت پیدا می‌کند، ولی وقتی اضداد آنها را شنید متأثر و محزون می‌گردد، در او ترس و گرفتگی پیدا می‌کند بنابر این تطیر پر از ضرر دنیوی و سبب نقصان ایمان به خدا و در نتیجه موجب شرک به او خواهد بود.

این خوش آمدن مردم از اسماء مبارک و نیکو و سخنان زیبا نظیر همان حس غریزی آنانست که با عجاب و تحسین در مقابل مناظر زیبای طبیعت، باغهای قشنگ، آبهای صاف و گوارا و رنگهای زیبا، بویهای خوش و غذاهای لذیذ وادارشان می‌کند، و ممتنع است که نفوس بشر از آنها منزجر و منصرف گردد. پس تفأل از برای شخص، نافع و مفید است، نفس را خوشحال می‌کند، و روح را نشاط می‌دهد، و به توحید هم ضرری نمی‌رساند.

اگر چه فال و طیره مأخذشان یکی است اما مقاصدشان مختلف است و فرقتشان هم از این لحاظ است: یعنی به آنچه محبوب و نیکوست تفأل می‌زنند و خود ممدوح و مستحسن است، ولی به آنچه که تنفر آورده مکروه و قبیح و مشئوم است، تشأم میزنند و خود مکروه است.

عرب را چنین مرسوم بود که اسماء را تغییر می‌داد و به جای اسم بد، اسمی خوب می‌گذاشت و آنرا بفال نیکو می‌گرفت. مثلاً مارگزیده را سلیم می‌نامید و تفأئل به سلامت می‌زد، تشنه را ناهل می‌گفت به تفأئل اینکه عن قریب سیراب می‌شود، بیابان را حفازه می‌نامید بتفأئل اینکه امید است بفوز و رستگاری برسد، پس از این بیانات واضح می‌گردد که تفأئل و تیمن از عناصر مهم تکوین شخصیت انسانیست. باید به همه چیز خوشبین بود و دنیا را به دیده مبارک نگاه کرد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

دنیا مانند آئینه‌ای است که اگر در آن عبوس نظر کردی عبوس جلوه خواهد کرد، و اگر به دیده خوش نگاه کردی خوش و خرم جلوه خواهد کرد. پیش ترک آئینه را خوش‌رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است باید در هر پیش‌آمد زندگی فال نیکو زده و عادت کنیم که همیشه نظمان به امور و کارها به چشم امیدواری و رحمت باشد، نه به چشم ناامیدی و یأس. شخص متفأل نسبت به گذشته خود راضی و خشنود است، چه خیر باشد، و چه شر، و ثوق به خدا دارد، به آینده خود امیدوار است، اداء واجب می‌کند، دنبال وظیفه خود می‌رود، تسبیب اسباب می‌کند. و نتیجه را از خداوند متعال می‌خواهد.

تشأم ناشی از ضعف نشاط و ضعف قوه عصبی و سستی قوه عقلی است، در این حالت شخص در زمینهای پست و بلند از اوهام و خرافات حرکت و در جو تاریک و ساوس جولان می‌کند تا به جایی می‌رسد که در آسمان عقلش ابرهای تاریک و دودهای متراکم از تطیر و تشأم و بدبینی پیدا می‌شود که روح را خاموش می‌کند، نفس را کسالت می‌بخشد، اراده را ضعیف و افکار را دگرگون می‌سازد.

اما تفأل عقل را بیدار می‌کند، به آدمی نشاط می‌دهد، و او را در کارها شجاع می‌گرداند، نفس را از بدبختیها نجات می‌دهد، و روح را از زنجیرهای وساوس و بدبینی آزاد می‌کند.

در خاتمه کلام درود بر روان پاک خاتم پیغمبران باد که امت مرحومه را از بدبختیها نجات داد و لباس سعادت و خوشبختی بر اندام مسلمانان پوشانید.

خرافات را ریشه کن کرد، و موهومات را از دماغ مردم خارج نمود

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

سبب کفر بنی آدم غلو در انبیا و صالحین است

خداوند می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ (النساء: ۱۷). غلو بمعنی تجاوز از حد است مثلاً غلا السعر (یغلووا غلوّاً) یعنی بهای متاع بالا رفت و گران شد و از حد تجاوز کرد.

خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه اهل کتاب را از غلو نهی فرموده، در این میان غلو نصاری نسبت به سایر ملل شدیدتر است، چنانکه عیسی را از مرتبه عبودیت و نبوت به رتبه الوهیت و خدائی رساندند و پرستش کردند، حتی در حق بعضی از اتباع عیسی علیه السلام که علماء و احبار باشند غلو کردند و عصمت در حقشان قائل شده و سخنانشان را از حق و باطل و صدق و کذب اطاعت کردند. خداوند می فرماید ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۳۱).

صدوقیه از یهود نیز در حق عزیز غلو کردند و به خدایش معترف شدند. رسول اکرم می فرماید: «لا تطرونی كما أطرت النصارى المسيح بن مریم إنا عبد فقولوا عبد الله ورسوله». یعنی مدح بی حد در حق من نکنید و گزاف نگوئید چنانکه نصاری در حق عیسی علیه السلام گزاف گوئی کردند و به مقام خدایش رسانیدند. من بنده خدا هستم، مرا بنده خدا و رسول او بخوانید.

در زمان پیغمبر بعضی در حق حضرتش غلو کردند و گفتند یا رسول الله اذن بده تو را سجده کنیم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سختی از این کار نهی کرد، و حدیث مذکور را در آن حال فرموده است، زیرا سجده منحصر برای ذات ربوبی است:

﴿وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ﴾ (فصلت: ۳۷). به غیر خدا شرک است. خواه برای شخص باشد، خواه برای قبر. ولی عجب است که جهال وقتی به قبر اولیاء می رسند

سجده می‌کنند، و حتی بعضی از نادانان متصوفه به مرشد و شیخ خود نیز سجده می‌نمایند.

ابن عباس می‌گوید: «قال رسول الله إياكم والغلو فإيما أهلك من كان قبلكم الغلو».

یعنی: رسول اکرم ﷺ فرمود از غلو اجتناب کنید و دوری بجوئید زیرا اقوام سابقه را غلو هلاک کرد.

از ابن مسعود: «إن رسول الله قال هلك المتطعون قالها ثلاثاً». یعنی پیغمبر ﷺ سه مرتبه پشت سر هم فرمود: غلوکنندگان و کسانی که از حدود تجاوز کردند هلاک شدند.

در عیون اخبار الرضا روایت شده: «قال المأمون للرضا عليه السلام بلغني أن قوماً يغفلون فيكم ويتجاوزون فيكم الحد، فقال الرضا عليه السلام حدثني أبي موسى بن جعفر عليه السلام عن أبيه جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه محمد بن علي عليه السلام عن أبيه علي بن الحسين عليه السلام عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام عن أبي طالب عليه السلام قال رسول الله ﷺ لا ترفعوني فوق حقي فإن الله اتخذني عبداً قبل أن يتخذني نبياً. قال الله تعالى: ﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّكُمْ عَلِيمُونَ الْكِتَابِ وَمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾ (آل عمران: ٧٩ - ٨٠). وقال علي بن أبي طالب عليه السلام «يهلك في اثنتان ولا ذنب لي: محب غال، ومبغض مفرط، وإنا لنبرء إلى الله عز وجل ممن يغلوا فينا فيرفعنا فوق حدنا كبرائة عيسى بن مريم عليه السلام». قال الله عز وجل: ﴿ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي

نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمَ الْعُيُوبَ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ (المائدة: ۱۱۶ - ۱۱۷). وقال عز وجل: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (النساء: ۱۷۲). وقال عز وجل: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ (المائدة: ۷۵). ومعناه أنهما يتغوّطان فمن ادعى للأنبياء ربوبية أو ادعى للأئمة ربوبية أو نبوة أو لغير الأئمة إمامة فنحن براء منه في الدنيا والآخرة!.

معنی: مأمون به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: به من رسیده است که قومی در حق شما غلو کرده و از حد تجاوز می نمایند، فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام بن محمد از پدرش محمد علیه السلام بن علی علیه السلام از پدرش علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام مرا روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا از مرتبه خود بالاتر نبرید زیرا که خداوند متعال نخست مرا بنده خود قرار داد و آنگاه به مقام پیغمبری رسانید، خداوند می فرماید: (بشری را سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم نبوت مرحمت فرماید، و او به مردم بگوید بنده من باشید، و مرا غیر از خدا بپرستید، لکن باید بگوید که در علم و عمل کامل باشید زیرا که شما متعلمین و دارسین کتابید، و به شما امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید. آیا بعد از اسلام شما را به کفر امر می کند؟) حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: دو طایفه درباره من هلاک می شوند و مرا گناهی نیست: یک دسته مردمی که در دوستی من غلو می کنند، و دسته دیگر آنانیکه در دشمنی من افراط می نمایند. ما از دست کسانی که غلو کرده ما را مانند عیسی از حد خودمان بالاتر می برند بیزاری می جوئیم، خداوند می فرماید: (ای عیسی

آیا تو، به مردم گفתי که مرا و مادر مرا خدایانی غیر از خدای جهان بگیری؟! گفت: تو از شرک منزّه هستی، مرا نسزد که آنچه سزاوار نباشد بگویم و اگر گفته‌ام تو دانسته‌ای. آنچه را که در ضمیرم پنهان است می‌دانی، و من آنچه را که پنهان داری نمی‌دانم. تو دانای پوشیده‌هائی. به مردم جز آنچه را که امر کردی نگفتم که خداوند پروردگار من و خودتان را بپرستید، مادامیکه در میانشان بودم شاهد حالشان بودم، و وقتی که در گذشتم تو مراقب آنان بودی، تو هر چیز را می‌بینی). خداوند می‌فرماید (عیسی و فرشتگان مقرب از اینکه بنده خدا باشند عار ندارند و استنکاف نمی‌کنند) و نیز خداوند می‌فرماید: (عیسی بن مریم جز رسولی بیش نبود که پیش از او رسولانی رفتند و مادر او نیکوکار بود و هر دو غذا می‌خورند یعنی قضای حاجت می‌کردند). پس هر که از برای انبیاء ربوبیتی و یا نبوتی یا از برای ائمه نبوتی یا از برای غیر ائمه امامتی دعوی کند ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم».

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.

در بیان حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق

یکی از مسلمات عقل و ضروریات دین عبارت از این است که انبیاء و رسل سلام الله علیهم واسطه بین خلق و حقند و بشر ناچار از داشتن وسائط است و بدون آنان دنیا و آخرت او خراب خواهد بود.

چون این مبحث از مسائل مشکله است و گاهی صورت شرک به خود می‌گیرد و بسیاری از مسلمین بواسطه عدم دقت در این معنی جزو گروه مشرکین می‌گردند، از این جهت محتاج به تحقیق در این مسئله می‌باشیم و آنچه را که مطابق کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ است بعرض برادران ایمانی می‌رسانم:

اگر مراد از واسطه اینست که باید شخصی از جانب خداوندی برای هدایت و راهنمایی بندگان مبعوث شود، البته این مطلب حق و عین حقیقت است. زیرا مردم نمی‌دانند خداوند چه عملی را دوست دارد. و از چه کاری بدشت می‌آید یا به چه چیز امر می‌کند و از چه چیز باز می‌دارد و همچنین مردم واقف نیستند چه عمل و قولی با آنان سعادت نشأتین می‌دهد و چه کاری شقی دنیا و آخرتشان می‌گرداند. و نیز عقل بشر از وصف خدا عاجز است و نمی‌داند کدام صفت لایق جلال اوست و به چه نامی بایدش خواند و همچنین به کیفیت معاد و حشر اجساد عقل بشر راه ندارد. پس مسلماً انسان محتاج بواسطه ایست که او را به راه راست هدایت کند و مطالبی را که گفته شد برای او بیان نماید.

چونکه حق غیب است و ناید در عیان نایب حقند این پیغمبران و چون احتیاج به رسل مسلم شد بر خدای جهانست که یک دسته هادیان و راهنمایان بفرستد.

ایمان به رسل جوهر هدایت و حقیقت رستگاریست و نافرمانی از ایشان اصل گمراهی و دوری از حق است بدون اطاعت پیغمبران و متابعت انبیاء

نجات برای کسی میسر نخواهد بود: گر نبی نیستی ز امت باش ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۱). (بگو ای پیغمبر: اگر خدا را دوست دارید پیرویم کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، خداوند آمرزندهٔ مهربانست) پس اغنیاء و رسل واسطه و وسیله برای هدایتند و سرپیچی از فرمان آنان مایهٔ گمراهی و بدبختی است.

خداوند می فرماید: ﴿يَبْنَىءَ آدَمَ إِمَامًا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (الأعراف: ۳۵ - ۳۶). (ای بنی آدم هنگامی که برای شما رسولانی از میان خودتان آمده و آیات مرا برای شما بیان می کند، کسی که از خدا پرهیز کرد و اعمال خود را اصلاح نمود ترسی بر او نیست و محزون نمی گردد آنانکه آیات ما را تکذیب و از ایمان به آنها خودداری کردند، آنان اهل آتشند و در آن مخلد می باشند).

نیز خداوند می فرماید: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ (۱۲۳) ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَمُحْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ (۱۲۴) ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ (۱۲۵) ﴿قَالَ كَذَلِكَ أَنتَ أَكْبَرُ أَيُّهَا فَانْسِينَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾ (۱۲۶). (طه: ۱۲۳ - ۱۲۶). (... هنگامیکه راهنمایی از طرف من نزد شما بیاید، کسی که پیروی راهنمای مرا بکند گمراه نمی شود، و در زحمت نمی افتد، و کسیکه از ذکر من اعراض کند زندگی او سخت گردد، و او را در روز قیامت کور بر می انگیزیم. می گوید خدایا من در دنیا بینا بودم چرا مرا کور برانگیختی؟! می گوئیم وقتی معجزات ما برای تو آمد آنها را فراموش کردی همچنان تو امروز فراموش می شود!).

خداوند از زبان اهل آتش می فرماید: ﴿كُلَّمَا أَلْفِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾﴾ (المملك: ۸ - ۹). (هر بار که دسته ای از کفار به جهنم انداخته می شوند پاسبانان دوزخ از ایشان می پرسند: آیا برای شما رسولی نیامد تا از این عذاب بترسانند؟ می گویند: بلی آمد و او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است و شما در گمراهی بزرگی هستید).

و نیز می فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ رُمًّا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾﴾ (الزمر: ۷۱). (و کفار دسته دسته به جهنم رانده می شوند و وقتی بدان جا رسیدند درهائش باز می گردد و پاسبانان دوزخ به کفار می گویند: آیا برای شما رسولانی از خودتان نیامد تا آیات خداوند را بر شما تلاوت کند و شما را از ملاقات این روز بترسانند؟ گفتند: بلی آمد لکن کلمه عذاب بر کفار واجب شده بود).

و نیز خداوند می فرماید: ﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا لِيَمَسَّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ (الأنعام: ۴۸ - ۴۹). (و پیغمبران را جز برای بشارت ثواب و ترسانیدن از عذاب نمی فرستیم. پس آنکه ایمان بیاورد و خود را اصلاح کند ترسی بر او نیست و محزون نمی گردد، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به علت فسقشان دچار عذاب می گردند).

و نیز خداوند می فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ ۖ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ

وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضِصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴿١٦٥﴾. (النساء: ۱۶۳ - ۱۶۵). (همچنان که بر نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، بر تو نیز، ای محمد وحی فرستادیم، به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اولاد او و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و وحی فرستادیم و به داود زبور را دادیم، رسولانی که پیش از این سرگذشتشان را بر تو نقل کردیم و رسولانی که نیز قصه آنها را بر تو نقل نکرده ایم و خداوند متعال با موسی تکلم فرمود. برای اینکه مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند (یعنی خود را بی خبر از اوضاع در آخر کار قلمداد نکنند) رسولان بشارت دهنده و ترساننده ای فرستادیم.)

نظیر این آیات در قرآن بسیار است که خداوند متعال بیان حال مکذبین رسل را نموده است که بواسطه تکذیب رسل هلاک شدند، و آیات دیگری هم دلیل بر اینست که خداوند در همه حال یار و پشتیبان پیغمبران خود بوده است. چنانکه می فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كُفْمُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّا جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ ﴿١٧٣﴾﴾. (الصافات: ۱۷۱ - ۱۷۳). (محققاً کلمه ما به بندگان پیغمبر ما: که آنان منصور خواهند شد و لشکر ما غلبه خواهد کرد، در علم ازلی ما گذشت). ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿٥١﴾﴾. (غافر: ۵۱). (ما پیغمبران خود و مؤمنین را در حیات دنیا و روز آخرت کمک می کنیم).

در آیات دیگر خداوند به صراحت امر به اطاعت پیغمبران فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿٦٤﴾﴾. (النساء: ۶۴). (پیغمبری را

نفرستادیم جز برای اینکه به اذن خدا اطاعت شود). ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: ۸۰). کسی که پیغمبر را اطاعت کند خدا را پیروی کرده است. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱). (بگو، ای محمد، اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد). ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (الأعراف: ۱۵۷). (آنان که بر رسول خدا ایمان آوردند و او را توقیر و تعظیم و بر ضد دشمنانش کمک کردند و نوری را که به او نازل شده بود (قرآن) پیروی نمودند، آنان رستگارند). ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (الأحزاب: ۲۱). (برای کسانی که امیدوار به لقای خدا و روز بازپسین هستند و همیشه بیاد خدا هستند در کار رسول خدا اقتدای پسندیده و خوبی است)، یعنی از هر حیث اقتدای به او سزاوار است.

ولی اگر مراد از واسطه این باشد که انبیاء و رسل را واسطه و وسیله برای جلب نفع یا دفع ضرر قرار بدهی مثل اینکه بگوئی انبیاء واسطه در رزق، واسطه در حیات و واسطه در شفای مرضند، و بعد از این وسایط حاجت که غیر خدا را ولی قرار داده و به توسط او جلب یا دفع ضرر کرده‌ای.

خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (السجدة: ۴). (خدائی که آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید و بعد بر عرش استوی کرد، جز او شما را ولی و شفיעی نیست. آیا متذکر نمی‌شوید؟).

نیز می فرماید: ﴿ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾ ﴾ (الاسراء: ۵۶ - ۵۷). (بگو آنان را که جز از خدا، خداوندشان می پنداشتید، بخوانید؛ آنان قادر به ازاله ضرری از شما یا تحویل آن نمی باشند. آنهایی که عبادتشان می کنید نیز وسیله تقرب به خدا می جویند که کدام از اینها نزدیکتر است و امید به رحمت خدا دارند و از عذابش می ترسند و محققاً عذاب خدای تو حذر کردنی است).

نیز می فرماید: ﴿ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا يَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ﴿٢٣﴾ ﴾ (بگو آنان را که جز از خدا خداوندشان پنداشتید بخوانید، آنان در آسمانها و زمین به اندازه ذره‌ای مالک چیزی نیستند، آنان را در آسمانها و زمین مشارکتی با خدا نیست و معاونتی به او نمی کنند در نزد خداوند متعال شافع نمی گردند. مگر برای کسانی که اذن بدهد مفید شود تا دفع فزع از دلها ایشان نماید). سبب نزول این آیه این بود که گروهی در کشف کربات و دفع بلیات مسیح و ملائکه را می خواندند و از آنان یاری می خواستند. خداوند در جواب این گروه می فرماید که ملائکه و انبیاء قادر بزائل کردن ضرر و تغییر در آن نیستند.

و نیز می فرماید: ﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكُتُبَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا أَيُّكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾ ﴾ (آل عمران: ۷۹ - ۸۰). (بشری را سزاوار نیست که

خداوند به او کتاب و حکم و نبوت مرحمت فرماید و او به مردم بگوید بنده من باشید و مرا غیر از خدا پرستید لکن بگوید در علم و عمل کامل باشید، زیرا که شما متعلمین و دارسین کتابید و شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان قرار دهید آیا بعد از اسلام شما را به کفر امر می کند؟).

پس هر که انبیاء و ملائکه و ائمه هدی را واسطه قرار داده از آنها رزق و حیات و توکل بر آنها کند و از آنان جلب منفعت و دفع مضرت بخواهد، مانند آمرزش گناه و رفع بدبختیها و سد حاجات و دفعت فقر و فاقه، این شخص بنص قرآن کریم و اجماع امت سید المرسلین علیهم السلام کافر است.

خداوند می فرماید: ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ

مِّنْ دُونِهِۦ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾. (الأنبياء: ۲۶ - ۲۹).

(بعضی گفتند خداوند فرزندی از ملائکه اتخاذ کرد خداوند از این منزّه است، بلکه ملائکه بندگان مکرم او هستند و در کلام بر خداوند متعال پیشی نمی گیرید و بر طبق امر او رفتار می کنند، خداوند آنچه را که در پیش رو و پس سر ایشان است می داند، فقط برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می کند، و از ترس او می لرزند و اگر یکی از آنان بگوید من جز او خداوندی هستم جزای او را جهنم می دهیم. ظالمان را چنین مجازات می کنیم).

نیز می فرماید: ﴿ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾. (النساء:

۱۷۲). (مسیح و ملائکه مقرب از اینکه بنده خدا باشند استنکاف نمی کنند و هر

کس از عبادت او سرپچی کند و تکبر نماید، آنان را جمیعاً بسوی خود برای مجازات حشر می‌کند).

و نیز می‌فرماید: ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۸﴾ ﴿۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ وَخَرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿۹۳﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿۹۴﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿۹۵﴾ ۞

(مریم: ۸۸ - ۹۵). گفتند خداوند متعال فرزند ایجاد کرد. چه خبر بدی آوردید! ... به سبب این اسناد نزدیک شد آسمانها پاره، زمین شکافته و کوهها ویران گردد. شایسته مقام خداوند نیست که اولاد داشته باشد، زیرا همه آنچه در آسمانهاست بیش از بنده او نیستند، مقدار و عدد آنها را می‌داند و همگی در روز قیامت یکان یکان نزد او می‌آیند).

و نیز می‌فرماید: ﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونََاعِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ، وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾ ۞ (یونس: ۱۸). (آنان جز از خدا چیزهاییکه با آنان نه ضرر و نه نفعی می‌رساند عبادت می‌نمایند، و می‌گویند اینان شفاعت‌کنندگان ما در نزد خدایند. بگو آیا چیزی را که در آسمانها و زمین خداوند نمی‌داند به او خبر می‌دهند؟ خداوند از این شرک منزّه و برتر است).

نیز می‌فرمایند: ﴿ وَكَرَّمِن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرِضُّ ﴿۶۶﴾ ۞ (النجم: ۲۶). (و چقدر ملائکه در آسمانها هستند که شفاعت آنها اندک فائده‌ای نمی‌دهد! ... مگر بعد از آنکه خداوند به کسیکه می‌خواهد و از او راضی است اجازه دهد تا مورد شفاعت واقع شود).

و نیز می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ (یونس: ۱۰۷). (ای محمد اگر خداوند ضرری به تو رساند زائل کننده‌ای برای آن جز او نیست، و اگر اراده نیکی به تو کند کسی نمی تواند مانع بخشش کردن او بشود).

و نیز می فرماید: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (فاطر: ۲). (کسی نمی تواند جلو رحمتی را که خداوند به مردم می فرستد بگیرد، و آنچه را که از مردم می گیرد کسی جز او نمی تواند آنرا بفرستد و رها سازد).

ممکن است بگوئی انبیاء و اولیاء را واسطه قرار می دهیم، چنانکه وزراء واسطه میان پادشاه و رعیتند؟ یعنی همچنانکه وزراء حوائج مردم را به عرض شاه می رسانند و از پادشاه قضای حوائج ایشان را می خواهند، همچنین انبیاء و اولیاء نیز عرایض بندگان را بعرض خدا می رسانند و خداوند رزق و حیات و شفا و یاری و مال و جاه را بوسیله انبیاء ببنندگان مرحمت می کند. زیرا که انبیاء و اولیاء بدرگاه الهی نزدیک ترند همچنانکه وزیران به پادشاه نزدیک ترند و مردم دور از او، مردم باید به طرز ادب و تواضع حاجت خود را از وزراء و دربانان پادشاه بنخواهند و حاجت خواستن آنان از وزیران نافعتر از سؤال مستقیم از پادشاه هست.

اگر انبیاء و اولیاء را بدین نحو واسطه میان خلق و رب قرار بدهی محض کفر و شرک است، و جز با توبه نتوان خود را از ناپاکی آن نجات داد! ... ای بیچاره نادان! پادشاه جزئیات را نمی داند، از گوشه و کنار بی خبر است و آشنا به احوال رعیت نیست، پس باید کسی او را از حال ایشان مستحضر نماید.

ولی آیا خداوند عالم به همه جزئیات و قلوب مردم نیست: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ (البقرة: ۲۵۵). ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾ (الأنعام: ۵۹). آنچه را که در پیش رو و پس سر آنهاست می داند، و برگ‌گی از درختی نمی افتد مگر آنکه بدان آگاهست.

مردم از پادشاه و پادشاه از مردم دور است، ولی خداوند به بندگان از رگ گردن نزدیکتر است: ﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶). ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (البقرة: ۱۸۶). (اگر بندگان از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیک هستم، دعوت کنندگان را اجابت می کنم، پس آنان نیز اجابت دعا را از من بخواهند و به من ایمان بیاورند تا شاید نائل به رشد گردند).

وساطت وزیران در محضر پادشاه از سه قسم بیرون نیست:

اول: آنکه چون پادشاه واقف بجزئیات حال رعیت نیست، وزراء او را از این جزئیات آگاه می کنند، و وقتیکه پادشاه از اوضاع باخبر شد اقدام به اصلاح حال رعیت و برآوردن حاجت آنان می نماید.

اگر برای انبیاء و ساطتی از این نوع تصور کنی، نعوذ بالله حقتعالی را جاهل بحال بندگان دانسته‌ای و مسلماً این عقیده مخالف با اصول یکتا پرستی و توحید بوده و خود کفر صریح است.

دوم: آنکه چون پادشاه نمی تواند مستقیماً بکارهای رعیت رسیدگی کرده و از دشمنان دفاع نماید، بدین جهت محتاج به وسائط و اعوانی است که او را در تقویم امور مالک یاری کنند.

اگر انبیاء را بدین نحو قرار بدهی، مسلم و بدیهی است که کفر و شرک محض است، زیرا خداوند محتاج به معاون و ظهیری نیست: ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ (سبأ: ۲۲). خداوند می فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا﴾ (الإسراء: ۱۱۱). (بگو شکر خداوندی را سزااست که فرزندی اتخاذ نکرد، شریکی در ملک ندارد و برای خلاصی از ذلت محتاج دوست نمی باشد و برای او تکبیر بسزائی کن).

هر چه در عالم وجود از اسباب دیده می شود، خداوند متعال خالق و رب و مالک اوست پس حقتعالی غنی و بی نیاز است و ما سوی الله فقیر درگاه اویند، به خلاف ملوک که به خادم و لشگر و خشم محتاجند و اگر درست دقت کنی لشگر و خدم و وزیران با سلاطین شریک در ملک و فرمانفرمائی هستند. اما حقتعالی: ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (التغابن: ۱).

قسم سوم: اینست که تصور شود پادشاه بر رعیت احسان و رحمت نمی کند و محرکی خارجی لازمست که او را نصیحت و وعظ کند و پند دهد تا بواسطه وعظ او در پادشاه رهبتی از ستمکاری و رغبتی به نیکوکاری پیدا شود و مشفوع له را مورد عنایت شاهانه خود قرار دهد.

اگر وساطت انبیاء را به این نحو تصور کنی بطلانش محتاج ببران نیست و بدیهی است که این اعتقاد نیز کفر و شرک صریح است، زیرا که حقتعالی پروردگار موجوداتست و به بندگانش مهربان تر از مادر به طفل می باشد، همه چیزها تابع مشیت الهی است: ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن چگونه ممکنست خدای جهانیان رحمت شفقت نداشته و محتاج به پند دهنده باشد؟

﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يُقُوْلُوْنَ عَلُوًّا كَبِيْرًا﴾ (۴۳). (الإسراء: ۴۳). مگر آنکه از مقام محترم رسل و ائمه استدعا و خواهش و التماس دعا کنی، به این معنی در مقام رسل و ائمه عرض کنی: ای پیغمبر، ای امام؛ از تو می‌خواهم که دعا کنی در حق من که مریضم را خداوند شفا دهد یا مرا غنی کند، یا موفق به علم کند و غیر اینها؛ به این وجه شرک نخواهد شد، بلکه راه راست و درست است. و چون البته انبیاء و ائمه مستجاب‌الدعوه هستند و دعایشان در درگاه ربوبی مورد قبول است مسلماً حاجت برآورده خواهد شد، از خداوند متعال خواهانم که امت مرحومه را موفق به توحید گرداند، و دعای پیغمبر و ائمه را در حق همه مستجاب فرماید.

پس حاصل مطلب این شد که هر کس انبیاء و اولیاء را واسطه میان خدا و خلق، سنخ و سایطی که میان شاه و رعیت است قرار دهد، این شخص مشرک و خارج از دین حنیف اسلامی است.

خداوند تبارک و تعالی نصاری را به این نحو شرک مذمت فرموده:

﴿اتَّخَذُوْا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبٰنَهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا اُمْرُوْا اِلَّا لِيَعْبُدُوْا اِلٰهًا وَّاحِدًا اِلٰهًا لَا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾

﴿التوبة: ۳۱﴾ (احبار و علمای خود مسیح بن مریم را خداوندانی غیر از خدا گرفتند، در صورتی که امر شده بود فقط خدای واحد را پرستند جز او خداوندی بحق نیست، منزّه است از آنچه که شریک او می‌گردانند). ﴿اَمِّنْ﴾

﴿يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوْءَ﴾ (النمل: ۶۲). ﴿يَسْئَلُهُمْنَ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾

﴿الرَّحْمٰن: ۲۹﴾ (هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می‌کند، او هر روز شأنی دارد).

قرآن این تاج توحید را بر سر مردم گذارد و شرک و بت پرستی را از ریشه برانداخت تا اینکه جز از خدا نترسند و جز بر او توکل ننمایند.

خداوند می فرماید: ﴿فَلَا تَخْشَوْا الْنَّاسَ وَالْخَشْيَةَ لِلَّهِ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (المائدة: ۴۴). (از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به قیمت کمی نخرید).

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۷۵). (همانا شیطان دوستداران خود را می ترساند، از آنان نترسید و اگر ایمان آورده‌اید از من بترسید).

نیز می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ (التوبة: ۱۸). (مساجد خدا را کسی بر پا می کند که ایمان به خدا و روز آخرت داشته، اقامه نماز کند و زکات بدهد و جز از خدا نترسد).

و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيَحْشَ اللَّهَ وَيَتَّقَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (النور: ۵۲). (کسانی که اطاعت خدا و رسول او را بکنند و از خدا بترسند و از او بپرهیزند، آنان فائزاند^۱).

نیز می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ (التوبة: ۵۹). (اگر به آنچه خداوند و رسول او به آنان داده است راضی می شدند و می گفتند خدا برای ما کافی است به زودی خداوند از فضل خود و فرستاده او نیز که رسول اکرم است به ما خواهد داد). (مراد غنیمت است).

^۱ رستگارانند.

نیز می فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخِشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳). (مؤمنین کسانی هستند که وقتی مشرکین به آنان گفتند مردم بر ضد شما جمع شدند از آنان بترسید، گفتند: در حالیکه ایمانشان زیادتر شد: خداوند برای ما کافی است و وکیل خوبی است).

اگر بگوئی به جواز توسل به انبیاء و اولیاء در غیر امور هدایت و امور تکوینی مانند رزق و حیات و شفا و غیر اینها به این آیه مبارکه استدلال کرده اند که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة: ۳۵).

یعنی (ای مؤمنین از خدا بپرهیزید و در طلب وسیله تقرب به او باشید [و در راه او جهاد نمایید] شاید رستگار شوید) و ما که انبیاء و اولیاء را وسیله برای حاجات خود قرار می دهیم اطاعت امر خدا را می کنیم زیرا در این آیه مبارکه که امر اتخاذ وسیله شده است، پس استغاثه به انبیاء و اولیاء و صالحین و وسیله قرار دادن آنها میان خلق و حق در امور تکوینی مشروع و صحیح است. در جواب می گوئیم: مراد از طلب وسیله دست آویز قرار دادن علم و عمل برای نزدیکی به خداست زیرا که حقیقت زلفی و تقرب بخدا داشتن عقاید درست و اعمال نیک است پس باید علم و عمل را وسیله قرار داد. شخص رسل چنانکه ذکر شد واسطه در هدایتند و اطاعت آنان وسیله تقرب به خداست، هر که اطاعت پیغمبران را بکند و علم و عمل صالح داشته باشد به خدا نزدیک است و هر که عالمتر و به شریعت عاملتر باشد نزدیکی او به خدا بیشتر است، چنانکه نزدیکی متعلم به معلم آنست که کمالات معلم در او جلوه

کند، و هر چه شاگرد فاضلتر باشد و از استاد بیشتر استفاده کند به او نزدیکتر است. شاهد بر اینکه وسیله به معنی طاعت و عمل صالح است.

اولاً: نص مفسرین و لغویین است که وسیله را به معنی «ما یتوسل به من الطاعات والعلم». (یعنی آنچه طاعات و علم که بدانها توسل بکنند) تفسیر کرده‌اند و راغب اصفهانی در مفردات بدین معنی تصریح کرده است.

شاهد دوم: نص کتاب کریم است ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾﴾ (الإسراء: ٥٦ - ٥٧). قریش به قحط و غلا مبتلا شدند، خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر پیغمبرش فرستاد که ای محمد بگو: (آنان را که گمان می‌کردید خدایانند و حاجات شما را روا میدارند، بخوانید! ... ایشان قادر بزائل کردن سختی یعنی قحط و غلا از شما نیستند و تغییری هم نمی‌توانند در آن بدهند این خدایان که پرستششان می‌کنید (مراد عیسی و مریم و عزیر و ملائکه و جن‌ها هستند) اینان خود وسیله تقرب به خدا می‌جویند که کدام نزدیکتر است و امید به رحمت او می‌کنند و از عذاب او می‌ترسند و سزاوار است که از عذاب پروردگار تو حذر شود). یعنی اینان که مقربان درگان اله‌اند مانند مسیح و ملائکه و جن، توسل بحق سبحان می‌جویند و از او امید بخشش دارند.

پس معلوم شد که اینان مثل سایر بندگان بیم و امید دارند، و نباید از آنها کشف ضرر و حاجت خواست، و در نتیجه روشن می‌گردد که مراد از وسیله در آیه مبارکه که انبیاء و اولیاء نمی‌تواند باشد، زیرا خداوند در این آیه اخیر آن صفت را از ایشان سلب کرده است (به استدلالی که گذشت).

سیدالساجدین حضرت زین العابدین سلام الله علیه، در صحیفه سجادیه در دعای دفع مکر دشمنان چنین عرض می کند: «ووسیلتی إلیک التّوحید وذریعتی إئی لم أشرك بك شیئاً ولم أتخذ معک إلهاً». یعنی خدایا وسیله من به تو یکتاپرستی است و دست آویز من این است که چیزی را شریک تو نگرفتم و معبودی با تو اتخاذ نکردم.

پس از این آیه مبارکه و دعای صحیفه سجادیه و تحقیق مفسرین معلوم شد که وسیله به معنی شخص نبی یا ولی استعمال نشده، و شخص را نباید وسیله قرار داد، بلکه وسیله منحصر به علم و عمل صالح و اطاعت رسول است و نزدیک کننده عبد به رب عقاید صحیحه و اعمال فاضله است.

یکی از مصائب و بدبختی های مسلمانان بی اطلاع از مبانی دین اینست که در زمان پیغمبر ﷺ و هر یک از ائمه ها دین سلام الله علیهم اجمعین جماعتی از دروغگویان و زنادقه بر ایشان دروغ بستند و درباره پیغمبر ﷺ و اولیاء الله ﷺ صفت خدائی قائل شدند و خود را به پیغمبری معرفی می کردند، آن بزرگواران از ایشان بیزاری می جستند و بر آنها لعنت و نفرین می کردند.

غلات در اصل نه فرقه اند که همگی ببطلان شرایع قائلند. فرقه ای از ایشان می گویند که خداوند به صورت خلق ظاهر می شود، و از صورتی به صورتی منتقل می گردد و شناختن چنین خلقی موجب سقوط تکالیف است. فرقه دیگر می گویند که ائمه خالق و رازق و زنده کننده و میراننده هستند و مراد از نماز و روزه و زکات اشخاص خوبند، و مقصود از شراب و قمار و زنا مردمان بد می باشند، و هر کس اینها را شناخت تکلیف از او ساقط می شود.

ملاحظه کنید چگونه غلو در میان مسلمانان رواج پیدا کرد! ... و چیزی که در این قسمت محرک و دست آمیز عوام و جهال شد وجود صفات عالی و علم وافر بود که در پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ وجود داشت.

افتضاح این است که در حق امامزادگان و بعضی از ارادل خلق در حق مرشدان خود که سر تا پا جهل و نادانیند. نیز آثار ربوبیت و خالقیت و قضای حاجات و رفع کربات قائل شدند، و کار جهل و شرک به جایی رسید که صورت مرشد را در موقع ذکر و عبادت در نظر گرفتند و گفتند باید مخاطب «ایاک نعبد» را مرشد قرار دارد و حتی مرشد را سجده کردند و عبادت نمودند: نعوذ بالله من الضلال ومن حمق الأراذل والجهال.

ما در اینجا تنمیماً للكلام وتبصرة للأنام چند حدیث از «کشّی» که از علماء مهم امامیه است نقل می‌کنیم:

«عن أبي حمزة الثمالي قال علي بن الحسين سلام الله عليه: لعن الله من كذب علينا إني ذكرت عبد الله بن سبأ فقامت كل شعرة في جسدي، لقد ادعى أمراً عظيماً كان علي عليه السلام واللّه عبداً لله صالحاً أخو رسول الله ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ورسوله، وما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته.»

از ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند کسی را که به ما دروغ بندد! به خاطر من عبدالله سبأ یهودی آمد و تمام موی بدن من برخاست، خدا عبدالله را لعنت کند که امر مهمی را دعوی کرد والله علی علیه السلام بنده خدا بود و برادر رسول، او جز به اطاعت خدا و رسول او به بزرگی و کرامت نرسید، همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بکرامت و بزرگی جز به اطاعت خدا نرسید.

«عن هشام بن الحكم أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي ويأخذ كتب أصحابه، وكان أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يفسد فيها الكفر والزندقة ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبئوها في»

الشيعة فكلما كان في كتب أصحاب أبي من الغلو فذاك مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم».

در حدیث صحیح از هشام بن حکم روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مغیره بن سعید طریقه اش این بود که بر پدرم دروغ می بست و کتابهای اصحاب پدرم را می گرفت، اصحاب مغیره که در میان اصحاب پدرم پنهان بودند، به تزویر، کتابهای ایشان را می گرفتند و به مغیره می دادند، و او کفر و زندقه داخل آنها می کرد که آنها را میان شیعه شایع گردانند. پس هر چه در کتابهای پدرم از غلو هست همانست که مغیره بن سعید داخل کرده است.

«عن عبدالرحمن بن كثير قال أبو عبد الله عليه السلام يوماً لأصحابه لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن الله يهودية كان يختلف إليها منها السحر والشعبذة والمخاريق، إن المغيرة كذب على أبي عليه السلام فسلبه الله الإيمان، وإن قوماً كذبوا عليّ فوالله ما نحن إلا عبيد الذي خلقنا واصطفانا لا نقدر على ضرر ولا نفع، إن رحمتنا فبرحمته، وإن عدبنا فبذنوبنا، والله ما لنا على الله من حجة، ولا معنا من الله براءة، وإننا لميتون ومقبورون ومنتشرون ومبعوثون وموقوفون ومسئولون، ويلهم ما لهم، لعنهم الله، لقد آذوا الله، وآذوا رسوله في قبره، وأمير المؤمنين، وفاطمة، والحسن، والحسين، وعلي بن الحسين، ومحمد بن عليّ، إلى آخر الحديث».

نیز کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد است که: «آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود خدا مغیره و آن زن یهودی را، که با او آمد و شد داشت و از او سحر و شعبده می آموخت، لعنت کند! به پدرم دروغ می بست و خداوند ایمان را از او گرفت. قومی هستند که بر من دروغ می بندد، والله ما بنده خدائی بیش نیستیم، ما قدرت بر ضرر و نفع نداریم، اگر خدا بر ما رحم کند به

رحمت خود کرده است، و اگر ما را عذاب کند در ازای گناهان ماست: والله ما را حجتی نیست، و ما براءت آزادی از خدا نداریم، ما نیز می‌میریم و به قبر می‌رویم، و ما را از قبر بیرون می‌آورند و در صحرای قیامت می‌دارند و از ما سؤال می‌کنند، وای بر آنانیکه رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی بن حسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام را در قبر اذیت می‌کنند!».

عن ابن المغيرة قال كنت عند أبي الحسن علیه السلام أنا ويحيى بن عبدالله بن الحسن علیه السلام فقال يحيى «جعلت فداك إثمهم يزعمون أنك تعلم الغيب، فقال: سبحان الله ضع يدك على رأسي فوالله ما بقيت في جسدي شعرة ولا في رأسي إلا قامت، ثم قال: لا والله هي إلا رواية عن رسول الله ﷺ».

نیز کسی بسند صحیح روایت می‌کند که من با یحیی بن عبدالله بن حسن نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم، یحیی گفت: «فدایت شوم، این جماعت گمان می‌کنند تو غیب میدانی» حضرت فرمود: «سبحان الله، سبحان الله! دست بر سر من بگذار والله در تن و سرم مویی که برنخواسته باشد نماند!» و فرمود: «والله اینکه ما می‌دانیم جز به روایت از رسول ﷺ نیست! ...».

عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبدالله إثمهم يقولون تعلم قطر المطر وعدد التّجوم وورق الشّجر ووزن ما في البحر وعدد التّراب، فرفع يده إلى السّماء وقال سبحان الله سبحان الله، لا والله ما يعلم هذا إلا الله».

و نیز کسی بسند صحیح از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که این جماعت می‌گویند شما به قطره‌های باران و عدد ستارگان و برگ درختان و آنچه در دریاهاست عالم هستید! ... آن حضرت سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله! سبحان الله! والله این را کسی جز خدا نمی‌داند! ...».

دیگر از اقسام شرک اصغر ریاء است

خداوند می فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿۶﴾. (الماعون: ۴ - ۶). (وای بر نمازگذاران که در نماز خود مسامحه و سهل انگاری می کنند و کسانی که ریا می کنند و طاعت خود را به جهت ثنا یا فایده دیگر از فواید دنیا به جای می آورند).

حق متعال در مقام مذمت جمع ریاکار می فرماید: ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا

يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۱۴۲). (النساء: ۱۴۲). (اعمال خود را می نمایانند و یاد نمی کنند خدا را مگر اندکی).

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ،

قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَازَ الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرَاوُونَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمُ الْجِزَا».

بدترین چیزی که بر شما از آن می ترسم شرک اصغر است، عرض کردند

که شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاست، وقتی که خداوند روز بازپسین

کردارهای بندگان را جزا می دهد می فرماید: شما ای اهل ریا بروید نزد کسانی

که برای آنها ریا می کردید در دنیا ببینید آیا جزای شما نزد آنها است یا نه؟

ریاء مشتق از رؤیت است و مراد از ریا طلب منزلت و اعتبار است در

دلای مردم به نشان دادن خصلتهای نیکو از قبیل عبادات و عادات و یا آثاریکه

دلالت بر صفات نیک کند، و مراد از آن آنست که فعل خیر نباشد، ولیکن از آن

پی به امور خیر توان برد، مثل اظهار ضعف و بیچارگی به جهت آنکه بفهماند

کم خوراکی را، یا بیداری شب، و یا در راه رفتن متمادت باشد، یعنی خود را به

مردگی و بیحالی بزند، و یا لباسی کثیف در بر کند، و امثال آن که این سنخ از اعمال کاشف از زهد و اعراض از دنیا است نزد عامه نادان.

ریا در عبادت از گناهان بزرگ و صاحب آن مغضوب پروردگار و ممنوع از رسیدن به سعادت است، علاوه بر آن موجب بطلان عبادت است، خواه در اصل عبادت باشد، یا در وصف لازم آن، و در بطلان عبادت ریاکار فرقی نیست قصدش ریاء محض باشد، و هیچ نیت قربت نداشته باشد، یا اینکه هر دو با هم منظم باشد، و بالاشتراک باعث بر عمل باشند، بلکه اگر قصد قربت هم راجع باشد، و شایبه از ریاء در آن باشد باز عبادت فاسد است، و صاحب آن از عهده تکلیف خود برنیامده است، بلکه حال او بدتر از کسی که عبادت را ترک نموده باشد.

کلید دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز
اگر جز به حق می رود جاده‌ات در آتش فشانند سجاده‌ات
و همچنین فرقی نیست در فساد عبادت به قصد ریا، میان آنکه در ابتدای عبادت باشد، یا در اثناء عارض شود.

اشک ریای زاهدان ریخت به خانه خدا قبحه به مسجد آورد طفل حرامزاده را
یک قسم از ریا جایز است، و آن ریای در معاصی است، به این معنی که گناهان خود را از مردم پنهان کردن، و کراهت از اطلاع آنان داشتن است، و این قسم از ریا جایز بلکه اظهار معاصی قبیح و حرام است، و آنچه گفته‌اند که مقتضای اخلاص آنست که باطن انسانی طوری باشد که در ظهور آن قبحی نباشد، و اینست معنی آنچه یکی از اکابر گفته که بر تو باد به عمل علانیه، یعنی علمی که چون ظاهر گردد شرخ و خجالت نداشته باشی، این مرتبه از فضیلت مقامیست بس ارجمند، هر کس به این منزل نمی‌رسد، مگر معصومین و کمی از

برگزیدگان محفل قرب رب العالمین، سایر اشخاص از گناهان ظاهری و باطنی خالی نمی‌باشد، به خصوص از افکار باطله و وساوس شیطنیه و آرزوهای دورغ، که حقتعالی بر همه مطلع و تمامی آن از مردم پنهانست، پس کوشش در پنهان کردن واجب و اظهارش حرام است:

از رسول اکرم روایت شده هر که مرتکب چیزی از اعمال ناشایسته گردد بپوشاند آنرا از مردمان تا خدا نیز او را بپوشاند. «اللهم إني أعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة، وأعوذ بوجهك الكريم وسلطانك العظيم وعزتك التي لا ترام، وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة، ومن شر الأوجاع كلها، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».

در بیان اینکه شفاعت برای کسی نافع است که خداوند از او راضی باشد

مسئله شفاعت یکی از مسائله مهمه دینی است و از مسلمات دین مبین اسلام است اما در کیفیت و چگونگی آن در میان فرق اسلام اختلاف وجود دارد: جمهور اشاعره و امامیه از برای پیغمبر ﷺ در اسقاط عقاب از اهل عقاب اثبات شفاعت کرده‌اند.

ولی معتزله گفتند که شفاعت پیغمبر ﷺ تأثیر در اسقاط عقاب ندارد بلکه در ایصال ثواب به اهل ثواب مؤثر است. به بیان واضحتر با شفاعت پیغمبر ﷺ گناهکار مورد عفو واقع نخواهد شد، ولیکن ثوابکار به شفاعت پیغمبر ﷺ بر علو رتبه و منزلتش افزوده خواهد شد.

ادله فریقین در کتب کلامیه مسطور است. از بیان اختلاف معلوم شد که مسئله شفاعت مسلم فرق است، و اختلاف در کیفیت و حقیقت شفاعت است. ما پیش از همه چیز مراجعه به قرآن می‌کنیم تا ببینیم درباره شفاعت چه می‌گوید. در قران آیاتی هست که مطلقاً و صریحاً شفاعت را رد می‌کند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ سُوءُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾﴾ (الأعراف: ٥٣). (کفار منتظر ظهور و عاقبت آیات خدا می‌گردند تا ببینند آنچه خداوند در کتاب از ثواب و عقاب وعده کرده است واقع می‌شود یا نه. عاقبت کار ظاهر شود (روز قیامت) آنانکه قبلاً این را فراموش کرده بودند. می‌گویند رسولان خدای ما بر حق بودند! آیا کسی هست که برای ما شفاعت کند؟ و یا بدنیا بر گردانده می‌شویم تا اعمالی غیر از آنها که کرده بودیم به جا آوریم؟ آنان نفسهای خود را دچار خسران کرده‌اند! و بتهایشان نیز، که شرکت با خدا را با آنان افترا زده بودند، از آنان گم شده‌اند! ...).

﴿ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿٩٧﴾ اِذْ سُوِيْكُمْ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٩٨﴾ وَمَا اَضَلَّنَا اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ ﴿٩٩﴾

فَمَا لَنَا مِنْ شٰفِعِيْنَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صٰدِقٍ حَمِيْمٍ ﴿١٠١﴾ (الشعراء: ۹۷ - ۱۰۱). (در جهنم مشرکین به معبودهای خود خطاب می کنند که: قسم به خدا در مساوی گرفتن شما با رب العالمین جز در گمراهی آشکاری نبودیم. ما را مجرمین گمراه کردند. برای ما شفاعت کننده و دوست دلسوزی نیست! ...).

﴿ وَكَانَ كَذِبًا يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتّٰى اَتْنَا الْيَقِيْنَ ﴿٤٧﴾ فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشّٰفِعِيْنَ ﴿٤٨﴾

(المدثر: ۴۶ - ۴۸). (ما روز قیامت را تکذیب می کردیم تا اینکه مرگ برای ما آمد! اگر ملائکه و رسل و صالحین در روز قیامت برای آنان شفاعت بکنند، شفاعتشان فائده نمی دهد!).

﴿ وَاَنْذِرْ بِهٖ الَّذِيْنَ يَخٰفُوْنَ اَنْ يُحْشَرُوْا اِلٰى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ وٰلِيٌّ وَلَا شٰفِعٌ ﴿٥١﴾

(الأنعام: ۵۱). (آن کسانی را که از حشر به سوی خدا می ترسند بترسان، برای آنان جز او ولی و شفیع نیست!).

﴿ وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنََهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهٖۤ اَنْ

تُبْسَلَ نَفْسٌۭ يَّمَّا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وٰلِيٌّ وَلَا شٰفِعٌ ﴿٧٠﴾ (الأنعام: ۷۰). (ترک کن کسانی را که دین خود را لهو و لعب کردند و مغرور به حیات دنیا شدند! و با قرآن به آنان یادآوری کن تا نفسی به سبب گناهان خود بهلاک تسلیم نشود، برای او جز خدا ولی و شفیع نیست!).

﴿ وَيَوْمَ تَقُوْمُ السّٰعَةُ يُعْلَسُ الْمُجْرِمُوْنَ ﴿١٢﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَآئِهِمْ شٰفِعُوْا وَكَانُوْا

بِشُرَكَآئِهِمْ كٰفِرِيْنَ ﴿١٣﴾ (الروم: ۱۲ - ۱۳). (روزیکه قیامت می شود، گناهکاران خاموش و ناامید می گردند و برای ایشان از شرکائی که به خدا نسبت داده بودند شفیعانی پیدا نمی شوند و به آنان کافر می گردند!).

﴿ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ﴾ (الزمر: ۴۳). (آیا غیر از خدای شفیعانی اتخاذ کردند؟). ﴿ قُلْ أَوْلَوْكَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴾ (۴۳). (الزمر: ۴۳). (بگو آنان که چیزی از دستشان بر نمی آید و عقل ندارند! چگونه می توانند شفاعت کنند؟). ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ (۴۴). (الزمر: ۴۴). (بگو شفاعت مخصوص خداست، مالک آسمانها و زمین است و همگی به طرف او رجوع می کنید!).

﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾ (البقرة: ۴۸). (بپرهیزید از روزیکه نفسی برای نفس دیگری نخواهد توانست چیزی بپردازد، و از او فدیهای پذیرفته نخواهد شد، و برای او شفاعتی فائده نخواهد داد، و به آنان کمکی نخواهد شد!).

﴿ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾ (البقرة: ۲۵۴). (ای کسانی که ایمان آورده اید از آنچه که بر شما روزی کرده ایم قبل از اینکه روزیکه در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست بیاید صدقه دهید، کافران ظالمانند).

﴿ ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِنْ يُرِدِنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنقِدُونَ ﴾ (یس: ۲۳). (آیا جز از خدا چیز دیگری را معبود اتخاذ کنیم که اگر خداوند اراده ضرری به من کند شفاعت آنان چیزی از من دفع نکند و نتواند مرا نجات دهد؟!).

﴿ وَكَرَّمْنَا فِي السَّمَوَاتِ لَأُتَعْنَى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ﴾ (النجم: ۲۶). (و چقدر فرشتگان که در آسمانها هستند و شفاعت آنها چیزی را دفع نمی کند!).

و آیات دیگری هم هستند که شفاعت را ثابت می‌کند ولی به شرط رضایت خداوند از مشفوع له و اذن او به شفاعت کننده مانند:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقرة: ۲۵۵). (اگر اذن او نباشد کیست که در نزد او شفاعت کند؟).

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (یونس: ۳). (پروردگار شما خداوندیست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و بعد بر عرش قرار گرفت، همه کارها را او اداره می‌کند. اگر اذن او نباشد شفاعت کننده‌ای برای کسی نیست خداوند شما چنین است او را پرستش کنید آیا متذکر نمی‌شوید؟ ...).

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه: ۱۰۹). (در آنروز مادامیکه خدای متعال اذن ندهد و از شفاعت او را راضی نشود. شفاعتی فائده نمی‌دهد).

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (سبا: ۲۳). (در نزد خداوند شفاعتی نافع نمی‌گیرد، مگر برای کسانی که اذن بدهد مفید شود).

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم: ۸۷). (در آن روز فقط کسی که عهدی نزد خداوند متعال داشته باشد - یعنی مأذون باشد - می‌تواند شفاعت بکند).

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف: ۸۶). (آنهایی که غیر از خدا عبادتشان می‌کنند، قادر به شفاعت نیستند. فقط برای کسانی که علم بوحدانیت خدا داشته و با آن شهادت می‌دهند می‌توان شفاعت کرد).

نتیجه گرفتن از آیات بالا و تحقیق در مسئله شفاعت محتاج به مقدمه ایست: یکی از تعلیمات عالی و مسلم اسلام این است که انسان باید به غیر از حقتعالی متکی به کسی نباشد، و غیر از او موجودی را مؤثر نداند، و چون از جهت دیگر در سعادت مادی و معنوی انسان گرو بند اعمالش هست: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (المدثر: ۳۸). (هر کسی در گرو عمل خویش است). پس باید با توکل و اتکاء به حق تحصیل اعمال نیک و افعال پسندیده و طی مراحل ترقی و تکامل کرد:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (الإسراء: ۷). (هر نیک و بدی که کردید به خودتان برمی گردد)، انسان فرزندش عملش است، عمل و کردار نیک با تسلیم شدن به حق اصل سعادت و رستگاریست: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقرة: ۱۱۲). (آری کسی که خود را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد مزد خود را نزد پروردگارش می یابد و ترس و غمی ندارد).

نجات از بدبختی ها و نکبات فقط بوسیله عمل صالح میسر است و تردّ ایلیکم (اعمال شما به خودتان برمی گردد) خداوند می فرماید: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (النساء: ۱۲۳).

در شأن نزول این آیه چنین ذکر کرده اند که مسلمانان با اهل کتاب مجادله و مخاصمه کردند و بر ضد یکدیگر استدلال نمودند اهل کتاب به مسلمین گفتند ما از شما بهتر و بالاتر و [به] خداوند نزدیکتریم چون پیغمبر و کتاب ما

پیش از پیغمبر و کتاب شما بود، مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم چون پیغمبر ما بهترین پیغمبران و خاتم انبیاء است و شرع ما ناسخ شرایع می‌باشد، این آیه مبارکه نازل گردید.

یعنی آنچه خداوند از ثواب و اجر برای مؤمنین وعده فرموده با آرزوی شما یافت نخواهد شد (و صرف اینکه ما امت خیرالمرسلین یا شیعه امیرالمؤمنین هستیم کافی نمی‌باشد) و همچنین با آرزوی اهل کتاب نخواهد بود که می‌گویند: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ (البقرة: ۱۱۱). (هرگز داخل نمی‌شود بهشت را مگر کسیکه یهودی یا نصرانی باشد). خلاصه هیچ کاری با آرزو درست نخواهد شد بلکه سعادت اخروی موكول بعلم و عمل صالح است.

با آرزو و هوس بر نیاید این معنی به آب دیده و خون جگر تواند بود هر کس کار بد بکند جزاء داده خواهد شد و جز خداوند ناصر و ولیی نمی‌یابد.

قیامت که بازار مینو نهند	منازل به اعمال نیکو دهند
بضاعت به چندان که آری بری	اگر مفلسی شرمساری بری
کسی را که حسن عمل بیشتر	بدرگاه حق منزلت پیشتر

سعدی

در حدیث شریف از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله ﷺ يا بني هاشم يا بني عبدالمطلب إني رسول الله إليكم وإني شفيق عليكم وإن لي عملي ولكل رجل منكم عمله ولا تقولوا إن محمداً متناً وسندخل مدخله فلا والله! ... ما أوليائي منكم ولا من غيركم يا بني عبدالمطلب إلا المتقون! الا فلا أعركم يوم القيامة تأتون تحملون الدنيا على

ظهورکم و یأتون الناس یحملون الآخرة، ألا انی قد أعدرت إلیکم فی ما بینی و بینکم و فی ما بینی و بین الله عزّ وجلّ اسمه فیکم».

رسول خدا ﷺ فرمود: «ای بنی هاشم ای بنی عبدالمطلب من رسول خدا بر شما هستم، و بر شما مهربانم همانا برای من عمل من است و هر مردی از شما نیز عمل خود را دارد، نگوئید که محمد از ماست و بدان جائیکه که او داخل شود ما نیز داخل خواهیم شد، نه قسم به خدا اولیای من از شما و غیر شما فقط کسانی هستند که از خدا پرهیزند. هان نشناسم شما را در روز قیامت در حالیکه دنیا را در پشتتان حمل می‌کنید و دیگران آخرت را. آگاه باشید من در آنچه میان من و شما و میان شما و خداوند است معذور هستم و رفع تکلیف از خود نمودم».

البته کسیکه از جانب خداوند مبعوث برای تربیت مردم بود می‌بایست همین طریقه را داشته باشد که مردم مرا دعوت به عمل کند و سعادت شقاوت را نتیجه مستقیم اعمال مردم قرار دهد.

اکنون ببینیم شفاعت چیست، شفاعت سؤال از گذشتن گناه گناهکار است، و در اصطلاح دینی عبارتست از سؤال بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصیت‌کاران، این اعتقاد که ضرر بسیار به اهل دیانات وارده آورده، تحریفی است از تعلیمات کاهنان که برای اینکه نزد مردم شأنی داشته باشند این معنی را درست کردند، و این مقام را برای خود قائل شدند.

این همان شفاعت شرکیه است که مشرکین قائل بودند چنانکه در نزد عامه و جاهلین امت معروف است که می‌گویند العیاذ بالله پیغمبر ﷺ و ائمه العلیّه فرمود که ای گناهکاران امت شما با ما محبت داشته باشید و ما شما را فردای قیامت شفاعت می‌کنیم.

این معنی با دعوت انبیاء مخالف، و با اصول اسلام ضد، و با قوانین تعلیم و تربیت منافی است، و لازم میاید که بعث رسل لغو و بیهوده گردد، و بدان ماند که بطفلی: بگوئی در مدرسه باید درس بخوانی ولی اگر هم نخواندی از معلم نترس من میایم و وساطت می کنم.

آیا می شود تصور کرد که پیغمبر اکرم ﷺ نواحی و اوامری از طرف خداوند بیاورد و بگوید باید اوامر را بجای آوری و نواهی را ترک کنی ولی اگر چنین نکردی من از شما شفاعت می کنم.

این مخالفت تربیت و منافی با بعث رسل است. اسلام هر سبب را قطع کرده و وسیله فوز و رستگاری را فقط عمل نیک قرار داده است. شفاعت به این معنی علاوه بر اینکه مردم را مغرور می کند، شرک محض را نیز متضمن است.

اما شفاعتی که کتاب و سنت ثابت می کند، شفاعتی است که به اذن خدا برای کسی که موحد بوده و رضایت خدا را جلب کرده باشد، صادر شود. به عبارت روشن تر باید موحد بود و شرکاء و شفیعانی به این معنی که ذکر شد از برای خدا قائل نگردید تا پیغمبر به اذن خدا از شخص شفاعت کند.

از رسول اکرم ﷺ سؤال شد که یا رسول الله ﷺ سزاوارترین مردم به شفاعت تو کیست فرمود سزاوارترین مردم به شفاعت من کسی است که از صمیم قلب لا اله الا الله بگوید.

پس حضرت محمد ﷺ بزرگترین اسباب نیل به شفاعت را تجرید توحید قرار داد و این درست برعکس چیز است که مشرکین می گویند: وقتی نائل به شفاعت می گردی که انبیاء را شفیع بگیری و غیر از خدا به آنان هم موالات داشته باشی.

به بیان واضح تر عقیده شرکیه در شفاعت همین اعتقادیست که عوام دارند، که انبیاء و اولیاء را عبادت می کنند و در مقابلشان خضوع و خشوع و در مجالس عزاداری ایشان گریه و زاری می نمایند، و محبتشان را در دل جایگزین می کنند، و در عوض هزاران عمل فاسد از ایشان بروز می کند، و خیال می کنند فردای قیامت مورد شفاعت آنان واقع می شوند، این عقیده مشرکین است که به هیچ وجه اتکاء بعمل صالح نداشتند.

و از نادانیهای عوام یکی هم اینست که می گویند: اگر نبی و امام را دوست بداری و شفیع قرار دهی مورد عفو و مرحمت خدا واقع خواهی گردید، چنانکه اگر رابطه و محبت با مقربین پادشاه داشته باشی و آنان را شفیع قرار دهی مورد لطف و مرحمت واقع خواهی شد! نمی دانند که شفاعت بدون اذن خدا محالست: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقرة: ۲۵۵). و بعد از اذن خداوند پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از کسی شفاعت می کنند که خداوند از او راضی باشد: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸). [و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند راضی باشد].

اگر خدای نباشد ز بنده ای خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

سعدی

خلاصه برای نجات یافتن از عقاید شرکیه راجع به شفاعت باید سه اصل را در نظر گرفت: اولاً: شفاعت بدون اذن خدا محالست، ثانیاً: خداوند اذن شفاعت نمی دهد مگر آنکه قولاً و عملاً از شخص مشفوع له راضی باشد. ثالثاً: قول و عملی که راضی کننده خداست توحید مجرد از عقاید شرکیه و متابعت رسول و سنت سنیه اوست.

پس اگر شرایط بالا جمع نشود شفاعت شافعی بی فایده است.

گر همیخواهی ز کس چیزی مخواه
جنت المأوی و دیدار خدا
مثنوی

گفت پیغمبر که جنت از اله
چون نخواهی تو شفیعم مر تو را

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

در معنی و حقیقت سببیت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه مشرکین به مسبب‌الاسباب

خداوند تبارک و تعالی در آفرینش موجودات منتهای مرتبه اتقان و حکمت را در نظر گرفته و بنا به مقتضای حکمت برای هر موجودی سببی قرار داده که بدون آن سبب ممکن نیست در ملکش موجودی پیراهن هستی بر تن پوشد. شخص مسلم قرآنی هیچوقت منکر اسباب نیست زیرا قرآن تصریح به اسباب کرده است: ﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾ (البقرة: ۱۶۴). پس هر چیزی سببی دارد و بدون سبب نظام عالم منظم نخواهد گردید: «أبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا». و پایه آفرینش بر روی این سنت است: ﴿وَلَا يَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ (الاسراء: ۷۷). (و هرگز نیایی مر سنت خدای را تبدیلی)، لکن باید دانست:

اولاً: اسباب عالم علیت تام و فاعلیت حقیقی برای مسببات ندارند، هر سببی که می‌بینی مقتضی و معد است و فرق میان علت و معد اینست که علت اعطای هستی و وجود می‌کند، یعنی وقتی علت پیدا شد مسلماً معلول موجود می‌گیرد، و به رفتن و نیست شدن علت معلول معدوم و نیست می‌شود، اما معد آنستکه به وجودش معلول موجود نمی‌شود، و به عدمش معدوم نمی‌گردد، مثل وجود پدر برای پسر: وجود پدر علت نامه در پیدایش پسر نیست، بلکه باید شرایط دیگر هم جمع بشود مانند بودن مادر، و سلامت نطفه پدر، و رحم مادر، و نبودن موانع دیگر، و پیدایش شرایطی مانند هوا و آب و مواد غذایی که مادر باید بخورد، وقتی که این شرایط موجود و موانع مفقود گردید، اولاد پیدا می‌شود. پس پدر علت تامه نیست بلکه سبب و معد است و به رفتن پدر نیز پسر معدوم نمی‌شود: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ﴾ (۵۸) ﴿أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ (۵۹).

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴾ ۶۳ ﴿ أَمْ نَزَعْنَا زُرْعَتَهُمْ ۖ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴾ ۶۴ ﴿ أَفَرَأَيْتُمْ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴾ ۶۸ ﴿ أَمْ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَزْنِ ۖ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴾ ۶۹ ﴿ أَفَرَأَيْتُمْ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴾ ۷۱ ﴿ أَمْ أَنْشَأْنَاهُمْ شَجَرَتَهَا ۖ أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴾ ۷۲ ﴿ (الواقعة: ۵۸ - ۷۲).

آیا نطفه را که مبدل به انسان می گردد شما خلق کردید یا ما خالق آن هستیم؟ ... آیا رویاننده آنچه می کارید شما هستید یا ما رویاننده آن هستیم، آیا آبی که می خورید شما از ابر سفید نازل کردید یا ما نازل کننده آن هستیم؟ ... آیا چوب آتشی را که روشن می کنید شما ایجاد کردید یا ما موجد آن هستیم؟ علت حقیقی خداوند است و اگر توجهش را از عالم بردارد عالم به نیستی ازلی خود برمی گردد: ﴿ لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ ﴾ (البقرة: ۲۵۵).

پس بنابراین سبب معین، استقلال در حصول مطلوب ندارد، بلکه باید ضم اسباب دیگر شود، و رفع موانع هم بشود تا مطلوب حاصل گردد. شخص موحد نباید اسباب را مستقل بداند، و نباید هم تعطیل در اسباب روا دارد بلکه باید با تمسک به اسباب مسبب الاسباب را کارگزار بداند، فرق است میان تعطیل اسباب و خلع اسباب. موحد خلع اسباب می کند و خداوند را مسبب الاسباب می داند و به قدر مقدور هم تهیه اسباب می کند. اما مشرک چشم به سبب دارد و مسبب را فراموش می کند، خداوند تبارک و تعالی اسباب را چنان متقن خلق فرموده که مردم چشم از مسبب الاسباب پوشیده اند. پس اینکه در قرآن در بعضی آیات اثبات سبب می کند، و در بعضی دیگر نفی سبب، اشاره به این معنی است که اسباب مستقل نیستند.

مردم علاوه بر شرکهاییکه دارند مبتلا به شرکت سبب نیز می باشند، و هر سبب ضعیف را قاضی الحاجات می دانند.

از سبب سازیت من سودائیم وز سبب سوزیت سوسفطائیم

دیده‌ای خواهیم سبب سوراخ کن
تا سبب را بر کند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لا مکان
هرزه بیند جهد و اکساب دکان
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط را اثر
ثانیاً: میان سبب و مسبب مناسب خاصی است و هر چیزی سبب هر چیزی
نمی‌شود.

باید خصوصیتی میان علت و معلول و سبب و مسبب باشد. اگر قائل به
خصوصیت و مناسبت میان سبب و مسبب نشویم حرج و مرج در علل و
معلولات لازم می‌آید که هر چیز باید بدون مناسبت علت چیزی شود. و
بواسطه این رابطه خاص در میان موجودات است که انسان می‌تواند علم به
موجودات پیدا کند و تحقیق حقایق نماید، وقتی ربط و مناسبت میان اشیاء
نباشد تعلیل و استدلال ممتنع خواهد بود. پس بدون مناسبت چیزی نمی‌تواند
علت چیز دیگری باشد و تا راه مناسب و خصوصیت یافته نشود نباید حکم به
سببیت کرد. برای حکم به سببیت چیزی، دو راه موجود است:
اول تجربه: مثلاً وقتی که تجربه کردی و مکرر آتش برافروختی و دیدی که
اغلب می‌سوزاند، حکم می‌کنی بر اینکه آتش سوزاننده است.
راه تجربه راهی است صحیح، و ترقی و تکامل بشر در مادیات از این راه
بدست آمده است.

دوم وحی: گاهی تجربه به کشف سبب راه ندارد و باید اتکاء وحی کرد تا
وحی سببیت را بیان کند، مثل سببیت اعمال صالحه برای سعادت اخروی و
سببیت اعمال رذیله برای شقاوت اخروی.

پس برای کشف سببیت دو راه هست تجربه و وحی، بشر در تشخیص
سببیت بعضی اشیاء از برای بعضی دیگر دچار اشتباه می‌گردد، بعضی را برای

بعضی دیگر سبب قرار می‌دهد و حال آنکه سبب نیست، نه تجربه کرده و نه از وحی شاهدهی دارد، مانند اینکه می‌گویند عطسه علامت صبر است، و عدد سیزده نحس می‌باشد.

خلاصه در مسئله سببیت دو اشتباه پیدا می‌شود:

یکی آنکه بشر خیال می‌کند اسباب عالم علت تامه است و متوجه نمی‌گردد که تا خداوند مشیتش علاقه نگیرد هیچ سبب کارگزار نیست:

خواجه پندارد که روزی ده دهد او نپندارد که روزی ده دهد

یک سلسله بی‌دینی‌ها از اینجا پیدا می‌شود: معلمین جاهل می‌گویند فلان دعا یا فلان نذر علت تامه فلان حاجت است، شخص مشغول به عمل می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد و در او عقیده باطلی پیدا می‌شود که مطلقاً دعا و نذر دروغست و هیچ اثری ندارد، بی‌خبر از اینکه دعا و نذر علت تامه نیست بلکه معد است.

اشتباه دوم: در فهم سببیت و مناسبت میان علت و معلول به میان می‌آید که مردم غفلت ورزیده خیال می‌کنند هر چیزی علت هر چیزی می‌تواند باشد.

این اشتباه علت پیدایش خرافاتست: مثلاً نعل اسب را سبب توسعه رزق می‌گیرد، انگشتر عقیق را رافع بدبختی قرار می‌دهد. دیگ سمنو را شافی می‌داند، فلان چیز را علامت سعد و چیز دیگر را علامت نحوست می‌پندارد.

این نحو عقاید علاوه بر اینکه شرک به خداست، سبب انحطاط عقل و پریشانی فکر هم می‌گردد: این بیچاره از هر چیزی می‌ترسد، به هر موهومی امیدوار است، همیشه متمسک به اسباب موهومه است. راه استدلال عقلی بر او بسته شده، سرگردان و حیران، نمی‌داند چه کند و به کجا پناه ببرد، با هر بادی لِرزان و با هر ناحقی همراهست و هر روز به کسی معتقد: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمٌّ فَهُمْ لَا

يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾ (البقرة: ۱۸).

آغاز بت پرستی در بشر

سبب بت پرستی و اتخاذ اصنام دو چیز است. پرستش ستارگان چنانکه در باب حرمت تنجیم بیان کردیم، و عبادت مردگان، اما پرستش مردگان محتاج به تقدیم مقدمه ایست.

از مراسم تدفین پیشینیان چنین برمی آید: که چون مرده ای را به خاک می سپردند گمان می کردند که چیزی زنده نیز با وی مدفون می شود، یونانیان قدیم چون مرده ای را به خاک می سپردند سه بار روح او را به نام می خواندند و دعا، می کردند که در زیر خاک به نیک بختی زندگی کند و سه بار به او می گفتند که سعادت با تو یار و جانت از رنج فارغ باد، عقیده آنان به بقای وجود انسان در زیر خاک بدان پایه بود که گمان داشتند که در آنجا نیز لذات و آرام را احساس خواهد کرد.

(اسلام می گوید که روح در عالم دیگری غیر از عالم خاک موسوم به برزخ معذب یا متنعم خواهد بود) و بر روی قبر می نوشتند اینجا آرامگاه فلان است و این عبارت که پس از قرنها به ما رسیده و اکنون نیز متداول است یادگاری از عقاید دیرینه آنهاست، در صورتیکه امروز فی الحقیقه هیچ مسلمانی گور را آرامگاه وجود جاودانی نمی شمرد. مردمان قدیم چنان به حیات انسان در زیر خاک معتقد بودند همیشه اشیائی مانند البسه و ظروف و آلات حرب را چون مورد احتیاج مردگان می پنداشتند با انسان به خاک می سپردند، حتی برای رفع تشنگی مرده و بر گور او شراب می ریختند و خوردنیها نهادند تا از رنج گرسنگی بیاساید، و اسبان و غلامان شخص متوفی را سر می بریدند و با مرده به خاک می سپردند تا مانند ایام حیات به وی خدمت کنند.

در اثر این عقیده دفن مردگان را واجب می شمردند زیرا روح وابسته تن بود، و زمانی در آرامگاه خاکی خویشتن متمکن و از حیات دیگر بهره مند

می‌شد، روحی که گور معین نداشت بی‌مکان و سرگردان بود، و اگر چه پس از مشقات و آلام زندگانی آسایش جاوید را دوست می‌داشت، ولی هرگز بدان نمی‌رسد و پیوسته به شکل اشباح سرگشته و از آسایش بی‌نصیب بود، و از هدایا و اغذیه‌ای که احتیاج داشت برخوردار نمی‌شد، و عاقبت بیچارگی او را زشتخوی و بداندیش می‌کرد، لذا به آزار زندگان پرداخته ایشان را امراض گوناگون می‌فرستاد، و به تباه کردن کشت، و زرع آنان برخواسته در هیاکل سهمناک مردم را می‌ترساند، تا آنکه شاید جسدش را دفن کرده او را از سرگردانی برهانند، و معتقد بودند که هر گاه جسدی مدفون نشود روح او شقی، و چون مدفون گردد سعید خواهد بود، و روح شریر را جن و شیطان می‌گفتند.

چنانکه گفتیم بشر در ادوار سابق به آداب و مراسم تدفین عقیده‌ای کامل داشت، و نیز پیوسته از آن اندیشناک بود که مبادا پس از مرگش مراسم معموله را درباره‌ی وی بجا نیاورند و بی‌گور ماندن را به مراتب از مرگ دشوارتر می‌شمردند، زیرا گور در نظر آنان برای آسایش و سعادت جاوید بود.

مردم آتن چندین سردار را که در جنگهای دریائی که از تدفین کشتگان دریغ کرده و اجساد آنان را به آب افکنده بودند هلاک ساختند، و بنابر آنچه گذشت از اینکار تعجب کردند زیرا سرداران مزبور شاگردان فلاسفه بودند، و روح را از جسم ممتاز می‌دانستند و چون آندو را وابسته به یکدیگر نمی‌دانستند در نظرشان فنای جسد در آب با خاک تفاوتی نداشت از این رو کشتگان سپاه را به امواج دریا، ولی مردم یونان که حتی در آتن نیز پای‌بند عقاید کهنه خویش بودند سرداران را به بی‌دینی متهم و مقتول ساختند، و حال اینکه فتوحات آنان آتن را از آسیب دشمن نگاه داشته بود، لذا اقوام کشتگان جامه‌ی عزا پوشیده از دیوان عدالت خواهان انتقام می‌شدند.

در مدینه‌های قدیم گاهی قانون مقصرین بزرگ را از تدفین و مراسم آن محروم می‌ساخت، و این از سخت‌ترین سیاستها بود، زیرا بدین وسیله روح مقصر نیز به جزای خود می‌رسید، و به عذاب ابدی منتهی می‌گشت.

نخستین تصور آدمی دربارهٔ مرگ این بود که انسان در زیر خاک زندگی کرده و روح وی هرگز از جسدش دوری نخواهد جست و در همان خاکی که استخوانهای مرده مدفونست باقی خواهد ماند. وجودیکه در زیر خاک می‌زیست چنان از طبیعت اولی دور نبود که به خوردن محتاج نباشد و از این جهت در ظرف سال روزهای معینی برای مردگان طعام می‌بردند.

پرستش مردگان

دیری نپائید که بر عقاید مذکور تکالیفی نیز مترتب شد چون مردگان را پیوسته بخوردن و آشامیدن حاجت بود زندگان رفع این حاجت را از وظائف خویش می‌شمردند و از آنجا آئین پرستش اموات پیدا شد.

مردگان از زمره مقدسات بودند و پیشینیان بهترین و برترین صفات را به آنان منسوب می‌نمودند، اموات را نیکوکار و منزّه و نیکبخت می‌خواندند، و تمامی احتراماتی که از جانب آدمیان نسبت به خداوندی محبوب و توانا مبذول و مراعی بود دربارهٔ آنان اجرا می‌گردید، اینگونه احترامات اختصاص به مردم بزرگ نداشت و مردگان را تفاوتی در این نبود.

یونانیان اموات را خدایان زیر خاک می‌خواندند، و پرستشگاه آنان قبور مردگان بود. این روش در هندوستان مانند روم و یونان مرسوم بود، هندوان نیز برای مردگان خویش طعامی موسوم به سرادها می‌ساختند و هر صاحب خانه‌ای می‌بایستی (سرادها) را از برنج و شیر و ریشه درختان و میوه‌ها فراهم سازد تا ارواح بدو مهربان شوند. وحشیان افریقا و هند و یونان اموات خویش را خدایانی خوشبخت و شادکام می‌پنداشتند، ولی خوشبختی آنان را مشروط بدان می‌دانستند که زندگان در کار خیرات و میراث تقصیر و کوتاهی نکنند، و گمان می‌کردند که چون سرادها برای مرده‌ای مهیا نشود روح وی از آرمگاه خود خارج شده سرگردان و مایه آزار زندگان خواهد گشت، بنابراین خدایی ارواح تا زمانی مسلم [خواهد] بود که زندگان آداب معموله مذهب را درباره آنان بجای آرند.

ظاهراً آیین پرستش اموات از قدیمترین مذاهب نوع بشر است. ابتدا معبد و پرستشگاه مردم منحصر به قبرها بود که انواع پرستشها را از قبیل نذر و نحر و قربانی و امثال آن برای مردگان بجای می‌آوردند و قضای حاجات و رفع کربات را از صاحب قبر می‌خواستند.

اسلام برای حفظ توحید و سد راه قبرپرستی احکامی وضع

فرمود

۱- امر به تسطیح قبور نمود. شهید اول در کتاب ذکری از ابوالهیاج روایت می‌کند که گفت: قال علی علیه السلام «ابعتک علی ما بعثنی علیه رسول الله ﷺ أن لا تدع قبراً مشرفاً إلاّ سوّيته ولا تمثالاً إلاّ طمسته». (مبعوث می‌کنم ترا بر آنچه که پیغمبر مرا مبعوث فرمود: اینکه هر قبری که از زمین بلندتر است تسویه کنی و با سطح زمین برابر سازی، و هر تمثال و صورتی را محو گردانی).

و نیز شهید در ذکری می‌گوید که رسول اکرم ﷺ قبر فرزندش ابراهیم را تسطیح فرمود: و نیز می‌گوید قاسم بن محمد گفت: دیدم قبر نبی اکرم ﷺ و شیخین را که مسطح بود، و نیز می‌گوید: قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود.

۲- عن جابر «نهی رسول الله أن یجسّص القبر أو أن یبنی علیه أو أن یقعد علیه». (رسول خدا ﷺ گچ کاری و بنای بر قبر یا نشستن بر آن را نهی فرمود).

۳- فی الفقیه عن کاظم: «إذ دخلت المقابر فطاء القبور فمن کان مؤمناً ستروح إلى ذلك، و من کان منافقاً وجد ألمه». حضرت کاظم می‌فرماید: (هنگامی که در گورستان داخل شدی زیر گام خود قرار دهی قبور را پس اگر مدفون قبر مومن است لذت و راحت می‌یابد و اگر منافق است متالم می‌گردد).

۴- علی بن جعفر از موسی بن جعفر روایت می‌کند که فرمود «لا یصلح البناء علیه». (صلاحیت ندارد بنای بر قبر).

۵- قبری که خراب شد نباید تجدید کرد و نیز گچ کاری قبور نباید بشود چنانکه اصبع بن نباته از امیرالمومنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «من جدد

قبراً أو مثل تمثالاً فقد خرج من الإسلام». (کسی که قبری را تجدید کند یا تصویری بکشد از اسلام تحقیقاً خارج است).

عن الصادق عن النبي ﷺ أنه قال: «لا تبنوا على القبور ولا تصوّروا سقوف البيوت». حضرت صادق علیه السلام از رسول اکرم روایت می‌کند که فرمود (بنائی بر گورها نسازید و سقف خانه‌ها را تصویر نکنید).

۶- اسلام از عبادت و نماز بر قبور نهی فرمود چنانکه در حدیث صحیح محقق و مسلم نزد جمیع اهل اسلام که به هیچ‌وجه شک در آن راه نمی‌یابد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تتخذوا قبوري قبلة و لا مسجدا فإن الله لعن اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد». (قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید خداوند یهود را لعن کرد چون قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند). و نیز شهید در ذکری از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «لا تجلسوا على القبور ولا تصلّوا إليها». (بر قبور منشینید و نماز به طرف قبر نخوانید).

«عن سماعة أنه سأله عن زيارة القبور وبناء المساجد، قال: زيارة القبور لا بأس بها، ولا بينى عليها». (از حضرت صادق سؤال کردند از زیارت و بنای بر قبور، فرمود زیارت قبور باسی در آن نیست^۱ اما نباید بر قبر بنا کرد). اجماع فقها نماز به سوی قبر و بر روی قبر را مکروه می‌دانند و ابن بابویه نماز بر روی قبر را حرام می‌داند. محقق ثانی در جامع المقاصد می‌گوید شیخ مفید و شیخ طوسی مطلقاً نماز در قبور را مکروه می‌دانند اگر چه قبر امام علیه السلام باشد.

^۱ اشکالی ندارد.

زیارت قبول مؤمنین

اخباری که ذکر شد برای سد راه بت پرستی است که مردم قبور را عبادت و پرستش نکنند اما زیارت قبر مؤمنین در آن حرجی نیست بلکه زائر نزد خداوند مأجور است چنانکه احادیث بسیاری در فضیلت زیارت قبور وارد شده است: خصوصاً قبر پدر و مادر دو فایده است: اول: نفعی است که به میت و زایر می‌رسد و آن این است که شخص زایر بر میت سلام کند و برای صاحب قبر از خداوند متعال طلب آمرزش و رفع درجه و منزلت را بخواهد، و این دعاء و استغفار به منزله نماز بر جنازه میت می‌باشد و زیارت شرعی اینست:

رسول اکرم به اصحابش فرمود که هر وقت به زیارت قبور رفتید بگوئید «سلام علیکم أهل دیار قوم مؤمنین وانا إن شاء الله بکم لاحقون یرحم الله المستقدمین منا والمستأخرین نسأل الله لنا ولكم العافیة اللهم لا تحرمننا أجرهم ولا تفتننا بعدهم».

از رسول اکرم ﷺ روایت است که هیچ شخصی بر قبر مؤمنی که او را در دنیا می‌شناخت سلام نمی‌کند، مگر اینکه روح مؤمن متوجه به بدنش می‌شود و سلام او را جواب می‌دهد، و خداوند مؤمنی را که بر میت دعا کند اجر می‌دهد، چنانکه اجر می‌دهد هنگامی که نماز بر جنازه آن کند، و از این جهت است که خداوند زیارت قبر منافقین را نهی فرمود چنانکه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْبَدُ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (التوبة: ۸۴). (یعنی هیچ وقت بر احدی از ایشان نماز نگذار و بر سر قبرشان مایست، ایشان کافر به خدا و رسول و مردمی فاسقند). پس در زیارت قبور نباید از مردگان حاجت خواست و متوسل شود، بلکه باید طلب مغفرت و ترحیم بر آنان کرد که فیضی است از زایر بر صاحب قبر.

دوم: از فواید زیارت قبور تدکر و پندیست برای زایر که مشاهده کند در این گورستان جوانان زیبا، و مردمان پرافتخار، و مالداران ممسک، و اشخاص ظالم، و علماء، و فلاسفه، و سلاطین مدفونند که هر یک دعاوی داشته، و آمال و آرزوهائی را به خاک بردند و غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاه و گدا همه را خاک یکسان کرده، هنگامیکه نظرش به مردگان افتاد و حال کنونی آنان را در نظر گرفت می‌یابد که دنیا به کسی وفا نکرده، و این عجز عروس هزار داماد است، هم و غمش کم می‌شود، خیالش راحت می‌گردد، و هوسهایش را فراموش می‌کند، روح سکینه و صبر در او ایجاد می‌گردد، و می‌گوید: ای برادر که نه محسود بماند نه حسود.

خواجه عبدالله می‌گوید «نظر کن به گورستان و غافل مباش، چون مستان تا به بینی چندین مقابر و مزار و خفته‌داران نازنینان گل‌عذار، صدهزار همه جهد کردند، و کوشیدند، و در آتش حرص و هوس جوشیدند، و کلاه از جواهر پوشیدند، مائده‌ها پر نعیم کردند، و سبوها پر زر و سیم، سودها بردند، و حيله‌ها نمودند، تا نقدها ربودند، و عاقبت مردند، و حسرتها بردند، انبارخانها انباشتند، و تخم محبت دنیا در زمین دل کاشتند، و آخر رفتند، و بگذاشتند ناگاه همه را بدر مرگ کشانیدند، و شربت مرگ از دست ساقی اجل چشانیدند. ای عزیز از موت بیندیش، عمل بردار از پیش، و گرنه وای بر تو، دورخ بود مأوای تو، بدانکه دوستان خاک دعای تو را جویانند، و به زبان حال گویانند که: ای جوانان غافل و پیران بی‌حاصل، مگر دیوانه‌اید که در نمی‌یابید که ما در خاک و خون خفته‌ایم، و چهره در نقاب کفن نهفته، و هر یک ماه، دو هفته، و به هفته از یاد شما رفته‌ایم، ما نیز پیش از شما بر بساط دنیا و کامرانی بوده‌ایم، و نشاط و انبساط جهان فانی نموده‌ایم، و بر بستر راحت و استراحت نموده‌ایم، و بر

فرش کمال به قدم مراد می‌پیموده‌ایم، عاقبت شربت ناگوار مرگ چشیدیم، و از دنیا و زندگانی دنیا وفا ندیدیم، تا خبردار شدیم خود را دیدیم، بر باد فناء داده و بر خاک محنت و عنا افتاده، نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه از مال یافتیم منفعتی، هم قانعیم به این ندامت، از در پیش نبودی قیامت، اکنون ما را نه دور باشی نه فراشی، نه نقدی و نه قماشی، نه سامان خطاب و ندائی، و نه امکان صوت و صدائی، همه هستیم مشتی گدایی، حظ از دنیا حرمانست، و گوشت و پوست ما نصیب کرمانست. وقتی که ما را امکان بود، و گوهر مراد در دکان نکردیم، تمیزی چیزی عاقبت در پریشانی افتادیم، و در همانجا جان بدادیم، اگر ندارید جنون، در ما نگرید کنون که ما هر یک می‌زاریم، و اشک حسرت از دیده می‌باریم، و ماتم خود می‌داریم، حال نابینائیهاست، و بر کرده پشیمانی‌هاست، ای عزیزان روی آورید به راه، و در حال ما کنید نگاه، که نه از نام ماست خبری، و نه از اجسام ماست اثری، همه ابدان ما ریزیده، و اشخاص ما پوسیده، خانمان ما خراب، منزل و دکان ما بر روی آب، بر بستر ما دیگری نائب، و یتیمان ما غائب، رخساره ما را خاک خورده، و گل روی ما پژمرده، لبان ما گردآمیخته، و در دندانهای ما در لحد فروریخته، زبان ما فرو بسته، و دهان ما درهم شکسته، تمامی اعضای ما بر هم خورده، و آتش حرص ما افسرده، و مرغ روح ما از سر پریده، و سبزه حسرت از گل ما دمیده، ما در خاک تیره، و شما در خاک غفلت. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ**.

خلاصه کلام [اینکه] زیارت قبور موعظه بزرگی است برای انسان: قال رسول الله ﷺ: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور إلا فزوروها فإنها تذكر الآخرة». پیغمبر اکرم می‌فرماید شما را از زیارت قبور منع می‌کردم، (زیارت کنید قبور را به جهت اینکه مذكر آخرت است) نهی اولی رسول اکرم برای این

بود که مردم را از قبرپرستی باز دارد، و توحید را حفظ فرماید، هنگامیکه مردم آگاه شدند که نباید از قبور حاجت خواست و آنرا پرستش نمود و موحد کامل گردیدند، امر به زیارت فرمود، و حکمش را بیان نمود، که غرض از زیارت قبور تذکر روز بازپسین است. و عنه علیه السلام: «زوروا القبور فإنها تذكروا الموت». رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (زیارت کنید مردگان را که آن مذكر موت است).

زیارت قبر رسول اکرم و ائمه هادین سلام الله علیهم اجمعین

اخبار بسیار در فضیلت زیارت آنان در کتب فریقین از معصومین رسیده و پر از نفع دو جهانست و اسرار زیادی در آن می‌باشد که این رساله گنجایش ذکر آن را ندارد و ما مختصری از آنرا ذکر می‌کنیم.

چنانکه زیارت پیغمبر اکرم و ائمه سلام الله علیهم اجمعین در سال حیاتشان برای زایرین اجر جزیل دربر داشت، همچنین زیارت آنان بعد از مرگشان متضمن ثواب فراوان خواهد، چنانکه بنابر روایت از رسول اکرم ﷺ که فرمود: بر قبور مؤمنین سلام کنید و خداوند روح مؤمن را متوجه بدنش می‌گرداند و سلام شما را جواب می‌دهد، هنگامیکه میت مؤمن سلام زایر را جواب می‌دهد چگونه می‌شود تصور کرد زایر قبر پیغمبر و ائمه هادین سلامشان بی‌جواب بماند. **أشهد أنك تسمع سلامي وترد جوابي.**

و از اسرار زیارت قبور پیغمبر ﷺ و ائمه هادین سلام الله علیهم اجمعین این است که هنگامیکه انسان وارد بقاع متبرکه گردید یک مسئله فضایل و مکارم اخلاق بر دل وی می‌ریزد، چون شخص زائر با خود حدیث نفس می‌کند که این بزرگان چه فداکاریها و خدمتها به جامعه بشری نمودند، و در محاذات قبر یک دوره تاریخ روشن پرافتخاری را از صاحب قبر می‌آموزد، البته این تذکر و تدبیر در سیره صاحب قبر یک روح اسوه‌ای به زایرش می‌دهد، و گویا به زائرش می‌گوید من کسی بودم موحد و یکتا پرست جز حق تعالی را قاضی الحاجات و رافع الکربات ندانستم، و به کسی از بندگانش متوسل نشدم، دارای عفت و شجاعت و تقوی و فداکاری و حق‌گوئی بودم از ملامت ملامت‌کننده نترسیدم، امر به معروف و نهی از منکر کردم، زیارت تو وقتی قبول است که به من تاسی کنی، و صاحب صفات کامل و ملکات فاضل گردی، که اگر درست

دقت شود که هر یک [از] بقاع متبرکه مدرسه تعلیم و تربیت ، و لبّ زیارت هم همین می باشد نه اینطوریکه عامه مردم تصور می کنند.

خود هنگامیکه مشرف به روضه رسول اکرم ﷺ و موفق به زیارت آن عتبه عرش مرتبه گردیدم و خود را محاذی با ضریح مقدس دیدم یک سلسله افکار به من هجوم آورد و عظمت رسول اکرم ﷺ چنان مرا گرفت، و کهربائی از قبر مقدس به قلب من خورد تو گوئی دیدم حضرت رسولت با آن صورت زیبا و لحن شیرین تلاوت قرآن می کند، و یک دوره تاریخ زندگانی این شخص بزرگ مثل برق بر ذهنم، یادآوردم آنروز بی کسی و تنهائی و ظلم و جسارتهای آن مردم وحشی را، و آن حالت صبر و بردباری و بزرگواری حضرتش را چنان انقلاب به من دست داد و اعصابم متشنج گردید که هر چه خواستم بگویم السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا صاحب السكينة. نتوانستم بگویم، زبانم بند آمده، قلبم شروع به ضربان کرد، حالی پیدا کردم که شرحش ممتنع است، دیدم آن شخصی که مأمور قبر شریف بود از حالم آگاه شد دستم گرفته به گوشه ای نشانید و گفت شیخنا تفضل.

خلاصه کلام در زیارت قبور پیغمبر و ائمه خواصی هست که مردم بر کمی از آن واقفند.

اللهم ارزقنا حج بيتك الحرام وزيارة قبر نبيك والأئمة الطاهرين برحمتك يا أرحم الراحمين.

سبب پیدایش بت و پرستش آن

چنانکه بیان شد ابتداء معبد و پرستشگاه منحصر به مقابر بود و پس از آن بت پیدا شد، و آن در اصل مردهٔ تحنيط شده‌ای بود (مومیائی)، تحنيط اين بود که احشاء و امعای میت را درآورده شکمش را پر از ادویه‌ای مانند زیره، مشک، عنبر، کافور، قصب هندی، و صندل می‌کردند تا از کهنه‌شدن و پوسیدن محفوظ بماند، و نیز به جای چشم آنان سنگی درخشان مانند یاقوت می‌گذازدند، چون دیدند که تحنيط کاملاً مرده را از پوشیده شدن محفوظ نمی‌دارد، بر آن شدند که مجسمه مرده را از سنگ یا چوب تراشیده پرستش کنند، یا بر تابوت و قبر مرده صورت آنرا نقش کرده عبادت کنند، و خداوند تبارک و تعالی در قرآن از این مسئله خبر می‌دهد: ﴿وَقَالُوا لَا نَدْرَأُ الْهَتَكُ وَلَا نَدْرَأُ وَدَا وَلَا سَوَاعَا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (نوح: ۲۳). (روحانیون و کاهنان بتکده به عوام و سفله گفتند دست بر مدارید از پرستش خدایان خود، و از دست مدهید ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را). محققین سلف گفتند که اینها اسامی پنج مرد صالح بود پیش از نوح، و مردم به ایشان اعتقادی تمام داشتند، و بعد مرگ آنان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند، و آنرا تعظیم می‌نمودند، به مرور زمان به پرستش آنها مشغول شدند، از این آیه مبارکه معلوم شد که بت پرستی مبدأش مرده پرستی بوده است.

سنگ پرستی

چون عقاید و آراء مردم وحشی بر اساس منطق و برهان نبود، لذا هر خاطره‌ای که بر نفس ایشان خطور می‌کرد و بدان مدتی عمل می‌نمودند، جزو دین و عقیده آنان می‌گردید، و اگر خلاف و بطلان آنرا هم مشاهده می‌کردند، و به هیچ‌وجه نمی‌توانستند از آن منصرف گردند، و بعد زمان و تکرار در عمل آن موهوم را جامه قدس می‌پوشانید.

چنانکه بیان شد انسان وحشی شخص میت را پرستش می‌کرد و طعام برایش پیشکش می‌نمود، و بسا که مرده را در خانه خود دفن می‌کرد تا آن را پرستش کند، و چون قبر را با سنگ می‌پوشاند و خوردنی‌ها را بر روی آن می‌نهد این عادت به تدریج سنگ را مقدس کرد، و بازماندگان میت خیال کردند که خصوصیتی در سنگ است، و ندانستند که سنگ به مجاورت مرده مقدس است، این تقدس را برای سنگ قائل شدند، و پرستش سنگ از اینجا پیدا شد، و منات و لات دو سنگ بود که عرب آن را می‌پرستید.

درخت پرستی

اصل پرستش درختان عبادت قبور بود. چون انسان اولیه به زراعت آشنا نبود، معاش او منحصر به صید ماهی و حیوانات بود، و نمی دانست که زراعت و درخت را بذریست، و از آنطرف چون معتقد بود که مرده در قبر گرسنه می شود از میوه ها و حبوبات برایش غذا می گذاردند، [چون] پس از مدتی این حبوبات سبز می شد و نمو می کرد، تعلیل می نمودند که روح مرده از او راضی شده و در عوض آن تجلیل، درخت و میوه به زندگان داده است، و بدین جهت تقدیس درخت و پرستش آن در بشر پیدا شد.

برای حمایت توحید مجسمه‌سازی و نقاشی حرام گردید

از صناعی که اسلام نهی فرموده مجسمه‌سازی و نقاشی، و احادیثی که در فصل سابق ذکر شد شاهد بر [این] مدعی است از قبیل: «ولا تمثالاً إلاّ طمسته». و حدیث: «من مثل تمثالاً فقد خرج من الإسلام». و نیز مثل حدیث «أشد الناس عذاباً لיום القيامة المصورون». (معذب‌ترین مردم فردای قیامت مصورانند) و مثل حدیث: «كل مصور في النار». (هر تصویرکننده‌ای در آتش است).

سبب نهی از این عمل این بود: چنانکه بیان کردیم بت پرستی مبدأش پرستش مردگان بود، و مرده را تحنيط (مومیایی) می‌کردند تا مدتی باقی بماند و [آن را] پرستش کنند. چون دیدند تحنيط مرده را همیشه نگاه نمی‌دارد آمدند به صورت [آن] مرده سنگی [را] تراشیدند، و یا صورت مرده را بر سنگ نقش کردند [و] پس از آن پرستش نمودند، و به آن تبرک جستند، و چنانکه در عقاید صابئین ذکر شد که صوری برای روحانیون و ستارگان ساختند و آنها را عبادت کردند.

پیامبر اسلام برای جلوگیری از بت پرستی و حمایت توحید و یکتا پرستی، مجسمه‌سازی و نقاشی را منع فرمود. پس حرمت این عمل ذاتی نیست و بلکه برای حمایت خداپرستی است.

عجب اینکه ما که ملت توحید هستیم تمامی اعمال بت پرستان را استقبال نموده، زحمات اسلام را منظور نداشتیم، و فطرت توحیدی را فراموش کردیم، افتخار کامل یکتا پرستی را برای خود نگذاشتیم، برای هر سنگ و چوبی قرب و منزلت قایل شدیم، و برای (نخل) که بتی است به صورت جنازه، و به شکل مهبی ساخته شده، و (علامت) که به شکل صلیب نصاری است، نذر و قربانی

کردیم، و به هر صورت جعلی که به بزرگان دین نسبت دادند، تعظیم و تجلیل کردیم، و بالتیجه بر حقایق اسلام پشت پا زدیم، در صورتیکه به تصویر حضرت رسول ﷺ و شمایل بزرگان دین هم تظیم و تبرک حرام است، و مقصود شارع در تحریم این دو، همین موارد بوده است.

ولی صد افسوس بسیاری از مردمان به هر تصویر اختراعی که به یکی از بزرگان دین نسبت می دهند تبرک می جویند، حتی بعضی از مردم این تصاویر را در اطاق خود می آویزند، و نسبت به آن به ادبی تمام رفتار می کنند. علاوه بر آنکه این کار بت پرستی است، هیچ فایده ای هم بر آن مترتب نمی باشد، در صورتیکه اگر به جای این عکسها آیه ای چند از پندها و مواعظ قرآن، یا از گفته های پیشوایان اسلام در اطاق خویش آویزیم به مراتب بر آن تصاویر برتری دارد، و هر دم که بیننده را بر آن کلمات چشم افتد، یک پرده اخلاق از نظرش می گذرد.

پس ما با بت پرستان و نصرانیان چه فرقی داریم، بت پرستان به چوب و سنگ تبرک می جویند، ما هم به نخل و سنگ قدمگاه، و امثال آن تبرک می جوئیم، نصاری به صورت مسیح و مریم تبرک می جویند، ما به تصویرهای جعلی بزرگان دین تبرک می جوئیم.

افتضاح اینست که صورت رسول اکرم و ائمه را هر یک به خیال خویش گاهی به صورت جوان زیبا، گاهی به صورت قلندر، گاهی به صورت عرب بدوی، گاهی به صورت شیخی زاهد، تصویر می کنند، و همچنین سایر بزرگان دین را. رسوائی دیگر که دلیل بر حماقت و نادانی ما است و رسواکننده همه می باشد، ذوالفقاری که در دست علی علیه السلام تصویر می کنند به صورت شمشیری که سر آن دو شقه است، و نمی فهمند فایده شمشیر دو شقه چیست، آیا در

جنگ اثری دارد؟ و دیگر آنکه چگونه این شمشیر در غلاف می‌رود (ذوالفقار شمشیر عاص بن منبه بود که در جنگ بدر کشته شد، و آن شمشیر را پیغمبر تصرف فرمود، و به امیرالمؤمنین داد، و معنی ذوالفقار شمشیر دانه نشان است). پروردگارا این مردم شمشیر علی را نشناختند می‌خواهند تو را بشناسند، و معرفت به حال پیغمبر و ائمه دین پیدا کرده به حقایق دین آشنا شوند. خداوندا آیا روزی می‌آید که این مردم به قرآن و سنت رسول آشنا گردند، از مردمی که نه از توحید خبر دارند، نه پیغمبر و علی و ائمه را شناخته‌اند، نه قرآن را می‌فهمند، می‌شود دیگر منتظر اخلاق و آداب انسانیت شد.

نتیجه کلام پرده نقاشی یا مجسمه‌ای که برای ستایش و عبودیت به کار رود، پایه توحید را متزلزل گرداند، و بشر را از راه خداپرستی دور نماید، حضرت ختمی مرتبت آنرا نهی فرمود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

توحید مبداء فضایل است

قال الله تعالى: «كلمة لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي».

چون مسطورات این کتاب را به دقت مطالعه کردید درمی یابید که حقیقت توحید و یکتاپرستی اعراض و دوری از غیر خداست، و ادراک می کنید که لب توحید حاجت نخواستن و قربانی و نحر و سجده و رکوع نمودن برای غیر خداست، و نیز می فهمید که مقصود از توحید اینست که حتی برای ایام سعدی و نحسی قایل نباشید، و به هیچ وسیله ای جز علم و عمل صالح توسل نجوئید. و خلاصه کلام توحید تفتن به حقیقت کلمه لا إله إلا الله است. مسلمانان این زمان با مشرکین جاهلیت چندان فرقی ندارند، جز آنکه مشرکین عصر نبی اهل لسان بودند، و معنی لا إله إلا الله را می فهمیدند، اما مشرکین فارسی زبان چون واقف به لغت عربی نیستند معنی این کلمه را نمی فهمند، و دلیل آن این است که هنگامی که رسول اکرم فرمود: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا». (بگویید لا إله إلا الله تا رستگار شوید) مردم آن زمان به شنیدن این کلمه دیدند اگر آنرا تصدیق کنند باید غیر خدا را از خود دور کرده پیرامون بتها نگردند، و ملائکه را نیز پرستش نکنند، عیسی را پسر خدا و قاضی الحاجات ندانند، و مریم را باب الحوائج نشمرند، و سعد و نحس کواکب را عقیده باطلی بدانند، بالاخره ملزم می شدند که بتها را کنار گذارده سنگهائی را که مردم در آنجا ذبح می کردند و مقدس می شمردند بشکنند، و بدور افکنند [و] دیدند که باید درختهائی را که از برای آنها نذر و نحر می کردند بسوزانند، و احبار و رهبان را که تقرب به آنان را زلفی (نزدیکی) به خدا می دانستند پشت پای زنند، و به طاغوت که کاهن و متولی بتکده بود کافر شوند. خلاصه جز خالق جهان مؤثر دیگری قایل نشوند، مسلماً هر یک از این بتها و سنگها متولیان داشت که از

آن استفاده می‌کردند، و از نذور و صدقات مردم امرار معاش می‌نمودند، عزت آنان بسته به بتها بود، چه کنند نانشان قطع می‌شد، و اساس حیثیت و زندگانشان به هم می‌خورد، و بیچاره می‌شدند، از این جهت گفتند: ما به گفتن کلمه توحید و تصدیق پیغمبر حاضر نیستیم. رسول اکرم فرمود من مأمورم که با شما مقاتله کنم تا قایل به کلمه لا إله إلا الله گردید.

در واقع تصدیق به این کلمه سبب ریشه‌کن شدن خرافات و خراب شدن بتکده‌ها و برهم خوردن موهومات و عقاید شرکیه بود لذا مشرکین نتوانستند متحمل این معنی شوند گفتند: ﴿أَجْعَلُ لِلْأَلِهَةِ إِلَهًا وَجِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾﴾ (ص: ۵). [آیا خدایان را یک خدا کرده است؟ این محققا چیز عجیبی است!].

مردم زمان جاهلیت دو دسته بودند: یک دسته عوام و توده که در هیچ زمانی رأی و اندیشه نداشته و «همج رعاع» بودند. به هر بادی حرکت می‌کردند، و هر کاهن و شیادی در آن نفوذ کامل داشت. دسته دیگر کاهنان و متولیان بتکده‌ها و علمای یهود و نصاری که همیشه و در هر دوره‌ای از وهم و نادانی مردم استفاده می‌کردند، و استرزاق آنان موقوف به جهل و ضعف توده بود که به اشکال و اسامی گوناگون خون این بیچارگان را می‌مکیدند.

ابن رشید، دسته اخیر را جنات بر عقول نام نهاده، می‌گوید مردم جنایت‌کاران را منحصر به دزدان و آدم‌کشان و سلاطین جابر می‌دانند، و حال اینکه جنایت این گروه بالنسبه به جنایت دسته اول قلیل است. این گروه جنایت به اموال و ابدان مردم می‌کنند که منحصر به زمان خودشان می‌باشد، در صورتیکه جنایت علمای سوء نسبت به عقول و ارواح مردم است، که عقاید و آراء سخیفه را به آنان تزریق کرده منحنط از عالم انسانیتشان می‌سازند، این

جهل و نادانی و حمق و سرگردانی چون در آنان مستحکم گردید و ریشه دوآید به وراثت به اخلاف و اولاد آنان سرایت می‌کند، پس جنایت اینان منحصر به قرن خود نبوده. بلکه در قرون بعد هم سایید و حکم فرما خواهد بود.

این دسته کاهنان و متولیان بتکده‌ها مخالفت شدیدی با رسول اکرم داشتند، و حال اینکه مخالفت آنان از جهت عقیده و دین نبود، زیرا می‌دانستند که این بتها قاضی الحاجات و رافع کربات نمی‌باشند، ولی چون حیثیت و نانشان بستگی به این بتها و موهومات و خرافات داشت، لذا مخالفت با رسول اکرم می‌نمودند، و جنگشان جنگ اقتصادی، نه جنگ دینی.

ابتدا رسول اکرم متولیان بت و کاهنان را دعوت به توحید و یکتاپرستی فرمود، و حجت را بر آنان تمام نمود، چون می‌دانست مادامیکه این گروه استفاده از عوام می‌برند هیچگاه تصدیق پیغمبر را نخواهند کرد، زیرا در این صورت آنان خود سبب تکذیب خود، و بر باد دادن زندگانی مادی و ریاست روحانشان می‌شدند، لذا به حمله و افتراء نسبت به رسول اکرم متوسل شدند. پیغمبر اکرم چون دید کاهنان و متولیان بت را نمی‌تواند از مردم بگیرد متوجه تربیت توده شد، و در این راه کوشش فراوان نمود، و بخصوص جوانان را مورد عنایت خود قرار داد. رئیس جوانان امیرالمؤمنین علی علیه السلام اولین مصدق رسول اکرم بعد از مجاهدات زیاد آخر الامر پرچم توحید را بر بالای کعبه استوار نمود. بتها را سرنگون ساخت و بتکده‌ها را خراب نمود و تاج توحید را بر فرق مسلمین گذارده، پای موحد را بر فرق فرقدان فلک قرار داد: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (۸۱) ﴿(الإسراء: ۸۱)﴾. (بگو آمد حق، و ناچیز شد باطل (یعنی شرک)، بدرستیکه باطل معدوم و ناچیز است). مردمی که پرستش می‌کردند، و برای ایام سعد و نحس قائل بودند، و از هر چه

می ترسیدند، و به هر چیزی متوسل می شدند، و از آن حاجت می خواستند، و متزلزل در زندگانی و در عین تزلزل به جان یکدیگر افتاده بودند، پس از تصدیق به کلمه لا إله إلا الله تمامی فضایل اخلاق در آنان تحقق پیدا کرد. پس چگونه لا إله إلا الله مبدأ فضایل نباشد: شخصی که غیر از خداوند رحمان و رحیم مؤثری دیگر قایل نباشد، مسلماً شجاع خواهد بود، زیرا متکای خود را جز خالق جهان موجودی نمی داند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس: ۶۲). (دوستان خدا ترس ندارند و اندوهی بر ایشان نیست)، از مرگ نمی هراسد بلکه بدان علاقه دارد، زیرا پس از مرگ به ملاقات خدایش نایل می گردد، و به سعادت کبری رسیده از رنج جهانی رهائی می یابد.

چگونه تصدیق به کلمه طیبه مبدأ سخاوت در نفس نباشد؟ آنکه خداوند قادر را می پرستد، و او را توانای مطلق می داند، انفاق در راه او کرده و از فقر نمی ترسد: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ﴾ (البقرة: ۲۶۸). (شیطان شما را به فقر و مسکنت وعده می دهد، و به فحشاء امر می کند، و خداوند متعال شما را وعده به آمرزش می دهد)، چگونه توحید مبدأ عفت نباشد و حال آنکه موحد خدای را دانا به هر پنهان و آشکاری، و هر جزئی و کلی می داند: ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾ (الأنعام: ۵۹). (برگی از درخت نمی ریزد مگر آنکه خداوند به آن عالم است). ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ (البقرة: ۲۵۵). (خداوند عالم است به آنچه بین اییدی و خلف مردم است). پس موحد عقیف است، و خدای را واقف بر ضمائر قلوب و اعمال جوارح و نزدیک تر از ریسمان گردن به خودش می داند،

و او را حکیم و عادل می‌شناسد، و تصدیق دارد که جزای اعمال نیک و بدش به دست اوست، بنابراین در این منتهای درجه عفت و طهارت زیست کرده، تخطی از حدود اخلاق را به خود روا نمی‌دارد.

چون عفت و شجاعت و سخاوت در نفس موحد جایگزین گردید، عقلش مستقیم گشته و نفسش متقی می‌گردد، و به مفاد: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنفُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا﴾ (الأنفال: ۲۹). دیگر در تمیز حق و باطل معطل نمی‌ماند.

پس دانستیم که لا إله إلا الله چنانکه عقل را ترقی می‌دهد، و درخت خرافات و موهومات را ریشه‌کن می‌گرداند، همچنین تمامی فضایل را در نفس متمرکز می‌سازد. کلمه طیبه توحید اصل فلاح و رستگاری و مبدأ کتاب تعلیم و تربیت و مرقی انسانست، و بالعکس شرک مبدأ رذایل و منجلاب ضعف عقل و اراده و انحطاط از مرتبه انسانیت است. مشرک پیوسته منقلب و مبتلی به وسواس است، به هر چیزی پناه می‌برد، و از هر چیزی می‌ترسد. خلاصه متکی به نقطه معینی نیست، قاعده متقنی در دست نداشته، ملبس به لباس تقوی نگردیده است. لذا عقلش کج است، حرف حق را نمی‌تواند تصدیق کند، العوبه حوادث و بازیچه شیادان و دستخوش غولان می‌گردد، زیرا ملتجی به رکن وثیق توحید، و متمسک به عروة الوثقی لا إله إلا الله نیست، به هر بادی حرکت می‌کند، و از هر چیزی می‌ترسد: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَظَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (الحج: ۳۱). هر کس به خدای جهان شرک آورد پس در می‌ریاید او را مرغان مردارخوار از روی زمین، و اجزای او را پاره و متفرق می‌گرداند، یا او را بادهای می‌اندازد به جاهائیکه دور از فریادرس، و دستگیر است: این کلمات از تشابهات مرکبه است یعنی هر

کسی از اوج توحید و یکتاپرستی به حسیض شرکت و پرستش غیر خدا افتد، هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند، و بادهای ضلالت و وساوس شیطانی او را در وادی بدبختی و شقاوت و سرگردانی افکنده، و نابودش سازد. کسیکه دائماً فکرش مشوش باشد مسلماً خوش عمل نخواهد بود، زیرا فکر مبدأ عمل است، و چون میزانی در اعمال ندارد، اعمال بد از او سر می‌زند، که اگر واقف بدان گردد و بنخواهد کردار بد خود را اصلاح کند، راه را گم کرده متوسل به اسبابی می‌شود که هیچگاه مصلح عمل نخواهد بود، مثلاً فحشاء مرتکب می‌شود، مصلح آنرا توسل بدامان مردگان می‌پندارد، قربانی برای بت و سجده غیر خدا می‌کند، مال مردم را می‌خورد، و مصلح آنرا دادن مقداری از آن مال به کاهن یا متولیان بت می‌پندارد، رباخواری می‌کند و برای اصلاح آن متوسل به مصالحه یکسیر نبات می‌شود، و به این طریق به خیال خود، خود را از معصیت پاک می‌کند.

اگر درست دقت کنیم می‌یابیم که علت خرابی مردم همین شرکی است که دارند. انحطاط اخلاق جامعه ما به واسطه توسل افراد آنست به غیر خدا. سبب ردائلی که در جامعه حکمفرماست خدانشناسی است.

خداوند می‌فرماید «کلمة لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي». (کلمه لا إله إلا الله حصار و قلعه محکم من است، هر که داخل شود ایمن از عذاب من خواهد بود).

خلاصه کلام معتقد به لا إله إلا الله در ذات خود آداب بزرگی حس کرده، و در نفسش اخلاق فاضله را می‌یابد، ولی با این همه اصطلاح فضیلت را نمی‌فهمد: شجاع، عفیف، حکیم، سخی، و عادل است، و حال اینکه تعریف هیچ یک از این صفات را نمی‌داند.

حریتی که آرزوی بشر است، و فلاسفه از آن دم می‌زنند، مختص شخص موحد است. موحد از شهوت و غضب آزاد است، چون بنده خدا است، و شهوت و غضب را بنده خود می‌داند، از موهومات آزاد است، چون درخت موهومات را به تیشه توحید ریشه‌کن کرده، بار گران خرافات و سعد و نحس ایام و پرستش سنگ و چوب را از دوش انداخته، بندگی بشری را نمی‌کند، و به کسی سواری نمی‌دهد. خلاصه کلام حرّ است و خر نیست، و به اصطلاح فلاسفه صاحب حکمت و حریت است.

جامعه‌ای که از این سنخ تشکیل شود، یا اکثریت آن موحد باشد، همان مدینه فاضله‌ایست که انبیاء مبعوث بر تشکیل آن شده، و آرزوی فلاسفه جهان بوده است. واضح است که این جمعیت هیچ‌گاه روی بدبختی ندیده و پیوسته با شاهد سعادت هم‌آغوش می‌باشند.

ای مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوید، بار شرک و خرافات از دوش بدور افکنید، آزاد شوید تا رستگار گردید: قولوا لا إله إلا الله تفلحوا. و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین.

در بیان سبب پیدایش شرک و خرافات در اسلام

چون اسلام با منطق صحیح و برهان محکم بر بیشتر معموره عالم سلطنت کرد و امم بسیاری در تحت حکومت اسلام واقع شدند، و سلطنت و عظمت آنها محو در عظمت اسلام گردید، مسلم است که بغض و دشمنی در دل بعضی از آنان پیدا شد، اینان همیشه منتظر فرصت بودند تا حمله‌ای به اسلام کنند، ولی با وجود قدرت و شوکت اسلام ممکن نبود که با شمشیر بجنگند. لذا به مکر و حيله متوسل شدند، یعنی در ظاهر علاقه به اسلام کردند، و در باطل مشغول به تخریب آن شدند. به اصطلاح حزب منافقین تشکیل یافت. سرسلسله منافقین عبدالله بن ابی است که در زمان پیغمبر ﷺ می‌زیست.

منافقین حيله و تدبیری کردند، و آن حيله این بود که مقالات فاسده و خرافات و اباطیلی را که در مذاهب سابق بود و بعضی را خودشان می‌ساختند، داخل اسلام کردند، و به ساحت مقدس شارع آن [را] نسبت دادند.

این دسته منافق ثقافت اسلام را در دست گرفتند: جمعی به اسم راوی حدیث به کار پرداختند، مثل کعب الأحبار ابوالاحبار یهودی، بعضی مفسر شدند، برخی واعظ، برخی عالم و گروهی مورخ، و همگی اینها مسلح به اسلحه علوم تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ شده حمله شدیدی به اسلام کردند، و سخن‌های زشت و نامعقول به آن نسبت دادند و آنچه نمی‌بایست بکنند کردند.

غرض مهم منافقین این بود که اسلام را به صورت منکر و غیر معقولی جلوه دهند، و تا اندازه‌ای هم موفق شدند و امتیازی را که اسلام از سایر دینان داشت از میان برداشتند.

اسلام دین عقل و منطق و فطرت بود، اسلام دین توحید و یکتا پرستی و برانداختن بتها بود، اسلام دین فضیلت و اخلاق بود، اسلام دین صبر و

شجاعت بود، اسلام دین علم و عمل صالح بود، اسلام شریعت انسانیت بود، اسلام به بشر حریت نفس و علم و عقل داد، اسلام بشر را از رقیت کاهنان نجات داد، اسلام قائل به واسطه میان خلق و خالق نبود، اسلام قبرپرستی و سنگ پرستی و عبادت غیر خدا را ملغی کرد؟ وقتی که شخص مسلمان می شد و پناه به قرآن می آورد، دیگر احتیاج به واسطه میان خود و خدا نداشت. اسلام تقلید کورکورانه را حرام کرد، اسلام عمل به ظن را نهی فرمود.

مسلم است با این تعالیم عالیله شیادانی که می بایست به اسم دین دکان باز کرده و استفاده کنند دکانشان بسته می شد، و از استفاده باز می ماندند ناچار برای اینکه پیشه خود را ترک نکنند شروع به کار کردند، و در مقابل هر مقصد اسلام حدیثی چند بر خلاف آن ساختند، و منتشر در عالم اسلام کردند: یک دسته از مقالات یهود و نصاری و صابئین و مجوس وارد اسلام گردید که اگر بخواهیم تفصیل دهیم خود کتاب مفصلی خواهد شد. چنان مقاصد اسلام و حقایق دین با مذاهب باطله مخلوط شد که امتیاز جوهری اسلام از میان رفت و آن دین پاک به صورت دیگری جلوه کرد.

اکنون اگر درست نگاه کنی، مسلمان در اعمال و عقاید با امم باطله فرقی ندارد.

صابئین ستاره ها را مقدس می داشتند، و از برای ایام، سعد و نحس قائل بودند. همچنین در مسلمانان این عقیده به طور اشد جلوه کرده و سالی چند تقویم که تعیین سعد و نحس ایام می کند در میان مسلمانان منتشر می گردد که اگر دقت کنی رساله عملیه فرقه صابئین است.

نصاری از مسیح علیه السلام و مریم علیها السلام حاجت می خواهند. مسلمانان هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه سلام الله علیهم و اولیاء حاجت می خواهند.

یهود و نصاری احبار و رهبان را رب گرفتند. مسلمان نیز ولی و مرشد را رب گرفته است.

مشرکین درخت و سنگ را عبادت می کردند، مسلمانان نیز به درخت و سنگ تبرک می جویند.

دشمنی دیگر منافقین که باید خون گریست این بود که کلمات سست و غیر معقول به پیغمبر ﷺ و ائمه هادین علیهم السلام نسبت دادند، تا کسی را که اندک عقلی داشته باشد از دین اسلام خارج کنند. در این دشمنی کاری کردند و دین اسلام را به قدری خرافی و لغو جلوه دادند که اگر کسی رشد و تمیز داشته باشد اسلام را در نخستین نظر حتماً رد می کند. مانند اینکه به پیغمبر ﷺ نسبت دادند که فرمود من سید انبیایم، و آب سید مشروبات، و بادنجان سید سبزیجاتست. و در خصائص نبی در کتب نوشتند که از مختصات پیغمبر ﷺ این بود که به هر زنی که نظر می کرد و از آن زن خوشش می آمد، آن زن بر شوهرش حرام می شد. و از معجزات پیغمبر ﷺ نوشتند که وقتی آن حضرت متولد شد تا هفت روز از پستان ابوطالب شیر خورد، و از این جهت میان او و علی اخوت است، و از کلمات پیغمبر ﷺ نوشتند که فرمود زمین بر روی شاخ گاو است، و آن گاو بر پشت ماهی است که در دریا حرکت می کند، و هر وقت گاو سر خود را تکان دهد زلزله اتفاق می افتد. همچنین بر ائمه طاهرین افتراهائی زدند از قبیل اینکه حضرت صادق علیه السلام فرمود: این قرمزی آسمان در اول شب که شفق می گویند خون علی اصغر حسین علیهم السلام است.

و از همه اینها مفتضح تر کتابیست موسوم به ضیاء عیون الناظرین و در عصر صفویه تألیف شده است، این کتاب را مدخل بعضی از قرآنهاى مطبوع طهران قرار داده اند، و تمامی آن کفر و مخالف تعلیمات قرآن و ضد با اصل اسلام

است، محتویات آن خواص مهر نبوت و نعل مبارک و اشکالی که از مجعولات یهود است، و خواص عجیب و غریبی برای اشکال از پیغمبر ﷺ و ائمه دین علیهم السلام نقل می‌کند که باعث آبروریزی اسلام و مسلمانی است، مثل اینکه در خاصیت نقشی می‌گوید از امیرالمؤمنین منقولست هر کس این نقش مکرم را یک بار ببیند گناهان هفتاد ساله او آمرزیده می‌شود، و اگر دو بار نگاه کند خداوند کریم عفو جرایم پدر و مادر او را فرماید، و به کرم خود بیامرزد، و کسی که سه بار ببیند از برکت این نقش غفار بی‌نیاز همه امت حضرت رسالت پناه را بیامرزد.

اگر درست توجه کنی می‌یابی که این حدیث را شخصی که دشمن دین و امیرالمؤمنین بوده جعل کرده است، و هر کس مثقال ذره‌ای عقل داشته باشد به این حدیث می‌خندد، آخر چه مناسبت دارد شخصی سه مرتبه به نقشی نگاه کند، و خداوند گناه امت مرحومه را بیامرزد.

و نیز طلسم و نقشی دیگر دارد و در فضیلت آن از حضرت امیرالمؤمنین روایت می‌کنند. هر کس بعد از نماز صبح به این نقش مبارک نظر کند چنانست که پنجاه حج گذارده باشد، مانند حج حضرت آدم، و هر کس بعد از نماز ظهر نظر کند چنان باشد که سیصد حج مانند حج ابراهیم اداء کرده باشد، و هر کس بعد از نماز عصر نظر کند چنان باشد که هفتصد حج مانند حج حضرت یونس کرده باشد، و هر کس بعد از مغرب نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حضرت موسی بجا آورده باشد، و هر کس بعد از نماز عشاء نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حج حضرت ختمی مرتبت به جا آورده باشد، از این قبیل موهومات و کفریات در این کتاب بسیار است، آخر چه معنی دارد شخص جاهل فاسقی به نقشی نگاه کند و خداوند هزار برابر حج سید انبیاء به آن اجر دهد.

از این قبیل اخبار موضوع و موهوم، که کاشف کفر راوی حدیث و دشمنی او با اسلام است. به اندازه‌ای زیاد است که اگر بنویسم، مثنوی هفتادمن کاغذ شود، و انسان خجالت می‌کشد، نقل کند. مسلماً غرض اینان استهزاء به قرآن و شریعت سیدالمرسلین بوده است: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (البقرة: ۱۵).

حالا ملاحظه کنید به این اخبار موهومه، و عقاید فاسده، و اعمال رذیله عاقلی در دین اسلام می‌ماند؟ ...

ای مسلمانان چشم باز کنید و از خواب غفلت بیدار شوید! دین حقیقی اسلام را بشناسید، و میان حق و باطل فرق دهید، تا اسلام از میان نرود، و به رونق نخستینش باز گردد.

چرا مردم خارج از دین نشوند؟ دینی که پر از موهومات و خرافات شده و از آن جز نامی بیش نمانده است؟ مردم از چه راه وارد حقیقت دین شوند؟ با این شیادان و راهزنانی که در اسلام هست و خود بزرگ‌ترین حامی و مروج خرافاتند، مردم به چه وسیله آشنا به حقایق دین و شریعت سیدالمرسلین ﷺ گردند؟

راه نجات پناه بردن به کتاب خدا و سنت ختمی پیغمبر ﷺ است. اگر مسلمانان این دو مشعل نورانی را در دست بگیرند، در این بیابان ظلمانی طبیعت می‌توانند طی منازل کرده به سعادت برسند، و گرنه گرفتار غولان و شیادان خواهند شد و عاقبت هلاک خواهند گردید.

و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وختم میکنیم کتاب را به دعای شریف صحیفه ملکوتیه سجادیه.
و کان من دعائه ﷺ بخواتیم الخیر.

يا من ذكره شرف للذاكرين، ويا من شكره فوز للشاكرين، ويا من طاعته نجاة للمطيعين، صلّ على محمّد وآله، واشغل قلوبنا بذكرك عن كلّ ذكر، وألسنتنا بشكرك عن كلّ شكر، وجوارحنا بطاعتك عن كلّ طاعة، فإن قدرت لنا فراغاً من شغل فاجعله فراغ سلامة، لا تدركنا فيه تبعة، ولا تلحقنا فيه سامة، حتى ينصرف عنّا كتاب السيئات بصحيفة خالية من ذكر سيئاتنا، ويتولّى كتاب الحسنات عنّا مسرورين بما كتبوا من حسناتنا، وإذا انقضت أيام حياتنا وتصرّمت مدد أعمارنا واستحضرتنا دعوتك التي لا بدّ منها ومن إجابتها، فصلّ على محمّد وآله واجعل ختام ما تحصي علينا كتبة أعمالنا توبة مقبولة لا توقفنا بعدها على ذنب اجترحناه، ولا معصية اقترفناها، ولا تكشف عنّا سترّاً سترته على رؤس الأشهاد يوم تبلو أخبار عبادك، إنك رحيم بمن دعاك، ومستجيب لمن ناداك.

مصادر در کتاب توحید عبادت

روح البیان	تفسیر
زمخشری	تفسیر کشاف
طبری	تفسیر
فخر رازی	تفسیر
ابن الوسی	تفسیر
مجمع البیان	تفسیر
ابوالفتوح رازی	تفسیر
صافی	تفسیر
ملاحسین کاشفی	تفسیر
بیضاوی	تفسیر
ابن کثیر	تفسیر
شیخ محمد عبده	تفسیر
سیوطی	اتقان
کلینی	کافی
فیض	وافی
ابن ابی الحدید	شرح نهج البلاغه
ابن میسم	شرح نهج البلاغه
شیخ حرعاملی	وسائل
شیخ محمد حسن	جواهر کلام
بخاری	صحیح
مالک	موطاء

ابن قيم	مفتاح دارالسعادة
شهيد اول	ذكرى
ابن بابويه	من لا يحضره الفقيه
مستر هاكس آمريكائى	قاموس مقدس
ملا محمد بلخى	مثنوى
سعدى	كليات
حضرت زين العابدين <small>عليه السلام</small>	صحيفه سجاد
واحدى	اسباب النزول
فريد وجدى	مقدمه تفسير
سيد عبدالرزاق حسنى	الصابئه قديما و حديثا
ابن الوسى	بلوغ الادب
شهرستانى	ملل و نحل
نايب الصدر	طرائق الحقايق
كشى	رجال
ميرزاى قمى	شتاب
ابن حزم	فصل
ابن هشام	سيره
حلبى	سيره
راغب اصفهانى	مفردات
ابن اثير	نهايه
ابن نديم	فهرست
بغدادى	فرق الفرق

غزالی	احیاء العلوم
ابن قیم	مدارج السالکین
ابن قیم	اعلام الموقعین
میر سید شریف	شرح مواقف
محمد بن اسماعیل صنعانی	سبل السلام
ابن ماجه	سنن
ابی داود	سنن
شیخ مرتضی	مکاسب
محقق	معتبر
صدوق	عیون اخبار الرضا
آقا محمد رضا	جنات الخلود
فوستل دوکولانژ ترجمه نصرالله فلسفی	تمدن قدیم
فرید وجدی	دائرہ المعارف
سلامه موسی	نشو فکره الله
شیخ عبدالرحمن	فتح المجید
خواجہ عبدالله انصاری	مناجات

عکس علامه‌ی شهیر مصلح کبیر مرحوم شریعت سنگلچی

این مصلح کبیر عمر خود را در اعلا‌ی کلمه‌ی توحید و ترویج قرآن و مبارزه با خرافات صرف کرده و در سن ۵۳ سالگی از این جهان فانی رحلت نمود. کتب بسیاری تألیف فرموده‌اند که ان شاء الله بزودی در دسترس عامه‌ی مسلمین و خواستاران حق و حقیقت گذارده خواهد شد.

اینک رباعی را که آن فقید سعید در ذیل همین عکس خود مرقوم داشته‌اند در زیر این تمثال نیز نگاشته می‌شود:

چون عود نبود چوب بید آوردم روی سیه و موی سپید آوردم
 تو خود گفتی که ناامیدی کفر است بر قول تو رفتم و امید آوردم
وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.